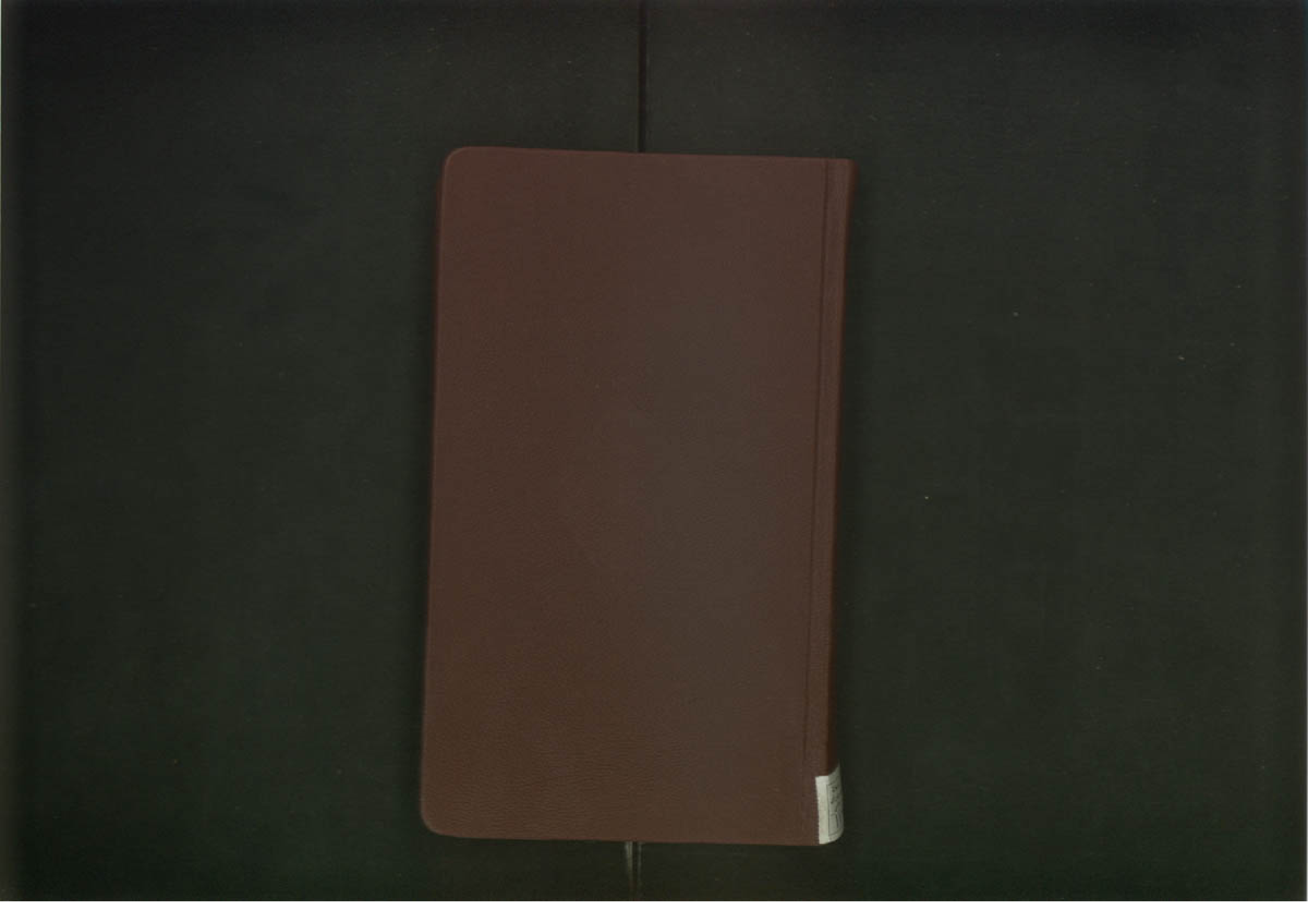
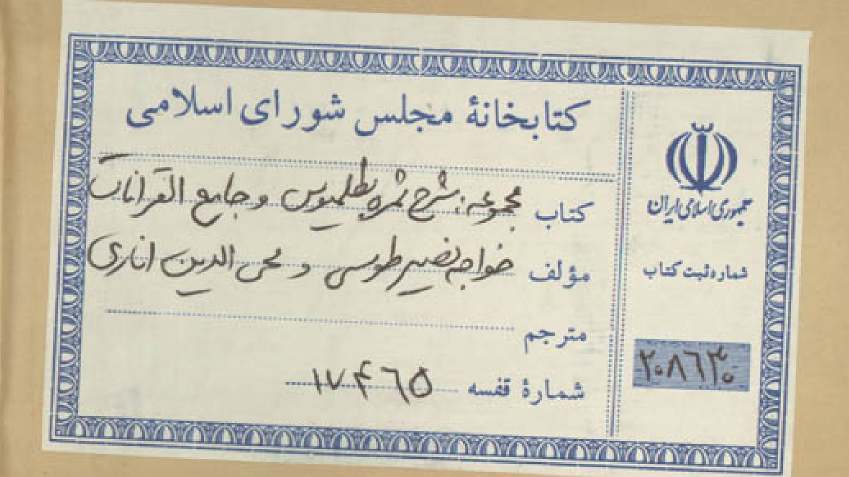




هذا الكتاب من متملكاتي وليس من الكتب الموقوفة [illegible]

در اربع مقالات صریح گفته است که مجسطی ساخته‌ام
و بمجسطی مسایل حواله کرده است و غرض از ایراد این
سخن آنست که جماعتی را ظن بوده است که بطلمیوس
صاحب مجسطی غیر بطلمیوس صاحب احکام است — مجسطی
و آن ظن خطا بوده است و ما یک یک کلمه از
کتاب ثمره بلفظی که مترجمان بعربی کرده اند بیاریم
و ترجمه اش بر وجهی که فهم کرده‌ایم باندک اشارتی
بتبیان مقصود از آن ایراد کنیم و از شرحهائی که این
کتاب را ساخته اند ما دو شرح یافته‌ایم یکی شرح
احمد بن یوسف المصری المهندس کاتب ابن طولون — الطولون
و دیگر شرح ابو العباس احمد بن علی الحاسب الاصفهانی
و ما بعد از تحریر این سواد این شرحها مطالعه کردیم
و آنچه واجب نمود ایراد کردن الحاق کردیم بتوفیق
الله و عونه و مجموع این کتاب صد کلمه است قال
بطلمیوس علم النجوم منک و منها در ین موضع بعلم النجوم — کلمهٔ اول

تعریف علم احکام

تعریف علم احکام میخواهد و آن مقدمهٔ که معرفت کائنات متجدد
باشد بطریق استدلال از اوضاع فلکی و در علم
حکمت مقرر شده است که هر امر در عالم کون و فساد
متجدد شود هر آینه از فاعلی بوده باشد و قابلی و فاعل
عبارت از موجد است و از شرطهائی که ایجاد بی آن
ممکنش نباشد و قابل عبارت ~~از ماده~~ از ماده یا از موضوع
باشد مثلا در توالد حیوانات فاعل وجود دهنده اوست
و شرط ملاقات پدر و مادر بوجهی خاص و قابل نطفه
است و آن ماده ایست که صورت حیوان بآن پیوندد
و در اضاءت از آفتاب فاعل آفتابست و قابل
سطحی کثیف که محاذی آفتاب باشد و قبول نور آفتاب کند
و شرط عدم حجاب پس در متجددات عالم کون و فساد
نیز فاعل و قابل ضرورت باشد فاعل نزدیک محققان
قدرت الهی باشد و شرط اوضاع نجومی که تجدد هر متجددی
موقوف بر حصول آن شرطست چه بسبب حصول آن

شرط

ممکن صح

آن شرط آن تجدد بوقتی خاص شده است دون وقتی
دیگر و قابل این عالم کون و فساد که مواد یا موضوعات
باشند و آنچه تعلق باجسام دارد مانند صور که اجزاء
اجسام است و نفوس که مدبرات بعضی اجسام باشند
و اعراض که باجسام و نفوس قائمند و چون فاعل تنها
کفایت نیست در وجود فعل با وجود فاعل وجود قابل
نیز ضروریست پس دانستن اوضاع فلکی و تاثیرات
آن در علم بمتجددات کافی نباشد بل علم بوجود قابل هم
باید و هر چند علم باوضاع از طرق یقینی حاصل تواند شد
معرفت تاثیرات این اوضاع جز تجربه و استقرا و حدسی
که مقتضی ظنون باشد ممکن نباشد و معرفت حال قوابل
از معرفت احوال اجسام و نفوس حاصل شود که مبنی باشد
بر احساس و تجارب و قضایائی که بحدس معلوم شود
و ازین جهت فرمود که علم النجوم منک و منها منک اشارة منها
بمعرفة است و کیفیت و تاثیر اوضاع در قوابل و منها

بفواعل اشارت ~~بفاعل~~ بفواعل که اوضاع فلکی اند و وجود افعال
افعال موقوف بر حصول آن اوضاع است مثلا چون
دلیل فلکی اقتضای سردی هوا کند ناظر در ان دلیل باید
که گرم آن در فصل تابستان حکم بنقصان حرارت هوا کنند
و در بلاد سرد در فصل زمستان حکم ببرها با فراط و توابع
آن و این اختلاف بحسب قبول قوابل است و اگرچه
در هر دو دلیل متساوی یکسانست و تقدیم قسم اول بر قسم
دویم بسبب تقدم احساس کردنست بر دیگر ادراکات
و احمد بن یوسف از شارحان آنچه از تقدمه معرفت که بوحی
و الهام یا کهانت و خواب راست معلوم شود از قبل
قسم اول شمرده است که بلفظ منک اشارت بآن قسم
کرده است و این سخن مطابق اینعبارت نیست چه
اینمعنی قسمی نتواند بود از آنچه علم نجوم بر ان اطلاق کنند
و ابو العباس اصفهانی گفته است که مرتبه نفس بالای اجسام
است و نفوس فلکی و انسانی که یکی محرک افلاکست و بواسطه

نجوم

نجوم و افلاک مؤثر در ما و یکی بی واسطه مؤثر در ما از آن
مرتبه اند پس منک و منها اشارت باین دو تاثیرست
کلمه دوم
و این معنی ازین موضوع پس بعید است و لیس للعالم
ان یبتنی بصورة الافعال الشخصیه کما لیس للحاس ان
یقبل صورة المحسوس الشخصیه لکنه یقبل صورة موافقة
العنصر
لها فی الحس و هذه حال من قضی علی العنصر بکیفیته
فانه لا یستطیع ان یدل علی الصورة التی فی الفاعل
والیقین مع هذه الصورة فاما الحدس فهو من
جهة العنصر والقابل فیکون اخذ صورة الحکم
فی هذه الصناعة و غیرها و ما جری مجراها انما
یکون بین الیقین والحدس و هذا فیما غلب
علیه استقراء الطبایع و حدقة التاثیر احساس
ترجمه
محسوسات بحصول صورتی یا کیفیتی تواند بود که در
حاسه حاصل شود مانند آن صورت یا کیفیته که در
محسوس باشد مثلا حرارتی که در حاسه لمس حادث

شود از مجاورت آتش که بآن حرارت ادراک
حرارت آتش کند چه اگر حرارت آتش در حاسه حاصل
شود حاسه سوخته شود و از احساس باز ماند و همچنین
در حاسه شم و ذوق و در سمع کیفیتی که از قرع در هوا حاصل
حادث شود و هوا آن کیفیت بسمع رساند در سمع کیفیتی
شبیه بآن کیفیت حادث شود نه عین آن کیفیت چه عرض
انتقال نتواند کرد و در بصر دو رأی گفته اند قومی را رأی
چنانست که ابصار بانطباع صورتی باشد مانند صورت
مبصر در باصره و قومی دیگر را رأی چنانست که ابصار
بوقوع شعاع چشم باشد که بعد شعاع نیری مانند آفتاب
و آتش بآن پیوندد و بر مبصر و بر جمله آن هیئات که آنجا
مبصر در مبصر حادث شود غیر هیئات مبصر باشد در حقیقت
پس معلوم شد که در همه حواس احساس بحصول صورتی
یا کیفیتی است که در حاسه حادث شود شبیه بمحسوس و نیز
بباید دانست که صورت فاعل مقتضی وجود اثر باشد در قابل

برسبیل

برسبیل وجوب و اما صورت قابل مقتضی وجود اثر
نباشد بل حصول اثر با وجود او نباشد الا برسبیل امکان
چه با وجود صورت آتش احراق واجب باشد که
فعل اوست و اما با وجود پنبه احتراق جز ممکن نبود و چون
واقع شود فعل پنبه نبود بلکی فعل فاعلی دیگر بود و ازینجا
گفته اند علم بعلت مقتضی علم بمعلول بود چه حصول صورت
مساوی علة از ان جهت که علة بود منفک نتواند بود
از حصول صورتی مساوی معلول و در قابل این حکم
صحیح نباشد و چون این مقدمات روشن شد گوییم بطلمیوس
درین کلام اشارت میکند بانکه از طریق صناعت نجوم
تقدمه معرفت متجددات یقینی نبود و معنی سخن او اینست
که عالم بعلم نجوم اخبار نتواند کرد از افعال که از
اوضاع فلکی صادر شود بعینها چنانچه حاسه قبول نتواند کرد
عین صورت محسوس را بل قبول صورتی بیش نتواند
کرد که شبیه بود بصورت محسوس هم چنین کسی که

برعضر بحسب کیفیات او یعنی قابل و احوال او در قبول
تاثیر حکم کند از ان استدلال نتواند کرد بر صورت
که فاعل بحسب آن صورت فعل میکند و حکم بیقین بعد از
اطلاع بر ان صورت میسر شود پس اگر نظر در
احوال قابل کند بمجرد آن نظر او را علم یقینی بحصول
آن متجدد حاصل نگردد و غایت سعی او آن بود
بحدس وقوفی یابد از جهت قابل و افعال متعلق
او پس تحصیل صورت حکم درین صناعت و دیگر
صناعات که شبیه بود باین صناعت مستفاد
بود از بعضی مقدمات یقینی و بعضی مقدمات ظنی
و حدس و نتیجه یقینی نتواند بود از بهر انکه نتیجه تابع
اخس مقدمات بود و این حدس نیز در مواضعی
صورت بندد که استقرا احوال طبیعت قابل و تتبع
آثار اوضاع درو غالب باشد و در غیر آن مواضع
حدس میسر نشود و بحذمت تاثیر متابعت آثار منجوا

که وقوف

که وقوف بر وقوع اثر متجدد از ان آثار بطریق
استقرا صورت بندد و حاصل آنست که علم نجوم
که مقتضی تقدم معرفت متجددات باشد مشتمل بر دو
جزاست یکی علم باوضاع فلکی و آن یقینی است
و دوم علم باحوال قوابل در وقت قبول تاثیر
اوضاع و این ظنی است و بعضی ازین که اعتماد را
بهتر شاید حدسی پس تقدمه معرفت متجددات
باین طریق یقینی نتواند بود و درین کلمه روشن
میشود که مراد از منك و منها در کلمه مقدم معرفت
حال قابل است که از تواست و تاثیر اوضاع
که از فلک فلکیاتست نه تقدمه معرفت بطریق
نجوم و بطریق و نه طریقی دیگر غیر این صناعت
و در بعضی نسخها این کلمه با کلمه اول یکی شمرده اند که
اگر دو کلمه شمرند مجموع کتاب صد و یک کلمه شود و سخن
شارحان در شرح این کلمه زیادت وجهی ندارد

کلمه سوم

فاما الذین یجدون نقدمه المعرفت من الجزء
الافضل فیهم فانهم یقربون من صورة الیقین
بما فیهم من القوة الالهیّة وان لم یکن معهم من
العلم الموضوع کثیر شئ در علم حکمت تقریر کرده اند
که انسان مرکب است از جوهری مجرد که از انفس
ناطقه میخوانند و از جوهری مادی که ازا بدن انسان
میخوانند و نفس مربوط است بر بدن و متصرف
در و و مدبر او بتقدیر الهی و همچنانکه آثار او در بدن
ظاهر است از بدن هم اثرها باو سرایت میکند
و آن ملکات فاضله و ردیّه و احوال دیگر است که ازرا
عوارض نفسانی خوانند مانند شهوت و غضب و میل
بلذّات و نفرت از مولمات و حب جاه و مال
و امثال آن و نفس بحسب تجربه مستعد ادراک حقایق
و وصول بمبادی و اطلاع بر مغیّبات باشد و بسبب ملکات
و عوارض مذکور از ان محجوب ماند و اگر نفسی باشند مجبول

براعراض

براعراض از انچه مقتضی حجاب باشد بر غیب مطلع
شود لیکن هیچ کسی و آن نفوس انبیا و اولیا باشد و
اطلاع او بر غیب بطریق انتقاش باشد بنقوشی که در
عقول و نفوس سماوی که مبدا حرکات افعال اجسام
سفلی است منتقش باشد بر مثال انعکاس از ینها بدیگر
انها که محاذی باشند و اگر گاه منغمس شود در امور بدنی
و گاه ملتفت شود با نطرف بمثابت نفوس کاهنان
باشد که چون شواغل بدنی دور کنند و با عالم حقیقت
رجوع کنند اطلاع یابند بر بعضی مغیبات بحسب استعداد
و باشد که چون مستعد اطلاع شوند از جهت توجه بآن
عالم بمخصص محتاج شوند که بر حالی خاص دون دیگر
احوال واقف شوند و آن مخصص یا فکری باشد که در
ضمیر ایشان سانح با آوازی که از بیرون بشنوند یا امری
که متجدد شود در ان حال یا هیئاتی که در سایل از ان
غیب یا در سخن او احساس کنند یا بدلیل نجومی از اوضاع

سماوی

کواکب تمسک کنند و بآن امر متجدد بر مطلوب استدلال
کنند و خواب‌ها راست که مخبر بود از غیب همین حکم
دارد چه نفس در آن وقت از تدبیر بدن اعراض کرده
باشد و مستعد شده انتقاش را بنقوش آن عالم پس
منتقش شود بنقشی خاص که فکر او در بیداری مخصص آن
نقش باشد از جملهٔ نقوش ممکن و این صنف مردم
منقسم شوند بدو قسم یکی آنکه مجبول باشند بر مطالعه
آن طرف و اعراض ازین طرف و آن کسانی باشند
که در نظر مردم واله و بی خویشتن نمایند و از ایشان
سخنان شنوند مخبر از غیب و دیگر قسم کسانی که گاه
باین جانب ملتفت باشند و گاه بآن جانب و
بحسب ارادت خود از طرفی بطرفی انتقال توانند
کرد و معنی سخن بطلمیوس بعد از تقریر این مقدمه آنست
که کسانی که تقدمهٔ معرفت از جزء افضل یابند یعنی از
نفس ناطقه ایشان بیقین بهتر رسند و بآن نزدیکتر باشند

منتقش گ

بقوهٔ آلهی که در ایشان مذکور باشد و آن استعداد
انتقاش باشد بنقوشی که در میان ذی مجردات
حاصل باشد که آن نقوش مقتضی وجود آن متجددات
باشد چون علم بعلت مقتضی علم معلول باشد آنچه
ایشان را از غیب معلوم شود واجب الحصول بود
پس یقینی بود و آنچه گفت و اگرچه با ایشان از علم
موضوع جهت تقدمهٔ معرفت یعنی علم احکام نجوم
زیادت چیزی نباشد مراد آنست که ایشان بر غیب
اطلاع یابند و اگرچه از نجوم بسیار ندانند پس اگر کسی را
گمان افتد که در کلمهٔ اول منک بازاء منها جهت انطباق
آخر گفته است این گمان خطا باشد چه درین صورت
اغلب منک است و منها نیست یا آن اندکیست
و نیز برین تقدیر تقدمهٔ معرفت باشد درین موضع منقسم
بمنک و منها نه علم نجوم که مطلوب از تعلم آن تقدمه
معرفت باشد این مناقض کلمهٔ اول باشد پس معلوم شد

نفس مختاره

که این کمان باطل باشد اذا طلب المختار الافضل
فلیس بینه وبین المطبوع فرق مرحله کلمه ۴ مختار
ومطبوع متقابلان باشند مختار کسی بود که بر فعل وترک
کاری یا بر دو فعل متقابل مانند عدل وجور قادر باشد
وبحسب ارادت یکطرف را ترجیح دهد ومطبوع کسی
بود که بطبع مجبول بود بر میل یکطرف تا آن طرف ازو
صادر شود بی التفات بدیگر طرف ومعنی این کلمه اینجا
آنست که آنکس که اورا اختیار توجه باشد وقتی بجانب
مبادی ووقتی بجانب امور بدنی چون توجه کند بارادت
خود بمبادی واورا از آن جهت علم متجددات
پیش از تجدد حاصل شود وآنکس که مجبول باشد بر مطالعه
مبادی واز آن جهت علم باشد بمتجددات پیش از
تجدد میان هر دو فرقی نباشد در معرفت متجددات
بر اطلاع هر دو بر آنچه مفروض باشد از امور غیبی یکسان بود

نفس مطبوعه

کلمه ۵ المطبوع فی الشیء هو الذی یوجد ذلک الشیء فوتا فی

مولده

مولده ترجمه از آنچه در پیشتر گفت معلوم شد که بعضی
مردمان مطبوعند یعنی مجبولند بر معرفت غیب وبعضی
غیر مطبوع که باکتساب وتوجه ارادی بآن مرتبه میرسند
اینجا حکمی عام بیان کرد وگفت که هر کس که بطبع از و امری
از امور صادر شود بی تکلف کسبی وتجشم تحصیلی موصل
بآن امر دلایل آن امر در فلک قوی بوده باشد
در وقت ولادت او قوت ~~[illegible]~~ کواکب
بعضی ذاتی بود وآن مانند بودن در خانه وشرف
وحد ومثلثه ووجه وتشریق یا تغریب محمود وامثال آن
بود وبعضی عرضی بود وآن مانند بودن در حیز ووتد
یا مایلی وتدبر یا فرح بود واما معرفت اولا چنان بود
که مثلا اگر زحل قوی بود آنکس بطبع عمارت وزراعت
خواهد واگر مشتری قوی بود عدل وقضا ووزارت
خواهد واگر مریخ قوی بود شجاعت وسواری بر وغا لبه
واگر شمس قوی بود تکبر وتسلط واگر زهره قوی بود

معرفة اولا

لهو و زینت و اگر عطارد قوی بود کتابت و حساب
و اگر قمر قوی بود تقلب در امور و تطلع اخبار و آثار
کلمه ششم النفس المطبوعة فی تقدمة المعرفة تحکم علی
توالی النجوم و یکون اصابتها فیها اکثر من اصابة کثیر ممن
یحکم علی النجوم انفسها و در بعضی نسخها توالی النجوم است
و توالی النجوم احداث هوا را گویند که در آثار علوی
ذکر کرده اند مانند ابر و باد و هاله و قوس قزح و نیازک
و شهب و صواعق و رعد و برق و امثال آن و
و دلالت آن بر متجددات مانند دلالت باشد از یک
معلول علتی بر دیگر معلول همان علت چنانکه از شعاع
بر حرارت و نفس مطبوع آنست که گفته آید که مجبول باشد
بر توجه بطرف مبادی و چنان نفس را اندک دلیلی
کفایت بود در حکم تجدد متجددات چه اطلاع بر غیب
او را القوت باشد و در تخصیص مطلوبی معین او را
بمخصص احتیاج باشد که مقتضی توجه باشد بآن مطلب

نغلب

ان التوالی النجوم

چنانکه

چنانکه گفته آمد پس از معلولی بمعلولی بآسانی نقل
تواند کرد و در غیر ایشان این جنس استدلال
بسیار باشد چنانکه بعضی بادها دلیل باشد بر
باران و بعضی دلیل بر خشکی هوا و بعضی هالات
دلیل بر صحو و بعضی دلیل بر بارندگی و امثال آن
چنانکه نزدیک اهل دریابار و دهقانان و غیر
ایشان مشهور و معروف بود و چون دلیل
معلول بر معلول دیگر ضعیف تر بود از دلیل
علت بر معلول چه دلیل معلول بر معلول مرکب
بود از دلیل معلول بر علت و از دلیل علت
بر معلول دیگر پس اصابت نفس مطبوع که اتصال
بمبادی او را ملکه ایست در استدلال ضعیف تر
از جهت قوت ذاتی او زیادت از اصابت
دیگر نفوس میتواند بود قویتر از جهت ضعف
آن نفوس در اطلاع بر مغیبات کلمه هفتم

قد تقدر المنجم على دفع كثير من افعال اذا كان عالما
بطبعه ما يؤثر فيه و وطا قبل وقوعه قابلا لتحمله ترجمه
پيش ازين گفته آمد كه فعل تمام نشود الا بفاعل كه
تاثير كند و قابل كه متاثر شود و معلوم شد كه قابل
تاثيرات اوضاع فلكي اجسام و نفوس ارضيست
و ما را در بعضي ازين اجسام و نفوس قدرت تصرف هست
پس اگر منجم قوت تاثير علويات شناخته باشد تواند
كه قابل را كه در محل تصرف او باشد مايل گرداند بطبيعتي كه
تا اثر فاعل در وي زيادت از اعتدال باشد يا معاودت
و لا قبول تا اثر فاعل در وي كمتر از اعتدال باشد
چنانكه كسي كه داند كه سرماء زمستان سرد خواهد بود
آلات دفع سرماء معد گرداند تا سرما در وي آن اثر
نكند كه در كسي ديگر مانند او كه آن استعداد نكرده باشد
و همچنين اگر خواهد كه تاثير سرما در چيزي زيادت باشد
از آنچه در مثل او و آن چيز را مستعدتر گرداند قبول

بقبول

سرما را

سرما را اثر زيادت كند اينست معني اين كلمه
كه منجم تواند دفع بسيار از افعال نجوم بشرط وقوف
بر طبيعت قابل و قدرت بر تصرف در وي كلمه بيستم
انما ينتفع بالاختيار اذا كانت قوة الوقوف زائدة
على فضل ما بين القوامين فاما اذا كانت مقصرة عنه
فليس يظهر اثر الاختيار وان كان ما يستعمل منه مؤديا
الى الصلاح ترجمه هر طالع كه همه دلايل او مسعود و قوي
بود آنكس را كه صاحب آن طالع بود نظيري نبود در همه
همه سعادات و خيرات و هر طالع كه همه دلايل او ضعيف
و منحوس بود آنكس را كه صاحب آن طالع بود از
سعادت و خير حظي نبود و در شقاوت و شر بي نظير
بود و اين هر دو يا غير موجود بود يا نادر الوجود پس
اكثر طوالع را دلايل از هر دو صنف باشد و بعد از
تكافي دلايل خير و شر هر حال كه بر ان قرار گيرد انرا قوام
آن دلايل خوانند قوام دلايل و چون اختياري كنند

نبود

طالع تحويل

طالع تحویل

جهت شخصی آن کس که طالع اصلی باشد وطالع تحویل را
یا دلایل حاضر در ایامی که اختیار دران ایام کنند و هر
یک را قوامی باشد پس اگر هردو قوام در طرف سعادت
مساوی باشند وسعادت اختیار موافق باآن ضم
شود انتفاع آن شخص ازآن اختیار درغایت کمال بود و
اگر درطرف سعادت متفاوت باشد وسعادت اختیار
از قدر تفاوت میان هردو زیادت باشد همچنان باشد
که اول اگر درطرف سعادت متفاوت وسعادت
اختیار مساوی قدر تفاوت باشد ازان اختیار اثر
سعادتی زیادت محسوس نشود وهمچنین اگر کمتر ازان بود
واگرچه استعمال اختیار دران هردو صورت مؤدی
باشد بصلاح حالی چه وجود آن اختیار از فایدهٔ فی نفس
الامر خالی نباشد وبرین قیاس باید کرد آنجا که یک قوام
درطرفی بود ودیگر قوام در دیگر طرف یا هردو درطرف
نحوست بود ودر بعضی نسخها فضل ما بین الزمانین است

وتفسیر

وتفسیر چنان بود که اگر نوبت وقت ابتدا در کاری
که باختیار نجومی ابتدا کرده باشند زاید بود در تغیرات
دلایل بعد از ان تا زمان انتها انتفاع بدان اختیار
بزودی ظاهر شود وآن کار چنانکه مراد باشد تمام
شود واگر کمتر از ان بود اثر نفع ازان اختیار ظاهر
نشود واگرچه از منفعتی خالی نبود بهیچ حال **کلمه نهم**
لیس یصل الی الحکم علی تمزیج الکواکب الا عالم بالا
خلاق والامتزاج الطبیعی **ترجمه** همچنانکه عناصر را که
کیفیات متضاده است چون ممتزج شوند کیفیتی میان
همه حادث شود که از امزاج مرکبی گویند که ازان
عناصر حاصل شود مقتضیات اوضاع کواکب را نیز
بایکدیگر آمیزشی باشد تا ازمیان جمله اثری حاصل شود
که مقتضای مجموع آن اوضاع بود ودر علم اخلاق نیز
معلوم شده است که مبادی افعال ارادی سه قوه
شهوی وغضبی ونطقی واز اعتدال شهوی خلقی بستنده

مبادی افعال ارادی

حاصل آید که انرا عفت خوانند و از افراطش ناپسندیده
که انرا فجور خوانند و از تفریطش خلق ناپسندیده که انرا
خمود خوانند و از ترکیبات این اخلاق در تحت شهوی خلقهای
بسیار بود مانند حیا و رفق و صبر و قناعت و سخاوت
و اضداد هریک از دو طرف و اعتدال غضبی خلق
پسندیده بود که انرا شجاعت خوانند و افراطش و
تفریطش دو خلق ناپسندیده که انرا تهور و جبن خوانند
و از ترکیبات آن هرسه در تحت غضبی اخلاق بسیار مانند
حلم و همت و ثبات و صمت و تواضع و حمیت و اضداد
هریک از دو طرف و از اعتدال نطق خلق پسندیده
که انرا حکمت خوانند و این حکمت نه ان حکمت باشد
که اسم علمی از علوم باشد و از افراط و تفریطش دو
خلق ناپسندیده که انرا جربزه و بله خوانند و از ترکیبات
آن هرسه در تحت نطقی بسیار مانند ذکاوت حسن و تعقل و تحفظ
و تفکر بصواب و تذکر و تصرف در معانی و اضداد هریک

عفت
فجور
خمود
شجاعت
تهور جبن
جربزه بله
نطقی

از دوطرف

از دو طرف و این سه نوع اخلاق را نیز بایکدیگر
آمیزشهای بسیار است و از تالیف این هرسه خلق
باعتدال خلقی پسندیده که آن را عدالت خوانند
و از افراط و تفریطش دو خلق که انرا ظلم و انظلام خوانند
و از ترکیبات این هرسه در تحت عدالت اخلاق بسیار
مانند صداقت و وفا و شفقت و تودد و تسلیم و توکل
و اضداد هریک از دو طرف چنانکه
علم اخلاق بر بیان آن مشتمل باشد و در ترکیب احکام
نجوم بیان کرده باشند که هر خلقی از تاثیرات کدام
کواکب و امتزاج نظرهای ایشان حاصل آید پس بطلمیوس
درین کلمه بیان کرده است که حکم بر امتزاج تاثیرهاء کواکب
نتواند کرد مگر کسی که واقف باشد بر ترکیب اخلاق
و امتزاج عناصر و تولد مرکبات بر وجه طبیعی از بسائط
تا واقف شود از تاثیرات مختلف بر حصول اثر
از مجموع آن تاثیرات و آن یک از قوام مذکور باشد

عدالت
ظلم انظلام
یک صو

در فصل گذشته **کلمه دهم** النفس الحکیمة یعین الفعل الفلکی
کما یعین الزراع القوی الطبیعة بالحرث زرع التنقیه
ترجمه در کلمه هفتم بیان آنکه منجم دفع بسیار افعال کواکب
تواند کرد بحسب تصرف در قوابل اینجا بیان میکند که
نفس حکیم که داند که حق و خطا هر امری که حادث شود
چه باشد و طبایع مرکبات و متجددات را مبادی چگونه
باشد قادر باشد بر ترتیب قوابل بر وجهی که واجب
باشد تا اموری که متجدد شود بر وجهی متجدد شود که باید
چنانکه برزیگر چون خواهد که زمینی مثلا گندم بار آورد بحرث
چنانکه باید بسازد و اموری که تجدد آن ملایم نباشد
دفع آن بکند چنانکه برزیگر زمینی را که خار بار آورد بتنقیه
اجزا از خار پاک کند و اصل این حکم از اینجاست که هر
متجددی را فاعلی و قابلی باید چنانکه گفتیم و هر چند فاعل فلکی
از تصرف اهل این عالم خارج است بسیار از قوابل در
تحت تصرف ایشانست پس چون متصرف حکیم باشد

هر یک

هر یک را چنان تدبیر کند که حادث ملایم اراده
او باشد **کلمه یازدهم** الصور التی فی عالم الترکیب مطیعة
للصور الفلکیة و لهذا رسمها اصحاب الطلسمات للصور
عند حلول الکواکب فیها لما ارادوا اعمله **ترجمه** بصور فلکی
چهل و هشت صورت میخواهد که منجمان از ثوابت
تصور کرده اند بیست و یک در شمال و دوازده
بر منطقة البروج و پانزده در جنوب با صور در جائی که
اصحاب طلسمات گفته اند که با هر وجهی یا در هر درجه
صورت طلوع کند و تصور عالم ترکیب نباتات
و حیوانات میخواهد و این حکم که درین کلمه یاد کرده
است اصلی است که اصحاب طلسمات بنای علم خود
بر آن نهاده اند مثلا در وقت طلوع صورتی یعنی
ظهورش از تحت شعاع یا طلوعش از افق بر وضع
مناسب آن عمل نقش بکنند که بزعم ایشان مرادی که
خواهند از آن جنس حیوان یا نبات حاصل شود چنانکه

بر منطقه م

رقعه کژدم و مار نویسند بوقت عقرب وحیّه و بر جمله
از مطالعه کتب اهل آن صناعت تفاصیل اعمال ایشان
معلوم شود پس بر تقدیر حصول مراد از هر حیوانی بوقت
طلوع صورت آن حیوان یا رسیدن کوکبی بآن
صورت بآن میماند که آن حیوان یا آن نبات درین
عالم مطیع آن صورتست از فلک و در اختیارات
ازین کلمه نفع باشد خاصه که تعلیم رابرجی اختیار کند که بر صورت
مردم باشد و رفع موذیات رابرجی که بصورت آن
موذی نباشد **کلمه دوازدهم** استخدم النحوس في
الاختیارات واستعملها في الموضع الذي یلیق بها کما
یستعمل الطبیب الحاذق من السمومات في الدواء المقدار
الکافي **ترجمه** اطبّا در ادویه مولمه مخدرات بکار دارند
و دفع ایلام را بر وجهی با مقارن یا چیزی که دفع مضرت
مخدرات کند از سموم شمرند همچنین منجم باید که در اختیارات
نحوس بکار دارد در مواضعی که بان لایق بود مانند

خانه

خانه دوازدهم در دفع اعدا و هفتم در دفع خصوم و از ا
از دلیل مطلوب و خانه مطلوب دور دارند و از او تاد
بلو ساقط و زایل گردانند تا در حصول مقصد خلل نیفتد
کلمه ۱۳ لا تستعمل الاختیار الا بعد تصحیح الرای في
طبیعة الامر المختار و تعرف ما تبلغه قوة الارادة منه
للتناسب بین القوة الفلکیة والقوامات و کک
ینبغي ان تتکلم علی ما قدرت القضاء علیه ولا تصرف
فکرک الی طبیعة الفلکیة وحدها فتکون کمن یقرا غیر کتابه
لسان ابله ولیس یوثق بما جری هذا المجری **ترجمه**
اختیار نشاید کرد الا بعد از انکه طبیعت آن کار که مطلوب
باشد از اختیار معلوم کنی و رای تو بر ان قرار گرفته
و بدانسته باشی که قوت ارادت تو در ان مطلوب
تا چه حد تواند بود یعنی باختیاری که کنی تا چه غایت ممکن
باشد که آن مطلوب حاصل کنی از ان جهت که نسبت
داده باشی میان قوت فلکی و حدی که قابل را مقرر

باشد در امکان قبول تاثیر فلکی مثلا کسی که اختیار کند
جهت طلب فرزند بدانسته باشد که فرزند از وی در چه سن
آید و بچه شرط و در چند مدت و چند عدد و از چه جنس این
معانی در قابل مرئی باشد طمع داشتن بخلاف آن
شرایط که واجب باشد رعایت آن بمجرد اختیار
فلکی از هر آدمی که باشد در هر سن که باشد بر هر وجه که باشد
در هر مدت چندان عدد که در خیال گنجد آید از هر آدمی که
با او جفت شود حاصل آید آن طمع طمعی محال بود و
همچنین باید که در آن چه بیشتر از آن وقت اختیار
کرده باشی نظر کنی که چند بار خواند و چه قدر از هر اختیاری
مطابق ارادت آید و حد آن چند بود تا بر آن قیاس
کنی مطلوب خود را پس تو اندیشه در طبیعت فلک
تنها مکن بی آنکه حاجت قابل و مقدار امکان قبول در وی
اعتبار کنی که آنگاه مثل تو مثل کسی باشد که نامه بخواند
و آن لغت نداند که نامه بآن لغت نوشته باشند

باشد

چو بر آنچه

چه بر آنچه نه برین قاعده باشد که گفتیم اعتماد بنا نشد
و اگر حکمی کنند درست نیاید **کلمه چهاردهم** المحبة
والمبغضة تعدلان بالفکر عن الاصابة وظهور النفس
یصغر العظیم واختفائها یعظم الصغیر العظیم فیما بین
ذلک **ترجمه** محبت اقتضای خیر خواستن کند بمحبوب
و مبغضت اقتضای ضد کند بمبغوض پس محبت و مبغضت
در آنچه تعلق بمحبوب و مبغوض داشته باشد اگر
خیر اقتضای طالع ایشان باشد محبت در آن زیادت
کند و مبغض میل بنقصان و در شر بعکس پس کسی که
حکم کند بر طالع کسی باید که از محبت و مبغضت ایشان
خالی باشد و همچنین طبیب که علاج کند و حاکم که فصل
خصومت حکومت کند و چون این حکم ذکر کرد بعد
از آن علت این حکم بیان کرد بانکه ظهور نفس یعنی
میل روح حیوانی از باطن بدن بظاهر بزرگ را
خرد شمرد و اختفاء نفس یعنی میل روح حیوانی از

کلمه چهاردهم

والصواب

از میل حالی نباشد

میل

از ظاهر بباطن خرد را بزرگ شمرد و ظهور نفس حالتی
بود که در حال خشم و شجاعت و دفع و محبت و امثال
آن حادث شود در حیوان چه دران حال خواهد که
ملایم را قوی گرداند و منافی را قهر کند و اختفاء نفس
حالتی بود که در حال خوف و جبن و حذر و دشمنی و امثال
آن حادث شود چه دران حال منافی را بیشتر ازان
در حساب گیرد که باشد و ملایم را کمتر ازان پس باید که نفسی
که معرض آن باشد که حکمی کند در حال اعتدال بود و از
عوارضی که آن مقتضی میل باشد خالی بود **کلمه یه**
اذا وحدت القوة الفلکیة بشئ فاستشهد علیه بنوایب
النجوم و در بعضی نسخها بتوالی النجوم است پیش ازین گفته
آمد که توالی نجوم دلایل سفلی است مانند آثار علوی و غیر
آن و اینجا امارات را میخواهد یعنی چون اوضاع فلکی
اقتضای تجدد امری کند نگاه کن اگر امارات بمنزله گواهی
بر حکمی فلکی پس ترا علم حاصل آید باز خواندن آن حکم مثلا اگر

تجدد یابد آن امارت
حکم

او فلك

اوضاع اقتضاء بیماری بسیار کند و در بهار و در زمستان
متقدم امطار بسیار حادث شود ظن غالب شود بو
قوع بیماری در بهار و برین قیاس **کلمه یو** ما اکثر
ما یکون خطاء المنجم اذا کان السایل و صاحبه منحوسین
ترجمه طالع دلیل سائل باشد و سایل دلیل مسئول عنه
پس چون در طالع سؤال سایل و صاحبش منحوس باشند
دلیل باشد که مسئول عنه یعنی منجم بر حالی که باید نباشد و
چون چنین باشد در رای او خطا بسیار واقع
باشد شود و این حکم خاص است بطالع سؤال و مشروط
بانکه سؤال از اموری نباشد که منسوب باشد بسایل
مانند خصومت و حرب و تزویج و شرکت چه دران
صورت نحوست سایل و صاحبش خاص نباشد بمسئول
عنه طوالع **کلمه یز** اعداء الدولة فی البروج السواقط
من طالعها و طوالع المتمکنین منها او تادها و طوالع المنصرفین
فیها ما یلی الاوتاد منها و طوالع المدن فما کان منها عند

بنا بها دل على ما يحدث فيها وما كان منها عند تسليم ملک
ايا ما دل على ما يحدث في دولة بها وكذلك اذا كانت
لظهور دين فيها دلت على ما يحدث في ذلك الدين
بتلک المدينة در اصطلاح منجمان برج دلیل دیگر است
و آن بازاء وتد و مایل الوتد باشد و ساقط و دیگر و
آن بازاء ناظر باشد و زوایل چهار است سوم و ششم
و نهم و دوازدهم و سواقط و درین عبارت بروج سواقط
زوایل خواسته است چه بازاء آن مائل الوتد و وتد
بکار داشته پس چون خواهند که بدانند که مولودی در
دولتی چه رتبت خواهد داشت اگر طالع او از طالع دولت
زایل باشد دلیل سازند که از اعدای این دولت خواهد
بود و اگر مایل الوتد باشد دلیل سازند که از متصرفان
باشد در ان دولت مانند وزرا و نواب و عمال و اگر
یکی از اوتاد باشد دلیل سازند که از متمکنان باشد دران
دولت چون ملوک و ولی عهد ایشان از ایشان و بر بن

دلیل

چهارم و هشتم
و یازدهم و دوازدهم

دلیل تنها حکم نتوان کرد تا دلیل ارباب بیوت و سواقط
و مخالفت با طوالع ملوک و وزرا و اعدا و غیر ایشان
با آن منضم نشود و اما در طالع شهرها سه وجه اعتبار کرده است
یکی طالع بنای شهر و آن دلیل باشد بر حوادثی که در ان
شهر باشد از خیر و شر ما دام که آن شهر باشد و دوم طالع
استیلای پادشاهی بر آن شهر و آن دلیل باشد بر آنچه در
دولت آن پادشاه در ان شهر حادث شود از نیک
و بد ما دام که آن پادشاه در ان شهر بود و بر آن شهر
مستولی باشد و سیوم طالع ظهور دینی در ان شهر و آن
دلیل باشد بر آنچه در آن دین صادر شود و در ان شهر
ما دام که آن دین ظاهر باشد و ازین طالعها هر چه طالع
وقت آن حدوث معلوم نشوان کرد طالع سالی که در ان
سال آن ملک یا آن دین ظاهر شود بجای طالع ملک
و دین بکار دارند کلمه ٤ اذا تولت السعود مواضع
الخوف جاءت بالمكاره من ذوي السلامة وان

شرار

تولیتها النحوس جاءت من الافتقاد وان نظرت السعود
الی تلک الامکنة او کانت فیها دفعت ذلک الخوف
وعلی حسب هذا النقل فی الاربع التربیعات ترجمه مواضع
خوف در مقابل مواضع امن باشد و سعود مقابل نحوس
و از تمزیج آن دو با این دو چهار صورت حاصل شود
اول آنکه مستولی بر مواضع خوف سعود باشند و مواضع
خوف هشتم باشد و ششم و دوازدهم چه از اول خوف
مرگ و نکبت بود و از دوم خوف مرض و از سیم خوف
از اعدا و باشد که از هفتم خوف از خصوم بود و از چهارم خوف
از عواقب و استیلاء سعود در مواضع خوف دلیل باشد
باشد از که مکروهی که متوقع بود اهل سلامت باشد چنانکه عدول بر
دهند کسی گواهی دهد که او را زیان دارد یا خویشان و برادران
چیزی از حقوق او تلف کنند دوم آنکه مستولی بر مواضع
خوف نحوس باشند و حکمش بخلاف اول بود یعنی مکروه
از اهل شر و فسا درسد سیم آنکه امن مستولی بر موضع امن

و نفع

و نفع سعود باشند دلیل باشد بر آنکه فواید از نیکان
و بزرگان رسد چهارم آنکه مستولی در مواضع نفع و
امن نحوس باشند دلیل باشد بر آنکه از اهل شر و فساد
فایده یابد و نظر سعود با این مواضع خیر بیفزاید و شر بکاهد
و نظر نحوس بعکس این و این حکمها بیشتر در طوالع
سوالات باشد و در طوالع موالید هم اعتبار کردن
آن درست باشد کلمه یط اختبر طبیعة الشیء و عمره
و فعله و انفعاله قبل تقدیم القضاء علیه ترجمه پیش از آنکه
حکم کنی بر چیزی اول طبیعت اصل آن چیز امتحان کن و
بر آن وقوف حاصل کن و همچنین بر فعل و انفعال آن
اصل و سیر آزمایش بود و سن اصل مثلا اگر بر نوع انسان
کنی یا بر دول و ملل صح و یا بر مدن یا اقالیم یا بر غیر آن
و هر یکی را بقا مدتی ممکن بود بخلاف دیگری و در فعل
و انفعال همچنین مثلا از وقت حکم شیخ را بقا چندان
ممکن نبود که طفل را و تولید از صاحب سنی معین ممکن

بود و از صاحب سنی دیگر ممکن بنود و از ذکور فعلی دیگر ممکن
بود و از اناث فعلی دیگر و از خصیان الخ از نسوان از
ایشان ممکن بود ممکن بنود و همچنین در انفعال و الخ در حصاف
نوعی ممکن بود در اصناف نوعی دیگر ممکن بنود پس باید
که حصه هر یکی از انواع و اصناف محکوم علیه از الخ
مطلوب بود در حکم معلوم باشد تا حکم صحیح تواند بود
و این حکمها از آنجمله است که تعلق بقابل دارد کالمه

اذا کان النیران فی دقیقة واحدة وکان سعد فی
جزء الطالع فان السعادة فی ذات الید وکذالک
اذا کان القمر فی دقیقة الاستقبال والسعد فی درجة
السابع ویکون الامر بضدها اذا کان السعد موضع
النحس

سهم السعادة را روز از آفتاب تا قمر چند انکه
باشد از طالع بر توالی بهمان عدد بشمرند انجا که رسد موضع
آن سهم بود و بشب از قمر تا آفتاب گیرند و از طالع بر
توالی بهمان عدد بشمرند تا موضع آن سهم بود یا از آفتاب

تا قمر

تا قمر بگیرند و از طالع بر خلاف توالی بشمرند و متقدمان
بشب همچنان شمرده اند که بروز اما متاخران سهم الغیب
اعتبار کرده اند و آن بروز از ماه تا آفتاب گیرند و بشب
از آفتاب تا ماه پس هر گاه که آفتاب و ماه در یک دقیقه
مجتمع باشند این هر دو سهم در حقیقت طالع باشند و
هر گاه که آفتاب و ماه در حقیقت مقابله باشند هر دو سهم
در حقیقت سابع بود و در صورت اول سعد در طالع
مقارن سهم السعادة بود و در صورت دوم سعد
در سابع همچنان و آن مقارنه اقتضا همان کند که مولود را
مال وافر باشد و بسیار با فراط و سهم السعادة
دلیل مال بسیار باشد و اگر نحس در طالع یا سابع بود
ضرر آن نقصان مال و فقر و فاقه و وقوع خسران جمع خسران
بسیار باشد و این حکم در طالع اصل و طالع تحویل
و طالع سوال باشد و برین قیاس باید کرد هر کجا سهم السعادة
مقارن سعدی یا نحسی باشد در غیر طالع و سابع

متحیره و ثوابت کلمه کا من تناول دواءً مسهلاً والقمر مع
المشتري قصّر عمله وضعف فعله قمر بمیوع ترجمه قوت طبیعی
باشد با مشتري بود طبیعت وی قوی بود پس از مؤثری غریب
بسهولت منفعل نگردد و باین سبب عمل مسهل که در اول وقت
تناول کند ضعیف باشد و زهره این فعل نکند او ترقیق
وترطیب باشد کلمه کب مس العضو بالحدید والقمر في برج
ذلک العضو مکروه ترجمه هر عضوی منسوبست ببرجي یعني
سر بحمل و گردن بثور و دست بجوزا و هم برین قیاس
تا پای که منسوبست بحوت و چون قمر در برجي مخصوص بعضوی
بود رطوبات بدني متوجه بآن عضو باشد و اقتضای
تعفن بعضي مواد کند پس جراحت رسانیدن با حصول
رطوبات افزونی استعداد تعفن مؤدي بضرر باشد
و برین قیاس سر بطالع منسوبست و گردن بثاني تا آخر
خانهای دوازده گانه و قمر دران خانه که بآن عضو منسوب
باشد آهن باو رسانیدن مصلحت نباشد کلمه کج

وحل

حه فعل او

العضو

العضو

تناول

تناول الدواء المسهل والقمر في العقرب او السرطان او
الحوت وصاحب الطالع متصل بکوکب تحت الا
رض محمود وان اتصل صاحب الطالع بکوکب في وسط
السماء قذف الدواء ولم یستقر ترجمه بودن قمر در
برجهای آبي و اقتضای حصول رطوبات کند در ابدان
حیوانات و آن حصول رطوبات داروی مسهل را
نکایتی زیادت تواند بود و سیلان اخلاط باساني
میسر گردد و بهتر آن بود که در حد زهره بود و متصل و اتصال
قمر بکوکبی که دلیل حرکت خلط و دارو باشد بجهه آن کوکب
کوکب پس اگر کوکب تحت الارض باشد دارو متوجه
باسافل بدن شود و اسهال کند و اگر کوکب بوسط
النهار باشد با طالع یا صاحب متصل بکوکبي در وسط
السما بود دارو قصد اعالی کند و قي بریزد و بجمله اتصالش
بکوکب فوق الارض در طلب اسهال محمود نباشد اما در
تناول داروی قي برعکس بود و همچنین اتصال قمر بکوکب

بجهة لم

سفلی تمناول مسهلات محمود باشد بکواکب علوی غیر
محمود کلمه کلد الملابس الجدد مکروه عملها والقمر فی الا
سد واعظمها اذا کان منحوسا او علی مقابلة الشمس
ترجمه مراد از عمل قطع جامهٔ نوست وبعضی خیاطت ونسج هم
مکروه داشته اند واولی آنست که ابتدا خیاطت نکنند ونه
ابتداء نسج اما استمرار در عمل محتاج نباشد باختیاری
وچون ثبات در جامها مذموست واستبدال محمود پس
در ابتدای استعمال یعنی پوشیدن وبآن زینت کردن
قمر در برج ثابت نشاید وثابت ترین اسد است چه
بسمت راس نزدیک است ومطالعش در بلاد شمالی
بسیار وصورت اسد دال باشد بر توحش وتسلط و
بعد از اسد عقرب ثابت تر باشد ودرین باب
مذموم تر باشد چه هبوط قمر است وخانه مریخ ووبال
زهره وبعد از ان دلو خانه زحلست وزحل دلیل تاخیر
وثبات وکم غالیه تر نور باشد که خانه زهره است وشرف

قمر

قمر وچون قمر در برج ثابت بود ومنحوس در تحتی
بیفزاید ودلیل نامرادی باشد در وقت استعمال آن
جامه از مقتضای طبیعت آن نحس ومقابله آفتاب
همه ناپسندیده است چه اقتضای آن کنند که نامرادی
از جهت ملوک وسلطان باشد کلمه که مشاکلة القمر
فی الموالید للکوکب تجعل المولود متحرکا فیما یدل علیه
فان اتفق لن یکون الکواکب قویة فی ذاتها دلت
علی تقدمه فیه وان کانت ضعیفة دلت علی ان
حرکة اقوی من معرفة وظهور ما تحرک فیه یکون
من تمکن تمکن الکواکب فی الاوتاد الظاهرة
ویلیها والانتفاع به یکون من سعادتها وعلی قدر
نقص ما بقی من القسمة ترجمه مشاکله قمر با کواکب نظر قمر
بود با کواکب وامتزاج او با ایشان ونظر بمقارنه
باشد یا بتسدیس یا بتثلیث یا بتربیع یا بمقابله یا
بتناظر وآن مشاکلت در موالید اقتضای آن

استعمال ر

وامتزاجش ر

عمل ابتدا و جه

کند که آن مولود سعی دران معنی که طبیعت آن کوکب
بران دلالت کند مثلا اگر کوکب زحل باشد دلیل
باشد بران که مولود با صبر و ثبات و وقار و تأنی
باشد و اگر مشتری باشد دلیل بود بر انکه مولود
با صلاح و سداد و دیانت باشد و اگر مریخ بود دلیل
باشد بر انکه با شجاعت و قوت و هیبت و تسلط باشد
و اگر زهره بود دلیل بود بر انکه مولود با لهو و طرب باشد
و معاشرت و لیاقت باشد و اگر عطارد بود دلیل
بود بر انکه با کیاست و فطنت و زکا و تمیز باشد و در
حال قوت و ضعف و ظهور و خفا و سعادت و نحوست
آن کوکب نظر باید کرد چه قوت آن کوکب دلالت کند
بر انکه تقدم مولود در مقتضای طبیعت آن کوکب بقوت
نظری زیادت ازان باشد که بقوت عملی و در ضعف
دلالت کند بر انکه تقدم او بعلمی زیادت ازان باشد
که بنظری و همچنین دلیل ظهور آن طبیعت از مولود تمکن

علمی

آن کوکب

آن کوکب باشد در اوتاد یا مایل الاوتاد و فوق الارض
خارج از شعاع و دلیل خفای آن طبیعت در مولود اضداد
آن باشد و دلیل انتفاع و تمتع مولود ازان طبیعت مسعود
بودن آن کوکب باشد و دلیل انکه مولود ازان طبیعت
انتفاع نگیرد و او را حظی و فایده نباشد منحوس بودن
آن کوکب باشد و ترکیب این احوال از هشت نوع
تواند بود که از ضرب دو در دو حاصل آید و آن هشت
نوع اینست. اول قوی ظاهر مسعود دوم قوی ظاهر
منحوس سیوم قوی خفی مسعود چهارم قوی خفی منحوس
پنجم ضعیف ظاهر مسعود ششم ضعیف ظاهر منحوس هفتم
ضعیف خفی مسعود هشتم ضعیف خفی منحوس و احکام هر یک
بحسب امتزاجات مدلولات مذکور باشد و سعادت
نحوست اگر بحسب سیارات نباشد بحسب مقارنات
ثوابت اعتبار باید کرد و اگر قمر خالی السیر باشد قوت
و ضعف زیادت نور او و نقصانش اعتبار باید کرد

انتفاع صح

وجب آن حکم کرد کلام کو کسوف النیرین فی اوتاد
طوالع الموالید وتحویلات السنین یضر بطبیعته ذلک
البروج والوقت فیه ان یکون نسبته ما بین جزء
الطالع وجزء الکسوف الی مائته وثمانین جزء النسبة
ما بین ابتداء الکسوف وذلک الوقت الی ما یوجبه
جملة الکسوف من المدة والمدة لکل ساعة من کسوف
الشمس سنة وخسوف القمر شهر کسوف ترجمه آفتاب
وخسوف ماه اگر در وتدی باشد از اوتاد طالع ضرر رساند
بآن مولود در آنچه مدلول آن وتد باشد مثلا طالع در تن او
و عاشر در جاه او و سابع در ازواج و شرکاء او و رابع در
آباء و املاک و در دیگر خانها هم برین قیاس الا آنکه در او
تاد ظاهرتر باشد و در اوتاد خانهای تحویل هم ضرر رساند
کمتر از آنکه در اوتاد خانهای اصل و در بروج در تحاویل
سال عالم ضرر رساند و در مدلولات آن برج که کسوف
در وی باشد مثلا در حمل و ثور و جدی در بهایم و در جوزا

وسنبله

وسنبله و میزان و نصف اول قوس و دلو در نوع
انسان و در سرطان و حوت در حیوانات آب
و در اسد در سباع و در عقرب در هوام و در نصف
آخر قوس در دواب و از ابتدای کسوف تا آخر
آخر انجلا نگاه کنند تا چند ساعت و دقیقه بود اگر در تمام
مدت از ابتدا تا آخر انجلا فوق الارض بود و الا از آن
مدت آن قدر که فوق الارض بود بگیرند پس در آفتاب
هر یک ساعت مستوی را یکسال گیرند و هر یک دقیقه
را شش روز و در ماه هر یک ساعت را یکماه و هر یک
دقیقه را نیم روز چند آنکه ماند زمان تاثیر کسوف باشد
از ابتدای کسوف تا آخر آن مدت و اما معظم تاثیر کسوف
در زمانی خاص بود از ین مدت و آن چنان بود که
اگر کسوف در جزو طالع کسوف بود معظم تاثیر در اول
زمان تاثیر باشد و اگر کسوف در جزوی دیگر باشد میان
سابع و طالع ما بین جزوی که کسوف در وی باشد و در

طالع وسط کسوف باید گرفت تا نسبت المقدار با صد و
هشتاد درجه که میان سابع و طالع باشد مانند نسبت
زمانی باشد که از اول کسوف بود تا وقت معظم تاثیر
با تمامت زمان تاثیر و آن چهار مقدار متناسب بود
ثالث مجهول پس از سه مقدار معلوم مجهول استخراج باید
کرد یعنی ما بین اول کسوف و وقت معظم تاثیر تا آن وقت
معلوم شود و ظاهر سخن بطلمیوس دال بر آنست که این
اجزا بدرج سوا گیرند و متاخران بدرج طالع میگیرند و انجنان
بود که مطالع تیر ببلد از مطالع طالع کسوف نقصان
کنند آنچه بیرون آید بر اجزای ساعات تیر قسمت کنند
آنچه بیرون آید نسبت آن با دوازده چون نسبت ما بین
اول کسوف و وقت معظم تاثیر باشد با تمامی زمان
تاثیر و ابو نصر قمی طالع کسوف میگیرد و دیگر منجمان
طالع وسط کسوف و این درست تر است کلام کر

تسییر الدلیل اذا کان فی وسط السما فی کل بلد بمطالع

الفلک

الفلک المستقیم و اذا کان فی درجة الطالع بمطالع
ذلک البلد و فیما بینهما بمطالع الدرجه علی حسب
موقعها و الموضعین المتقابلین لهما علی حسب ذلک
و تسییر السهام قدما لانه کلما ازداد مسیر مبادیها
تاخرت ترجمه هر دلیل را که خواهند که تسییر کنند
دایره عظیمه فرض کنند که بآن دلیل و بدو نقطه شمال
و جنوب در افق مولود یعنی دو قطب دایره اول السموت
بگذرد و آن دایره را افق حادث آن دلیل خوانند
یا دایره تسییر آن دلیل و چون دایره عظیمه توهم کنند
که بدو قطب معدل النهار بگذرد در آن افق آنچه میان قطب
معدل النهار و آن دایره باشد از جانب اقصر عرض
آن افق باشد و از اعرض افق حادث خوانند و از
تصور این دو دایره معلوم شود که هر دلیلی که بر افق
شرقی باشد افق بلد افق حادث آن دلیل باشد و عرض
بلد عرض افق حادث و لا محاله تسییر او بمطالع طالع باید

و دو قطب افق اول دلیل
بگذرد یعنی دایره نصف النهار
صح صح صح

کرد وران بلد و تسییر سنوی او چنان بود که هر یکسال
را یکدرجه بر مطالع او افزایند آنچه حاصل آید بادرج سوا
کنند تا موضع تسییر بر توالی بروج معلوم شود و هر دلیل
که در عاشر یا در رابع بود و دایرهٔ نصف النهار که افقی
است از آفاق خط استوا دایره افق حادث آن دلیل
باشد و آن افق را عرض نبود و تسییر آن دلیل بمطالع
خط استوا باید کرد و هر دلیلی که بر افق غربی باشد افق
بلد افق حادث او باشد و لکن عرض او در جانب جنوب
مساوی عرض بلد باشد که در شمال بود و تسییر او بمطالع
آن افق باید کرد بر تقدیر آنکه در جنوب بود یعنی مطالع
حمل در جنوب مساوی مطالع میزان بود در شمال و هم
برین قیاس در هر برجی و هر دلیلی که در میان دو وتد
باشد اول دایرهٔ افق او بجسب موضع او استخراج باید
کرد و عرض افق حادث او و جهت عرض بباید شناخت
و بباید دانست که هر دلیل که در نصف صاعد بود از فلک

یعنی

یعنی که میان عاشر و رابع بود در جهت شرقی عرض او
شمالی بود و هرچه در نصف هابط بود عرض او جنوبی بود
پس بمطالع آن افق تسییر دلیل باید کرد و متاخران
تحقیق این عمل بغایت کمال رسانیده اند و اما متقدمان
بر آن اقتصار نموده اند که تا ساعت بعد دلیل از عاشر (اقتصار)
یا رابع معلوم کنند و نسبت آن با شش ساعت چون
نسبت ما بین مطالع دلیل بخط استوا و مطالع او بجسب
موضع او یا ما بین مطالع او دلیل بخط استوا و مطالع
او ببلد گیرند اگر در نصف شرقی بود و یا مطالع او ببلد اگر
در نصف غربی بود و بحساب اربعه مقادیر متناسبه
مطالع او بجسب او بیرون آرند و از آن تسییر کنند و این (موضع صح)
عمل تقریبی باشد و وجه تسابل و آنچه متاخران میکنند تحقیقی
باشد و برهانی و مطابق سخن بطلمیوس درین موضع
و اما تسییر سهام که بطلمیوس گفته است که از جهت پیش
راند یعنی خلاف توالی بروج و علت آن گفته است

که اکر تسییر مبدا السهم زیادت شود سهم از موضع خود
متأخر شود مثلا اکر طالع حمل باشد بده درجه و آفتاب
در اول حوت باشد و ماه در نیمه حوت سهم السعاده از
آفتاب بماه کیرند و از طالع بیفکنند تا در بیست و پنج درجه حمل
باشد پس آفتاب مبدا او باشد و چون تسییر آفتاب
زیاده شود و ماه ثابت باشد میان ایشان کمتر از
پانزده شود و سهم بران تقدیر از بیست و پنج درجه حمل
باشد یا کمتر آید پس بران تقدیر تسییر او برخلاف توالی
بوده باشد اما این سخن علت این دعوی را نشاید چه اکر
تقدیر زیادت سیر قمر کنند که منتهاست و ثبات آفتاب
سهم از بیست و پنج درجه بر توالی متحرک شود و احمد بن یوسف
که شرح ثمره کرده است علت تسییر سهام برخلاف توالی
آن کفته است که سهم کوکبی نیست بل بمثابت جزویست
از فلک و چون حرکت اولی برخلاف توالی است سهم
برخلاف توالی باید راند و اکر اجزاء فلک برخلاف

توالی

توالی باید راند طالع و عاشر برخلاف توالی بایستی
راند باتفاق بر توالی میباید راند پس معلوم شد که این
تعلیل باطلست و این سخن مناسب سخن بطلمیوس نیست
و همچنین از منجمان سهم را برخلاف توالی تسییر کرده
است مکر وقتی که ما بین سابع و عاشر بود که او را تسییر
کند بسابع و آن برخلاف توالی بود و این عمل هم
بسهم خاص نیست چه اکر یکی از نیرین آنجا باشد هم بران
وجه تسییر و حق آنست که ناقلی که سخن بطلمیوس نقل
کرده است سخن او فهم کرده است نقل بر وجهی کرده
است که از هیچ وجه محمل بعنوان نهاد کلمه کج اخفی
ما یکون الشی عند مجاسدة دلیله الشمس او کینونیته
تحت الارض او فی مواضع غیر مشاکلة لبیته او شرفه
و اقوی ما یکون اذا کان دلیله سایرا من هبوطه
الی شرفه و هو فی وتد ملایم لطبیعة الشی ترجمه درین
کلمه دلیل غایت خفا و غایت قوت بیان میکند و

غایت خفی را سه دلیل نهاده‌است یکی استتار دلیل تحت
الشعاع که دلیل خفی باشد و غایت آن مجاسده دلیل
با آفتاب باشد و دوم بودن دلیل باشد تحت الارض
و غایت بعدش از فوق الارض نقطهٔ رابع باشد و سیوم
بودن دلیل باشد در موضعی که مشاکل خانه و شرف او نباشد
و معنی مشاکلت درین موضع مشتبه است چه اگر مشا
کلت همان معنی نظر باشد که پیش ازین گفته آمد هیچ
موضع نبود از دوازده برج که ناظر یکی از خانهای کواکب
متحیره نباشد اما در آفتاب و ماه ممکن باشد چه سنبله و جدی
و حوت و سرطان بخانهٔ آفتاب که اسد است ناظر نبود
و اسد و قوس و جوزا بخانهٔ ماه که سرطانست ناظر نبود
اما در شرف شهاهم چنین چهار خانه بشرف هر کوکبی ناظر نبود
چنانکه ثور و سنبله و عقرب و حوت بشرف آفتاب
که حمل است ناظر نباشد و در دیگر کواکب برین قیاس
و اگر مجموع خانه و شرف اعتبار کنیم در آفتاب سنبله و حوت

نه بخانه

نه بخانهٔ او ناظر باشد و نه بشرف او و در ماه جوزا و قوس
نه بخانهٔ او ناظر باشد نه بشرف او و دیگر هیچ کوکب را برجی
نباشد که نه بخانهٔ او ناظر بود و نه بشرف او و پس معلوم شد
که بمشاکلت اینجا نظر میخواهد و نیز بمشاکلت تنزیق علویات
و تغریب سفلیات از آفتاب و برعکس از ماه نمیخواهد
و الا نگفتی لبیته او شرفه بل بمشاکلت موافقت در طبیعت
میخواهد چه اسد مشاکل طبیعت حمل و قوس است و جوزا
و میزان و دلو مشاکل حمل و قوس است در گرمی و برخی
خشکی و تری و مباین ایشانند در خشکی و سرطان و عقرب
و حوت مباین ایشانند بهمه وجوه و پس مباینتی هست
کلی و مباینتی هست از بعضی وجوه دون بعضی و آفتاب را
مثلثهٔ مایی مباین خانه و شرف انی مباینتی کلی و هفت
برج دیگر مباین خانه و شرفند مباینتی جزوی و ماه را هیچ
برج مباین مجموع خانه و شرف نباشد مباینت کلی اما
ده برج مباین باشند مباینتی جزوی و برین قیاس باید

دیگر

کردن در باقی کواکب و همچنین مشاکلت کواکب بخانهای
دوازده کانه طالع را چنانکه بیوت افراح شمس را عاشر
و مشتری را طالع و زهره را سابع و برین قیاس در باقی
کواکب باید دانست که موالید اگر دلایل خفا حاصل بود
صاحب طالع را مولود او بیشتر مردم در بیشتر احوال مختفی
باشد و این در دلایل زنان پسندیده باشد : در مسایل
اگر دلیل خفی در دلیل مسئله حاصل بود و دلیل مسئله تحت
الشعاع و متصل بود با آفتاب یا تحت الارض و سایر بر رابع
آن خبر ظاهر نشود و اگر تحت الشعاع و منصرف بود یا تحت
الارض و از رابع در گذشته بعد از اختفا ظاهر شود و
در اختیارات اگر مطلوب اختفا ستری بود باید که متصل
باشد و در رابع تا آن ظاهر نشود و اگر مطلوب اختفاء تخفی
باشد و از رابع ~~تا آن سر ظاهر نشود~~ در گذشته تا بعد از
اختفا امید ظهور شخص بود و اما قوت کواکب دو گونه بود
یکی قوت ذاتی کوکب یا قوت عرضی او نه بقیاس بچیزی

اختفاء صح

با چیزی

با چیزی و آن در کتب مدخل مذکور است و دیگر قوت او
بقیاس با مطلوبی چنانکه مثلا کوکبی که دلیل مطلوبی باشد
در تحصیل آن مطلوب قوی باشد و دلیل این قوت
دو چیز است یکی رفتن کوکب از هبوط بشرف مانند
آفتاب میان میزان و حمل و ماه میان عقرب و ثور
و در کواکب دیگر هم برین قیاس بشرط آنکه راجع
نباشند و دیگر بودن او در وتدی ملایم طبیعت مطلوب
چنانچه اگر مطلوب صح
سعادتی بدنی یا نفسانی بود یا درازی عمر در وتدی
طالع بود و اگر مطلوب جاهی یا شغلی یا قربتی با دستگاهی
باشد در وتد عاشر بود و اگر هوا اصلحی یا مشارکتی یا مقارنتی
غیری بود : در وتد سابع بود و اگر ثبات امری یا حصول
ملکی یا نامی نیکو و عاقبتی محمود بود در وتد رابع بود کما کط
~~الزهره تکسب المودة في العضو الذي يكون لبرجها الخ~~
~~التذاذ~~ او الكواكب تعطي ما لها ان تعطي على مثل ذلك
ترجمه هر عضوی منسوب برجی سر و اعضای که بر سر باشد

بجمل و کردن بثور و دو منکب و دو دست بجوزا و سینه
و دل بسرطان و پشت باسد و شکم و آلات آن بسنبله
و کمرگاه و میان بمیزان و عورت و آلات تناسل بعقرب
و سرین و ران بقوس و زانوها بجدی و ساقها و کعبها
بدلو و قدمها بحوت و هر کوکب دال باشد بر حالی از احوال
مردم چنانکه زهره بر لذت و زحل بر سکون و تأنی و مشتری
بر جمال و مریخ بر حدت و سبکی و آفتاب بر بزرگی و عظمت
و عطارد بر ذکا و انقلاب و ماه بر سرعت و حرکت و چون
کوکبی در برجی باشد از انکه در ذکر اعضا پس اگر بر وجهی ملایم
باشد آن حال در ان عضو بر وجهی محمود بود و اگر وجهی غیر
ملایم باشد بعکس مثلا زهره در حمل دلیل آن بود که لذت
مولود در نظر یا تخیل یا اشمام یا ذوق استماع بود و اگر در
ثور بود لذت او در کردن آوازی بود یا در معانقه و اگر
در جوزا بود در انجه تعلق بدست و انگشت دارد و اگر
در سرطان بود در انجه در دل و ضمیر دارد و اگر در اسد بود

در تحمل

در تحمل مشاق و حمل انقال و استناد و اگر در سنبله بود
در اکل و شرب و اگر در میزان بود در مضارعت و
مقاومت و اگر در عقرب بود در شهوت راندن
و اگر در قوس بود در ملابست اسلحه و اگر در جدی بود
در رکوب و اگر در دلو بود در ایستادن و ایستادگی نمودن
و اگر در حوت بود در جستن و پای کوفتن و برین قیاس
در دیگر کواکب و بروج کمله اذا لم یتفق لک مجالسة
القمر لکوکبین فاطلب مجالسته لکوکب من الثابتة
علی طبیعة مزاجها رجه هرگاه که خواهند حالی مرکب از دو
امر که دو کوکب بر ان دو امر دال باشند مانند لذتی
بر وجهی جمیل که زهره و مشتری بر لذت و جمال دالند قمر
را در اختیاری که با آن حال تعلق دارد نگاه کنیم تا
با آن هر دو کوکب متصل یا با هر دو مقارن کدام وقت
باشند آن وقت اختیار کنیم پس اگر اتفاقی چنین یافته
نشود کوکبی از ثوابت که بر مزاج آن هر دو کوکب باشند

طلب کنیم و وقت مجاسده قمر با آن کوکب اختیار کنیم تا
مطلوب حاصل آید کلمه لا الکوکب الثابته تعطی
العطایا الخارجه عن النسبه و کثیراً ما یختم بسوء ترجمه
چون دلایل مولودی قوی حال باشند بقوتهای ذاتی
و عرض مولود را بلندترین مرتبه از مراتب اهل بیت
یا ابنای جنس او بر سانند پس اگر کوکبی ثابته در طالع
یا عاشر یا مقارن نیر نوبت یا سهم السعادة باشد مولود را
از حد مراتب اهل بیت و نسبت ابنای جنس بگذارند و
عطاهای دهد که نه حد او باشد چنانکه یکی از بازاریانرا
بجد پادشاهی یا بمنصب بزرگ رساند و باشد که عاقبت
انکس مذموم باشد و آن چنان بود که آن کوکب
بر مزاج مرکب از مزاج نحسی بوده باید که دانند که کواکب
ثابته سه صنفند اول کواکبی که از قدری بزرگ باشند و
بر طبیعت سعود مطلق باشند مانند سماک اعزل و نسر
واقع و چنین کواکب سعادت مطلق دهند چون مجاسده

دلیل

دلیل باشد یعنی بجرم آن کوکب و دلیل یک افق نسبتی
تسییر باشد دوم کواکبی هم از قدری بزرگ باشند لکن
از آن مزاج ایشان و نحسی آمیخته بود مانند قلب الا
سد و قلب العقرب و عین الثور و منکب الفرس
و چنین کواکب بمجاسده عطاهای بزرگ دهند و اگر تسییر
بایشان رسد قطع کنند عاقبت عطاهای ایشان مذموم باشد
و سیوم کواکبی باشند که نحس مطلق بوند مانند سحابیات
ثوابت در طوالع قرانات و سالها هم معتبر بود کلمه لب
العمل فی تقلد الرجل من اهل بیت الملک علی مشاکلة
مولود له هیئة الفلک فی الوقت الذی قام فیه ذلک الملک
ترجمه چون طالعهای مبداء ملتها و دولتها
و جلوس پادشاهان بپادشاهی معلوم باشد هر کس از
ابنای آن ملت و دولت یا از اهل بیت آن پادشاه بود
و طالع او مشاکل آن طالع باشد او را در آن ملت و دولت
و یا در پادشاهی آن پادشاه حظی بهره تمام حاصل شود و اعتبار.

این مشاکلت از اعتبار دلایل ریاست و تفوق قوی
تر است و احمد بن یوسف که شرح این کتاب کرده است
که خمارویه بن احمد که حاکم و عمال مصر بود پسری آمد هرون نام
بر طالع که منجمان گفتند در ان طالع دلیل ریاست و مهتری
نیست یکی از منجمان که صالح بن ولید تمیمی است آن طالع
بدید و بدانست که طالع پسر خمارویه است حکم کرد که بجای پدر
نزدیک ده سال بجا کمی نشیند اما حکم او چنان روان نباشد
که حکم پدرش علت آن حکم از و پرسیدند گفت طالع او
عقرب است و شمس در سنبله و طالع جد او احمد بن طولون
همین بود و بعد از وفات صالح حکم راست شد و هرون ده
سال و چند ماه حاکم مصر بود اما نه بجو پدر خود و این علم را شواهد
بسیار یافت شود **کلمه که** اذا انتهى تسيير دليل دولة
الى كوكب يوجب قطعات ملكها او رئيس فيها وكل كوكب
يكون في برج الانتهاء لتحويل سنة من سني الدولة هو
يدل على موت ملك عظيم منها في تلك السنة على طبيعة
ذلك

ذلك الكواكب **ترجمه** طالع دولتها و دلیلها آن
دولت را از ابتدای وقت طالع تسییر کنند بمطالع افق
هر درجه را سالی و بدرجه سوای شهها بر انند برجی را سالی پس
اگر تسییر بکوکبی قاطع رسد ملکی یا رئیسی بزرگ را از
اهل آن دولت قطع افتد دران وقت و اگر کوکبی غیر
مشاکل دلیل دولت باشد و انتها باو رسد بزرگی از
اهل آن دولت نکبتی یا قطعی باشد و انکس بر طبیعت
که آن کوکب باشد مثلا اگر زحل باشد دبیری یا مردی
با غور تمام و اگر مشتری باشد قاضیی یا صاحب منصبی بزرگ
و اگر مریخ باشد امیری از امرای لشکر و اگر آفتاب باشد
بزرگی از خاندان ملک و اگر زهره باشد زن بزرگ
از آن بزرگان و اگر عطارد باشد دبیر بزرگ و اگر قمر
باشد ولی عهدی یا حاجبی بزرگ پس اگر کوکب مشرقی
با بود یا صاعد آن شخص جوانی بود و اگر مغربی یا هابط بود
آن شخص پیری باشد و ثبات آن کوکب در وتد دلیل

محل آن شخص باشد و قوتهای او از شرف و حظ دلیل
بزرکی او باد وسعادت او و دلیل مال بسیارش و برین
قیاس کلمه له اتفاق شخصین علی شی ما یوجد من دلیل
ذلک الشی فی مولدیهما فان کان مشاکلة محموده
کان بینهما اتفاق فیه واقوی بهما موضعا یقوم مقام
الفاعل والرئیس اضعفهما یقوم مقام المنفعل و
المرئوس ترجمه ایشان چون خواهند که بدانند که حال
موافقت و مخالفت دو شخص در صناعتی یا شغلی یا
امری دیکر دلیل آن صناعت یا آن امر در هر دو
طالع بطلبند مثلا در زراعت زحل هر دو و در قضا و
وزارت مشتری هر دو و در لشکرکشی مریخ هر دو و در
سلطنت شمس هر دو و برین قیاس اکر میان ایشان
مشاکلتی محمود باشد مانند نظر مودت و قبول دلیل
اتفاق هر دو شخص بود دران کار و اقوی آزان
دو دلیل دلالت کنند برانکه صاحبش رئیس و حاکم باشد

بردیکر

بردیکر یک و اکر میان ایشان مشاکلتی مذموم باشد
دلیل معادات مخا و مخالفت آن دو شخص بود و
اکر هیچ مشاکلت نبود میان هر دو نه موافقت
بود میان هر دو نه مخالفت کلمه له ایوجدان من
تبدیل مواضع النیرین فی موالیدهما و مشاکلة
طوالعهما یدل علی المودة والمخالفة والبروج المطیعة
اشد محبة ترجمه مراد آنست که چون موضع شمس یکی
بموضع قمر دیکری ناظر باشد بمودت دلیل دوستی باشد
میان هر دو و اکر ناظر باشد بنظر عداوت دلیل دشمنی
باشد بنظر دوستی یا دشمنی و هر برج که مستعلی باشد
بر دیکری آن دیکر برج مطیع او باشد و صاحبش را محبت
زیاده بود از انکه صاحبش مستعلی باشد و استعلا چنان
بود که چون برجی طالع بود بروج فوق الارض بر و
مستعلی باشد و کفته اند بروج مطیع برجهای بود که بر صورت
مردم یا حمل یا ثور و جدی باشد بخلاف سرطان و اسد

الیجنة والبغضاء

و همچنین اکر طالع هر دو
یکدیکر ناظر باشند

وعقرب و حوت و نیز گفته اند معوجة الطلوع مطيع مستقيمة
الطلوع بود وچون میان نیرین طالعها این مشاکلت
و مخالفت نبود میان این دو شخص نه دوستی بود و نه
دشمنی و ابو العباس گفته است که شمس در موضع
قمر و قمر در موضع شمس و نظر آن دو بیکدیگر تربیع دوستی
منسوب بود و بجای سدس کلمه لو المستولی علی مکان
الاجتماع فی مثل درجة وتد من اوتاد مولود کل کاین
فی ذلک الاجتماع من الاشخاص الانسانية و
کذلک الاستقبال ترجمه دلیل اصل نمودار بطلمیوس
که بآن طالع مولد تخمینی معدل کنند ازین کلمه هست و آن چنان
بود که مستولی بر جزو اجتماعی یا استقبالی که بر ولادت متقدم
بود معلوم کنند و موضع او در وقت ولادت مساوی
درجه وتدی کنند که بآن درجات نزدیکتر بود از اوتاد
طالع تخمینی آن مولود اگر مستولی و آن کوکبی بود که خط
او از خط مستولی کمتر باشد در ان جزو بجای مستولی بکار

دارند

[illegible]

دارند و عمل باین نمودار مشهورست میان اهل این
صناعت و بعضی درجات بر مستولیات
بجای درجات عطو طولی ایشان بکار دارند کلمه لر
اذا انتهی کوکب فی ربع من ارباع السنة الی
موضع من فلک البروج الذی اذا حلت فیه الشمس
تحرک الهوا الی کیفیة ما و کان الکواکب موافقا لتلک
الکیفیة قویت فی ذالک الربع وعلی هذا فقل ترجمه
یعنی چون کوکبی گرم مزاج در تابستان برجی رسد که
چون آفتاب بدان برج رسد هوا گرم شود آن تابستان
گرم تر از معهود باشد مانند مریخ در اسد در تابستان
و اگر در زمستان رسد سرما کمتر از معهود باشد و برین
قیاس در هر فصلی از باقی فصول مانند زحل در جدی
در زمستان در شدت سرما و برین قیاس در دیگر
کواکب والله اعلم کلمه لح استخدم الکواکب الثابتة
بانیة فی بناء المدن والمتحیرة فی بناء الدور و کل صنعة

مصحح

تنبی والمریخ فی وسط السماء او کوکب من البیابانیة
علی طبعه فان اکثر منیة المسلمین علیها بالسیف ترجمه
کواکب ثابته را بیابانی خوانند که مانند مردم بیابان
نشین براه وبی راه وبهمه مواضع فرود آمده باشند وچون
کواکب را که بر مزاج سعود باشند در اوتاد طالع شهرها
افکند ثبات وبقای ان شهرها در بسیار سالها بر حال
پسندیده وعدم تغیر از ان حال حاصل شود از جهت سعادت
مزاجها وبطو حرکات ودر بنای سراها که اثر ابقا وثبات
چندان ممکن نباشد کواکب منخره که بطبع سعد باشند بکار
دارند وچون وسط السما خانه سلطان است اگر مریخ یا
کوکبی از ثوابت بر مزاج او بود در وسط السما افتد متسلطان
را در ان شهرها عاقبت قتل باشد وچنانکه عاشر خانه ملوک
باشد طالع خانه رعایا باشد وسابع خانه مخالفان ورابع
خانه عمارتست وعواقب آن بقاع ودیگر کواکب بر مریخ قیاس
باید کرد کلمه لط یکاوان یکون من طالعه السنبلة او الحوت

اقوی

اقوی الاسباب فی سلطان ومن طالعه الحمل
والمیزان اقوی الاسباب فی موته ومن طالعه
العقرب او الثور اقوی الاسباب فی مرضه و
علی هذا اقس سایر الطوالع ترجمه چون صاحب هر
خانه دلیل باشد بر سبب مقتضی مدلول آن خانه وصاحب
طالع صاحب عاشر باشد هم آن شخص بود که بسبب
جاه خود بود واگر صاحب ثامن بود هم او سبب
مرگ خود شود واگر صاحب سادس بود هم او سبب
بیماری خود شود واگر صاحب رابع بود هم او املاک خود
کسب کند وعواقب او وسعی او اتفاق افتد واگر صاحب
ثانی بود هم او کسب مال خود کند وتثمیر آن کند واگر صاحب
ثانی عشر بود هم او سبب تحصیل عدو وتنهای مردم شود
با خود واین حکمها آنگاه واجب شود که اسباب
دیگر با این سبب منضم شود وازین سبب حکم جزم
نکرده است لفظ یکاد آورده است یعنی نزدیک باشد

وبس شخص باشد که طالع اوست
نسبی حمد صاحب طالع

واین لفظ مقتضی ترجیح بیش نبود **کلمه م** اذا کان عطارد
فی برجی زحل وهو قوی فی ذاته اعطی المولود جودة
الفکر فی الاصول وان کان فی برجی المریخ اعطی جودة
البداهة والبلاهة والسفه واقوی الموضعین الحمل **ترجمه** عطارد
دلیل فهم وسرعت رؤیت ونطق است وزحل دلیل تعمق
در معانی ورسیدنست بغور افکار وتانی وکارها پس چون
عطارد قوی باشد بقوتهای ذاتی ودرخانه زحل باشد از
طبع زحل استفاده تعمق کند پس فکرهای بصواب کند
در اصول وحقایق امور وچون مریخ دلیل طیش وحدتست اگر در خانه
مریخ باشد بیهوده گوی وسفیه طبع باشد وچون از خانهای مریخ
حمل منقلب است این اثر در وی ظاهرتر باشد وعقرب
موجب ثبات حدت وسبکی یا کم کند پس آن اثر زود
ظاهر نشود واگر خانهای مشتری باشد فصاحت ووعظ
خلق وتذکیر فایده دهد واگر درخانه زهره باشد هزل وفجور
ومضاحک فایده دهد واگر درخانه آفتاب باشد هزل

وفجور
سخنهای

سخنهای او از سر تکبر وبزرگ منشی باشد واگر درخانه ماه بود
قلت فکر وتعجیل نمودن در سخن فایده دهد واز بسیار رجعت
با کواکب حالهای مرکب از مقتضیات طبایع ایشان
اقتضا کند **کلمه ما** سوء حال الحادی عشر وصاحبه فی قیام
ملک دلیل علی ما یلحق وزراءه ومواليه واموالهم
من السوء وعلی هذا یکون سوء حال الثانی وصاحبه
دلیلاً علی سوء اکتساب الرعیة معه **ترجمه** عاشر طالع جلوس
پادشاه دلیل او باشد وحادی عشر که ثانی عاشرست
دلیل وزرا واعوان او وخزاین او وطالع دلیل رعیت
باشد وثانی دلیل اعوان واموال ایشان پس بدحالی
حادی عشر وصاحبش دلیل بدی وزرا وفساد
اموال پادشاه باشد وبدی حال ثانی دلیل فساد اموال
وسوء تدبیر مدبران امور ایشان باشد در آن دولت
کلمه ص اذا تولت النحوس طالع مولد فان صاحبه
یلتذ بالاشیاء البشعة وربما استطاب الروایح

الکیمة وغیر ذلک ممایشاکل هذا ترجمه جون نحوس
غیرملایم طبایع اکثر اهل سر نوع اند پس اکر بر طالع کسی واقع
شوند وهیج سعد برا در انموضع حظی نباشد و ناظر نباشد
لا محاله طبع صاحب طالع مخالف طبایع اکثر اهل کونی
باشد پس لذت از جیزها باید که منفرد دیکران باشد مانند
غذاهای ناخوش وبویهای مکروهه وجامهای و
وسخ ومعاشرت با مردم کریه اللقاخذ که جامهای خلق
دارند دوست دارد واز انجه موجب لذت دیکران
باشد نفرت کیرد پس اکر نحس زحل باشد التذاذ او بجیزهای
سرد سیاه وکران وحقیر وتاریک وناخوش ببوی وطعم
باشد واکر مریخ باشد بجیزهای کرم وتیز وتلخ وسوزان وجیوانات
موزی وانشرو تند وتیز وبرین قیاس باشد کلمه ح احذر
نحوست الثامن صاحبه للخارج والثانی وصاحبه للداخل
ترجمه بخارج مسافر میخواهد وبداخل کسی که دخول بلد یا
مسکن کند وجون سابع مسافر را دلیل مقصد باشد

وثامن

وثامن ثانی اوست دلیل احتیاج وفواید او باشد
در سفر وطالع دلیل داخل بلد ست وثانی دلیل
مال وغذا وفواید او باشد در مسکن پس جنین سبب
از نحوست این دوخانه در اختیار سفر ودخول بلد
حذر میفرماید والو العباس کفته است سابع و
ثامن در اختیار سفر معتبر نیست واز نحوست
ثامن احتراز جهت ان فرموده است که ثانی بمقابله
او منحوس میکردد ونه جنان است که او تصور کرده
است کلمه مد اذا کانت العلة والقمر فی البرج
الذی کان فیه نحس فی المولد او تربیعه او مقابلته
فانها صعبة واشده ان یکون ذلک النحس فیه او
فی مشاکلة له بیوته من المقابلة او التربیع واذا کان
فی موضع سعد فهی سهلة الا ان یکون مزاج العلة
مبعی للطبعة السعد هذا بعد ان ملایمایتم النظر فی
مقدار العلة کما قدمنا وصفه ترجمه در مبدا او بیماری

بدین حکم

سابع

نگاه کند تا موضع قمر کجا باشد اگر در موضع نحسی بود
از انچه در طالع اصل بوده است یا در تربیع یا مقابله
او آن بیماری سخت بود و تباه‌تر از این چنان بود
که همان نحس در مبدا بیماری هم انجا باشد یا بر تربیع یا مقابله
آن موضع باشد یا قمر با و منحوس باشد خاصه اگر برج
آن عضو باشد که علت در و باشد و نیز اگر طبیعت
نحس و برج ملایم آن علت باشد و در سادس یا
ثامن باشد و اگر در موضع سعدی باشد یا سعد
ناظر بود بموضع او بیماری سهل باشد و سهل‌تر انکه همان
سعد انجا باشد یا ناظر بانجا در وقت بیماری خاصه نظر
مودت انکه سعد قوی حال باشد مگر که علت از ان جنس
بود که آن سعد اقتضا کند و آن در مشتری مانند ذبحه
و خناق و اعراض دل و انچه از غلبه باد و خون باشد
و در زهره مانند امراض جگر و معده و اسهال بلغم و خون
و امراض که از کثرت رطوبت و فساد آن باشد و

باید

باید که اول مقدار علت بشناسی چه اگر رنجی باشد
که از ان خطری نبود مانند زکام یا حمی یوم تعین حکم کنی بسختی
بیماری و اگر چه آن دلیل یافته باشی و اگر رنجی باشد که
دران خطری عظیم باشد مانند تب دق و سل و ذبول
مشایخ حکم نکنی بسهولت مطلق و اگر چه آن دلیل یافته
باشی و این از ان جمله است که در علم النجوم ننک
و منها شرح کرده آمد و السلام کلمه الاجتماع علی الاشیاء
المستقیم علی المجری الطبیعی فی الملة یفسدها النحوس
والتی علی المجری الطبیعی فی غیر الملة والتی علی غیر المجری
الطبیعی یفسدها السعود اجتماع ترجمه عزم است یعنی شروع
در کارها که در طبیعت رخصت باشد و در شریعت و رسم
جائز مانند تزویج نظر نحوس در مبدا آن کار مفسد باشد
و چنانکه باید میسر نشود و نظر سعد و معاون باشد و اما
انچه بحسب طبیعت رخصت باشد و بحسب شریعت
و رسم غیر جائز مانند زنا یا در طبیعت هم رخصت نباشد

المستعملة

الطبیعی

مانند سحق ولو اطه نظر سعود دروی مفسد باشد و نظر نحوس
شاید که معاون باشد و علت آنست که سعود اقتضای
اموری کند که ملایم طبایع جمهور و مصالح انسان باشد
و نحوس بخلاف آن **کلمه صو** اذا کان طالع العلیل
علی ضد نصبته مولده ولم یکن السنة انتهت الی تلک
النصبة فهو روی جدا **ترجمه** بطالع علیل طالع مبدأ علت
میخواهد و بضد نصبت آنکه طالع تحویل سال و انتها و طالع
علت سابع یا رابع یا تا من طالع اصل باشد و اقوا لف حا
آن بود طالع تحویل سال و انتها طالع او موافق و منشا
کل طالع اصل و انتها طالع او موافق نصبت طالع علت
نباشد دلیل نیک تباه باشد اما اگر طالع تحویل یا انتها مخالف طالع
اصل نباشد و طالع مبدأ علت همچنان موافق اصل و سعود
ضرر آن حد نباشد **کلمه مز** کل مولود لایکون طالعه واوله
فی بروج ذوات صور انسیة فصاحبه مبغوض من
الناس منقبض **ترجمه** چون طالع و موضع صاحب

طالع

اقوا در سعادت و دولت
و وضع که چه هر گاه که ...
تا انتها ضدر

طالع وهیلاج بروجی باشند که بر صورت مردم باشند
مانند سنبله و نیمه اول قوس و مثلثه هوای آن
شخص با مردمان مستأنس باشد و اگر هیچ کدام
نباشد صاحبش مستوحش بود و از مردم منقبض پس
اگر برجهای باشند بر صورت بهایم با انقباض متنزل
باشد و اگر بر صورت سباع باشد متکبر و متسلط باشد
و اگر بصورت حیوانات آب باشد از مردم نفور و
گریزان بود **کلمه ح** اعظم السعادة فی المولید من
الکواکب الثابتة ومن اوتاد القران والدستوریة
و مکان سهم السعادة الدولة فی الطالع **ترجمه** چون
کواکب ثابته که مزاج سعود باشند بجرم در نفس طالع یا
عاشر یا مقارن صاحب طالع یا هیلاج باشند و طالع
وتدی باشد از اوتاد دولت با طالع قران اصغر یا
اوسط متقدم یا دستوری یا دستوری باشد و آن بود دل
ن کواکب علوی در تشریق آفتاب و کواکب سفلی در

در تغریب آفتاب و در ماه بعکس و سهم السعادة که
در طالع دولت افتاده باشد در طالع مولود مولد باشد
سعادات بزرگ اقتضا کند و این کلمه در نسخه احمد بن
یوسف کلمه سی و هشتم است و تا اینجا عدد کلمات
متفاوت است شارحان کلمه سی و هشتم و اینجا بر خلاف
آن کلمه مط اذا وقع فی مولد نحس مکان سعد فی مولد
آخر دل علی ان یکون مکروها یلحق من فی مولده السعد
من فی مولده النحس وینسخ المکروه من طبیعة الکواکب
وما یقع فیه علی حسب طبیعة الامکنة وعلی هذا الطرد
کل ما وقع فی القسمة ترجمه این حکم را چهار قسم باشد
نحس در مکان نحس و نحس در مکان سعد و در قسم اول
هر دو شخص یکدیگر را مضرت رسانند و در قسم دوم و
سیم صاحب نحس بصاحب سعد مضرت رساند
و صاحب سعد با و منفعت رساند و در قسم چهارم هر دو
بیکدیگر منفعت رسانند و منفعت و مضرت بحسب طبیعت

سعد

سعد و نحس باشد چه مشتری جاه و حشمت و مال دهد و
زهره لذت و الفت و انس و مودت و زحل کبر
و حیلت و خدعت و شکایت و مریخ ضرب و قتل و صلب
و تسلط و طبیعت مکان چنان بود که در طالع بنفس رسد
و در ثانی بمال و در عاشر بجاه و برین قیاس کلمه ن
اذا کان عاشر طالع الصاحب هو طالع المصحوب
وتشاکل المبتز علی احدهما المبتز علی الآخر تشاکلت
مودة ودامت اقامته معه وکذالک طالع المملوک
اذا کان سادس طالع مالکه وطالع الزوجة اذا
سابع طالع زوجها وحفظت الشرائط المقدمة من المشا
کلة المحمودة فی دلائلهما دامت ایامهما واستقامت
امورهما وقل الخلاف بینهما ترجمه درین مثال ها باشد
که منفعت از یک جانب باشد چنانکه در مثال اول
و دوم که در هر دو صاحب طالع را از صاحب عاشر
و سادس منفعت رسد اما در مثال ششم هر دو را از

یکدیگر نفع بود چه همچنانکه سابع خانهٔ زوجهٔ صاحب طالع است
طالع خانهٔ زوج صاحب سابع است و شرط آنست که میان
مستولی بر یک و مستولی بر دیگر خانه نظر دوستی باشد
و قبول از یکدگر و هر دو را نیکو حال و مسعود چه هرگاه که چنین
میان ایشان سالهای بسیار امیزش و موافقت باشد
و مخالفت کم اتفاق افتد و اگر یکی سعد بود و دیگر نحس
و نظر قبول صاحب سعد را سیرت نیکو بود و صاحب
نحس را سیرت نه نیکو بود اما موافقت حاصل باشد
کلمه نا اذا کان طالع صاحب عاشر طالع مصحوب
فان التابع تیامر علی صاحبه و کذلک اذا کان صاحب
السادس للمولود فی وسط السماء یقبل التدبیر من صاحب
الطالع کان حسن الملکة لغلمانه و علی هذا فقس ما جری
هذا المجری ترجمه یعنی چون طالع تابع عاشر طالع نحس
بود که تابع تبع او بود و یا صاحب طالع تابع صاحب
عاشر نحس بود آن تابع بر مقدم خویش حکم کند و همچنین
جون صاحب

جون صاحب ششم که خانهٔ عبید و خدم است در عاشر طالع
کسی افتد دلیل آن باشد که غلامان او خود را نیکو و بزرگ دارد
و برین قیاس و اگر صاحب سیم در عاشر طالع کسی
بود برادران او برو بزرگی کنند و همچنین در صاحب
پنجم و عاشر قوی زین او تا داست و موضع رفعت
و سلطنت بدان سبب این حکم برین وجه بعاشر
خاصست و در دیگر خانها هم برین قیاس توان کرد
و از سعادت و نحوست دلیل حسن معاشرت و
سوء آن معلوم گردد کلمه نب لا تغفل امر المائة والعشرین
قرانات التی للکواکب المتحیرة والنیرین فان فیها علم
اکثر ما یقع فی عالم الکون والفساد ترجمه قرانها که میان
کواکب سیاره افتد صد و بیست باشد از ان جمله بیست و یک ثنائی
و بیست و یک خماسی و سی و پنج ثلاثی و همین قدر رباعی و هفت
سداسی و یک سباعی اما ثنائی جهت آنکه زحل را با
یک از شش کوکب باقی شش قران باشد و مشتری

را با هر یک از پنج کوکب که سبب وبود پنج قران بود
ومریخ را با چهار کوکب ~~وشمس را با~~ سه کوکب وزهره
با دو کوکب وعطارد را با یک کوکب ومجموع بیست و
یک قران باشد اما درخماسی بسبب انکه چون دو ودو بیست و
یک اند اگر هر یک را ازین ثنائیات اسقاط کنند پنج
باقی هم بیست ویک تواند بود واما ثلاثی سی وپنج بود
چه زحل ومشتری با پنج وزحل ومریخ با چهار وزحل
وشمس با سه وزحل وزهره با دو وزحل وعطارد با یک
ممکن بود ومجموع پانزده بود ودرین پانزده زحل داخل بود
وچون زحل را اسقاط کنیم مشتری با مریخ در چهار وبا شمس
در سه وبا زهره در دو وبا عطارد در یکی ومجموع ده بود و
چون مشتری را هم اسقاط کنیم مریخ با شمس در سه وبا
زهره در دو وبا عطارد در یکی ومجموع شش باشد وچون
مریخ را اسقاط کنیم وشمس با زهره در دو وبا عطارد
در یکی ومجموع سه باشد وزهره با دو کوکب که تحت اوانند

یکی

وشمس را (حاشیه)

یکی پس مجموع ثلاثیات پانزده وده وشش وسه ویکی
باشد وآن سی وپنج بود وچون هر یک ازین سه کوکب
که در ثلاثی واقع اند از مجموع هفت کوکب اسقاط کنیم
چهار بماند پس رباعیات هم سی وپنج بود واما سداسی
بحذف یک یک ممکن بود وان هفت بود وسباعی
یک بیش نباشد مجموع که ضعف بیست ویک وضعف
سی وپنج بود با هفت ویکی صد وبیست شود پس قرانات
بر صد وبیست نوع بیش ممکن نباشد وهر چه عدد آن کمتر
اتفاق افتد تاثیر آن بیشتر ودرازتر بود تا بحدی که گفته
اند قران سباعی دلیل طوفانات وانقلابات کلی
باشد وقران قمر با دیگر کواکب ثنائی که در هر ماه واقع
بود تاثیری اندک کند کلمه نح موضع القمر فی المولد هو
الجزء الطالع من الفلک فی سقط النطفة وموضع القمر
فی سقط النطفة هو الجزء الطالع مع الولادة ترجمه این معنی
که درین کلمه یاد کرده است اصل است که نمودار هرمس

که از انمودار مسقط النطفه گویند مبنی برین است و هرمس
در کتابی که منسوبست باو که آنرا کتاب اساس خوانند
اینمعنی یاد کرده است و در موالید نه ماهه مکث اوسط
مولود در رحم مدت ده دور اوسط قمری آورده است
که مدت دویست و هفتاد و سه روز و پنج ساعت باشد
و گفته است که چون قمر فوق الارض بود مکث کمتر ازین
بود و غایت نقصان نیم دور قمر بود و آن بحسب بعد
قمر از طالع و قرب او کم و بیش شود و چون تحت الارض
بود مکث ازین بیشتر بود و غایت زیادت هم نیم
دور باشد پس چون بعد قمر از درجه طالع بگیرند و بر سیر
وسط یکروزه قمر قسمت کنند انچه بیرون آید مقدار زیادت
یا نقصان باشد آن قدر را از مکث اوسط نقصان کنند اگر
قمر فوق الارض باشد و یا برو افزایند اگر تحت الارض
بود مکث اوسط آن مولود باشد و یا مکث حقیقی تفاوت
کند بسبب تعدیل قمر بکمتر از یکروز که ازان بگذرند کمتر بود

باازان

با از ان بیشتر بود و چون قمر ولادت تخمین بگیرند
و آنرا طالع وقت کنند در مبدأ مکث طالع مبدأ مکث معلوم
شود و قمر دران وقت هرکجا باشد طالع مولود باشد
و این نمودار مشهورست میان منجمان و بعضی عوام گویند
که این هرمس در پس پیغمبر است کمند الطوال یکون
اولهم فی ذری افلاکها وطوالعهم فی اوایل بروجها
والقصار اولهم فی حضیض افلاکها وطوالعهم فی اواخر
بروجها فاستعن مع ذلک بتشریق الکواکب وتغ
ریبها ومقامها والبروج الدالة علی الطول والقصر
ترجمه دلیل کوکبی را میخواهند که خطا و در طالع مولد
بیشتر بود و بذروه موضعی میخواهند که بعدش بحسب
خارج مرکز و تدویر از مرکز عالم بیشتر باشد و بحضیض
آنموضع که بعدش کمتر باشد و معرفت ابعاد بمعرفت
نطاقات معلوم شود و در حساب تعدیلات مقادیر
ابعاد معین کرده و اوایل بروج از اول برج باشد

تاتمامی حد ی یا وجهی که در آخر بروج افتد وتشریق دلیل
طول باشد وهمچنین سرعت سیر وتغریب وبطو سیر دلیل
قصر باشد وهمچنین اقامت وبروج دراز مطالع دلیل طول
باشد وکوتاه مطالع دلیل قصر وطول وقصرها درو پدر
مولود هم اعتبار باید کرد پس اگر اول طول غالب باشد مو
لود طویل باشد واگر اولاً قصر غالب باشد واگر ممتزج باشد
معتدل باشد **کلمه ۸** اذا لم یکن للاولة فی طالع المولود
عرض کان قضیفا واذا کان کبیر کان المولود سمینا فان
کان العرض جنوبیاً کانت الحرکة سهلة علیه مع کثرة الحیوان
کان شمالیاً کانت ثقیلة علیه وتصرف الاولة فی البروج
الرجوع والاستقامة والمقامین یفعل ذلک تعالی **ترجمه** دلیل
اگر شمس باشد او را عرض نبود واگر قمر یا کوکب علوی
باشد و یا رأس و یا ذنب خود باشد عرضشان نبود
واما زهره وعطارد را چون سه عرض باشد هرگاه که آن
عرضها در هر جه شوند دو جهت متکافی باشند ایشان را

لها عرض جر

عرض نبود

عرض نبود و عدم عرض دلیل اقتضا نحافت ولا
غری مولود کند و وجود عرض اقتضا فربهی وغلظ
کند و چون عرض بسیار بود در غلظ بیفزاید پس اگر
عرض شمالی بود و آن در قمر و کواکب علوی آنگاه
بود که هر یک از رأس خود بگذشته باشد و بذنب
نرسیده و در کواکب سفلی آنگاه بود که از عرض سه
گانه هیچ کدام جنوبی نباشد یا اگر باشد شمالی زیاده باشد
مولود را با فربهی وزفتی حرکت بدشواری باشد
واگر عرض جنوبی بود و آن بخلاف آن باشد که گفته
آمد حرکت برو سهل باشد و آسان و در کواکب پنج گانه
مقام اول ورجوع دلیل ضخامت بود و مقام دوم
واستقامت دلیل نحافت و باید که درین کلمه از حال
مادر و پدر و جنس مولود درین باب غافل نباشد که از
ازجهت قابلیت ماده اثری تمام باشد **کلمه ۹** کل
نبات یتصل و لیته بکوکب تحت الارض فلیس یرفع

در اختیار بنا نهادن این حکم اعتبار باید کرد تا در
هر بنا که خواهند کنند اتصال دلیل بکوکبی فوق الارض اختیار
کنند و غایت آن بود که بسمت رأس نزدیک بود
و باید که آن کوکب صاعد بود در افلاک و در عرض و در شمال
و دلیل هم صاعد و مسعود بود و اگر بنا بیت خواهند اتصا
لش بکوکبی تحت الارض اختیار کنند هابط و دلیل هم هابط
در جنوب **کلمه ز** ضرر المریخ یقل فی السفینة اذا لم
یکن فی وسط السماء والحادی عشر فانه فی هذین الموضعین
یتلف ما فی السفینة فیتسلط اللصوص علیها وان کان
الطالع مع هذا منحوسا بکوکب من الثابتة بطبع فی طبیعة
المریخ احرقت السفینة بما فیها احترقت **ترجمه** دلیل صاحب
کشتی عاشر و دلیل مال او حادی عشر است و مریخ دلیل
متسلطان و خاینان پس چون مریخ درین دو موضع باشد
بوقت عمل کشتی یا رکوب در وی دلیل تسلط دزدان
کند بر کشتی باشد و اگر کوکبی از ثوابت بر طبیعت مریخ مانند

که بند صحیح

و مالی که در کشتی نهند

قلب

قلب العقرب و رأس الغول و دبران و منکب
الاسد با طالع مقارن باشد و این مواضع باثبات
منحوس دلیل سوختن کشتی باشد از سبب افراط
طبیعت آتش در انجه دلیل کشتی است اما اگر مریخ
در غیر آن دو خانه باشد ضرر او کمتر بود از انکه طبیعت
آتش در انجه تعلق باب دارد با غلبه آب تصرف
نصف کمتر کند و طالع کشتی طالع ابتداء تجارت و
طالع افکندن در آب و طالع رکوب در وی باشد
کلمه ح فی الربع الاول من السنة والشهر تمد رطوبات
الاجساد وفی الربع الثانی تجزر وعلی حسب ذلک
الربعان الباقیان **ترجمه** ربع اول از ماه یعنی از
وقت اجتماع تا رسیدن ماه بتربیع آفتاب و ربع
اول از سال یعنی از حلول آفتاب باول حمل تا حلول
او باول سرطان وقت مد رطوبات ابدان باشد
یعنی از عمق هر جسدی روی بظاهر او نهد و در ربع دوم

با هر چه در کشتی بنهند

رطوبات جزر کند یعنی از ظاهر روی بباطن نهد و ربع
سیم مانند ربع اول باشد و ربع چهارم مانند ربع دوم
و معالجان ابدان و اهل دریا را باین حکم انتفاع باشد
و زیادت نور قمر و نقصان او و صعود و هبوط او را
در طول و عرض درین باب تاثیری تمام باشد کلام نظ
لعلیل صح اذا کان السابع وصاحبه منحوسین للعلیل فاستبدل
بطبیبه مرحه این حکم خاص است بطالع وقت سوال
از حال بیمار چه طالع آن وقت و صاحبش دلیل بیمار
باشد و سابع و صاحبش دلیل طبیب او و چون منحوس
باشد دلیل عدم انتفاع باشد بعلاج آن طبیب پس تبدیل
طبیب مصلحت باشد و ابو العباس گفته است طالع
بیمار و صاحبش دلیل او باشد و سابع او و صاحبش دلیل
سابعش و صاحب سابع دلیل طبیب بود و در سوال
طالع دلیل طبیب بود و سابع دلیل بیماری و عاشر دلیل
بیمار و رابع دلیل عاقبت او و این سخن اصلی ندارد کلام س

انظر

انظر الی موضع القران الاصغر بین طالع السنة التی
یکون فیه فیها فبمقدار ما یکون بینه و بینه من البروج
یکون سنون الی اعظم ما یکون فیه مرحه از قرانات
مشتری و زحل اول قرانرا که در مثلثهٔ ناری افتد
قران اکبر خوانند و اول قرانرا که در مثلثهٔ دیگر افتد قران
اوسط خوانند و دیگر قرانات را اصغر خوانند پس از
قران اکبر تا قران اکبر دیگر قریب یکهزار سال بود
و از قران اوسط تا دیگر قران ربع آن مبلغ بود بتقریب
و از قران اصغر نزدیک بیست سال و طالع هر تا قران اصغر
قرانی طالع سالی باشد که قران در وی افتد و موضع
قران درجه که قران دران درجه افتد باشد پس مابین
درجهٔ طالع و درجهٔ قران بر توالی بگیرند و هر برجی سالی
حساب کنند و هر درجهٔ دوازده روز و از وقت قران
چندان مدت بشمرند انجا که رسد وقت وقوع بزرگتر
حادثی بود که در قران افتد کلام سیا لا تعقض علی غایب.

ان شلت عنه بموت حتى تستثني بان لا يكون قائما
ولا سكرانا ولا بانه مجروح حتى تستثني بان لا يكون مفتصد
او لا بان مالا صار اليه حتى تستثني بان لا يكون عنده
وديعة فان القضا على جميعها واحد ترجمه در کلمه دوم
رفته است که همچنان که حاسه ادراک صورتی کند مانند
صورت محسوس کسی که حکم کند بر نجوم محکوم علیه او صو
رتی بود که در عالم واقع و موجود باشد پس باین سبب
در حکم مسئله باشد که میان مرده و نایم و خفته یا مست
و میان مجروح و فصد کرده و میان مالک مال و امینی
که مال نزدیک او ودیعت باشد فرق نتوان کرد پس در
هر حکمی استثنا باید کرد انچه مشابه آن حکم بود و گفته اند ابراهیم
بن المهدي در وقتی که از مامون پنهان شده بود و در
بغداد یکی از منجمان در سر نزدیک او تردد کردی روزی
مامون منجمان را سؤال کرد از موضع ابراهیم ایشان
در طالع وقت نظر میکردند آن منجم گفته بود تا طشتی بزرگ را
آب

مشابه بصورتی صح

آب در ریخته بودند و کرسی در میان آب نهاده و
ابراهیم را بر ان کرسی نشانده منجمان گفتند او در کشتی
بر جانب هندوستان رفته است کلمه سب الحادیة
الصحیحة للاعلاء وهی الاوقات التی یظهر فیها
انتقال حال العلیل اما الی خیر واما الی شر فی زمان یسیر
وهی کینونة القمر فی زوایا مربع یحیط به الفلک المستقیم
والتغیر الذي یکون قبلها وینذر بها هی کینونة القمر فی
زوایا ذی الستة عشر ضلعا هذا بعد ان یکون حال
المریض جاریة علی الاستواء ولم یذغره شیء من
خارج فاذا وجدت فی هذه الزوایا سعودا من
الثابتة والمتحیرة دل علی انتقال ردی الآن یکون
النحس مضادا للعلة وهو فی حیزه والقمر فی هذه المراکز
یدل علی العلل الحادة والشمس علی العلل المزمنة
وکذالک کل کوکب فیما الکواکب من الاخلاق ترجمه
این کلمه مشتمل است بر علت امتیاز ایام بحران در امراض

ابجی عشر

القمر فی زوایا المخمس والذی
قبل هذا هو کینونة فی صح

44

حادثه از دیگر روزها چه نزدیک اطبا چهارم و هفتم و
نهم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم و بیست و یکم
و روزهای دیگر بعد از ان روزهای بحرانست و بحران
صحیح قید کرده است از جهت انکه اگر بحران در روزهای
دیگر افتد آن بحران بتباهی انجامد و بحران مکاوحت طبیعت
است با علت و دران اوقات اگر طبیعت غالب شود
حال بیمار بخیر انجامد و اگر مغلوب شود بشر انجامد و چون
فلک مستقیم یعنی دایره معدل النهار را بچهار قسم متساوی
کنند و تربیع و دو مقابله معین شود بحسب مطالع و بدرجه سوا
لی
باشد که تفاوت اندک بکند و بان سبب وقت بحران
از همین تربیع بیشتر یا بیشتر افتد و تربیع و مقابله اوقات
که قمر که دلیل حوادث عالم کون و فساد است دران
اوقات نظر عداوت بموضع اصل ناظر باشد و چون
موضع اصل که در ابتدای عرض قمر انجا بوده اقتضای
مرض کرده باشد موضعهای که مخالف آن موضع باشد اقتضای

نقصان

نقصان و ضعف آن علت کند و مکاوحت طبیعت دران وقت
ادا بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف آسان تر
قهر توان کرد باین سبب بحران درین اوقات نیکو
تر باشد و ادا بسلامت بیشتر کند از ان که در غیر آن
اوقات پس بحرانهای بزرگ هفتم و چهاردهم و بیستم
یا بیست و یکم باشد و چون دور قمر در بیست و هفت روز
و کسری تمام شود و به بیست و هشت نرسد ربع اول در
روز هفتم تمام شود و نصف در روز چهاردهم و تقدم
و تاخر ساعت بحران از ان روزهای خارج نباشد
اما سه ربع تمام میان بیستم و بیست و یکم باشد و بان سبب
بتقدم در روز بیستم افتد و تا باخر در بیست و یکم و رسیدن
با موضع اصل در بیست و هشتم باشد و بعد از ان دور
باسر گیرد اما بقای علت تا آنوقت دلیل عسر ماده علت
و قلت حرکت آن ماده باشد پس آن بحران ضعیف
باشد و چون هر ربعی بدو قسم کنند چنانکه همه فلک بهشت

قسم کرده باشند در زوایای ثمن هم بحران باشد و
آنها ایام انذار خوانند که در هر جزوی ازان انذار
کنند بحرانی که دران ربع افتد چنانکه چهارم انذار کند
بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم به بیستم یا بیست و یکم
و بیست و چهارم و بیست و هشتم و چون هر ثمنی را باز بدو
نیم کنند تا در فلک شکل شانزده گوشه پدید آید دران او
قات هم باشد که بحران یا انذاری باشد زاویه اول میان
دوم و سیم باشد و زاویه سیم میان پنجم و ششم و زا
ویه پنجم در روز نهم و زاویه هفتم میان دوازدهم و سیزدهم
و زاویه نهم میان پانزدهم و شانزدهم و زاویه سیزدهم
روز بیست و دوم و زاویه پانزدهم میان بیست و پنجم و بیست و
ششم و این اوقات با اوقات ثمنکانه تمامی شانزده
بحران باشد و طبیبان این بحرانات شناسند از طریق
تجربه اما علت آن ندانند و در بحرانی که میان دو روز باشد
سرگردان باشند و بر یکی جازم نباشند پس اگر در موضع

بحران

بحران سعدی باشد آن بحران بزوال علت ادا کند و
اگر نحسی باشد یا قمر در انوقت منحوس باشد باستیلای
علت و ضعف طبیعت ادا کند مگر وقتی که تاثیر نحس
ضد تاثیر علت باشد که آن هم مقتضی صحت باشد بشرط
انکه نحس نیک حال باشد در خیر خود و این بحارین باستقامت
انگاه باشد که طبیعت و علت با یکدیگر بنظم طبیعی باشند
و از خارج سببی دیگر یاور علت نشود و بیمار را انتر ساند
اما اگر بغیر علت که باول مرض بوده باشد سببی دیگر مضافی
طبیعت با علت منضم شود این ترتیب بر وضع خود
نماند و بباید دانست که این بحارین مذکور که بر سیر قمر
مقدر است امراض حاده را با امراض فزمنه را
از سیر آفتاب دلیل باید شناخت و اوقات رسیدن
او بزوایای شانزده گانه خود باشد و چون طبایع و
آثار دیگر کواکب که بمنزله اخلاق حیوانات باشد معلو
مست از اتصال با ایشان در اوقات بحرانها حکم

باید کرد بحدوث احوال مناسب آثار ان کواکب
کلمه سه القمر تحصیل الجید لمشابهته ایاه فی التصرف ترجمه
قمر بهمه کواکب بپیوندد و هیچ کوکب بدو نه پیوندد و همچنین
تن جانور از هر قوت که در جانور باشد چون غاذیه و نامیه
و قوت شهوی و غضبی و دیگر قوتها متأثر شود و در هیچ قوة
مؤثر نباشد پس باین وجه قمر را بتن جانور مشابهت باشد
واینست علت آنکه در طالعها که بران حکم کنند قمر را
دلیل تن نهند کلمه سد اذا جعلت دقیقة الاجتماع مبدأ
مراکز البحران انذرت بتغیر الاهویة فی ذلک الشهر
فی زوایاء الاجتماع وکان الحکم فیها علی المستولی شکل
منها فانه یدل علی طبیعة الهوا بعد ان یستثنی به طبیعة الزمان
الحاضر ترجمه درین کلمه بحران تغیر هوا میخواهد از حالی بحالی
همچنانکه در امراض کفته آمد و دقیقه اجتماع مبدأ شهور قمری
باشد و نقطه تربیع اول قمر با شمس و مقابله او و تربیع
دوم مبادی ارباع باشد همچنانکه در زوایای مربع کفته ایم

درباب

ربا بحران و این چهار مبدأ را مرکز خوانند و طالعهای هریک
ازین مبادی و مواقع کواکب در ان طالع دلیل
احوال هوا باشد در ان ربع و طالع اجتماع نیز در شش
نیمه ماه و طالع استقبال در نصف آخر معتبر باشد و باید
که از مقتضای هر طالعی مقتضای طبیعت زمان حاضر
استثنا کنند چنانکه اگر دلیل سرما بینند در تابستان حکم
نکنند بسرما سخت لیکن حکم کنند بانکسار سورت گرما و همچنین
در فصول دیگر اینمعنی اعتبار فتح الباب کنند و فتح الباب
را یعنی انصراف قمر از کوکبی و اتصال بکوکبی که خانها
هر دو در مقابل باشند یا انصراف از زحل تنها درین
اوقات تأثیری تمام کند بر وجهی که طبایع آن دو
کوکب اقتضا کند کلمه سه ینبغی ان ینظر عند اجتماع
زحل والمشتری فی دقیقة واحدة الی المستعلی منهما
علی صاحبه فیحکم بقوة طبیعته فی العالم وکذالک تعمل
فی العشرین الاجتماع الباقیة فی القران الاصغر ترجمه

قرانات ثنائی گفته آمد در کلمه پنجاه و دوم که بیست و یک
باشد از الجمله یکی قران مشتری و زحل باشد که ابتدا
چون در اول مثلثات باشد قران اصغر خوانند و در
وقت مقارنه این دو کوکب نگاه باید کرد تا مستعلی کدامست
بر دیگری و کوکب مستعلی آنست که بذروه تدویر خود
نزدیک تر باشد از دیگر کوکب بذروه تدویر خود پس اگر
مستعلی زحل باشد دلیل بر فاش شدن جور و فساد
باشد خاصه اگر ضعیف و راجع باشد و اگر مشتری باشد
دلیل کند بر فاش شدن عدل و صلاح در عالم خاصه
اگر قوی و سریع السیر باشد و در استقامت پس حکم عالم
بحسب مقتضای طبیعت کوکب مستعلی باید کرد و چون
در وقت قران اصغر یکی از قرانات بیست گانه باقی
اتفاق افتد و مستعلی از آن دو کوکب معین شود مقتضای
طبیعت او در آن مدت که از قران اصغر با دیگر قران
باشد اعتبار باید کرد و بحسب آن حکم عالم می باید کرد

کلمه سو

کلمه سو فی القران الاصغر تفصیل القران الاوسط
و فی الاوسط تفصیل الاعظم فاذا تکلمت فی تفصیل
فصحح جملة ولا تجعل کلامک اضافیا فانه اضعف
الترجیحین ترجمه حکم قران اعظم واقع در قران
اوسط باشد که مقتضای دلایل او مناسب دلایل قران
اعظم باشد پس حکم قران اعظم مجمل باشد و حکم قران
اوسط تفصیل آن مجمل و همچنین در قران اوسط مجملی باشد که در قران اصغر تفصیل آن مجمل بر شرح
پس در قران اصغر باید که بر مقتضای قرانهای
اوسط و اعظم واقف باشی تا از نسبه توان
داد و حکم توانی کرد بوقوع مقتضای آن دلایل که
در مجمل آمده باشد چه اگر واقف نباشی حکم تو موقوف باشد
حصول بر نسبه این مفصل با آن مجمل و این شرحی باشد
ضعیف بنسبة با آن حکم که بعد از علم بمجمل کنی و موقوف باشد
بر شرطی و قیدی بل ازین حکم جزم باشد پس شرح ضعیف
تر حکم مجمل را حکم مفصل مقید باشد و قوی تر حکم مفصل مطلق

یعنی جزم کلمه س اذا تبینت قوة دلیل مسئلة فا
نظر ما قوته فی طالع تحویل تلک السنة وطالع القران
الاصغر والبرج الذی انتهی الیه لتلک السنة فعلی حسب
قوته فی الجمیع او ضعفه یکون استیلاءه علی الحکم ترجمه
کوکبی که در مسئله دلیل حکمی باشد بر معرفت حال او در
طالع آن وقت اقتصار نباید کرد بل حال قوت وضعف
او در طالع سال و در طالع قران اصغر و در برج انتها
از قران اصغر باید دانست وبعضی طالع اجتماع واستقبال
مقدم هم اعتبار کنند اگر در همه قوی باشد حکم کنند بوقوع
مدلول او واگر ضعیف باشد در ان حکم توقف را
مجال دهند واگر در بعضی قوی باشد و در بعضی دیگر کوکب
از و اقوی باشد آن کوکب را با او شریک کنند پس حکم
کنند واین اعتبارات خاص بود بمعظمات امور
کلمه سح لا تقطع بالتسییر وحده دون نفاذ عطایا
الادلة واستدل علی صحة التسییر بما انتهی الیه المولود المولد

ترجمه

ترجمه موفقت عمر مولود تسییر هیلاج کنند هر سال یک درجه
مطلعی از مطالع افق هیلاج بحسب موضع او چنانکه گفته
شد پس هرگاه که بقاطعی رسد موضع خوف باشد
آنگاه نگاه باید کرد که عطیت کدخدا چند بود و چند گذشته
است اگر عطیه نمانده باشد حکم قطع کنند وانتها طالع
هیلاج را که هر سال برجی رود وهم اعتبار باید کرد چه اگر انتها
هم بموضع قاطعی رسیده باشد اقتضا تاکید حکم قطع کند
کلمه سط استثن فی کل شیء من القضاء بمقدار عجز
القابل عن قبول جملة صورة الفاعل ترجمه در تعلیم ما تقدم گذ
رفت که وقوع حوادث بمجرد اقتضاء فاعل تمام نباشد
تا او را قابلی نباشد که تاثیر فاعل را قبول کند اینجا
میگوید اگر قابل از قبول تمامی اثر فاعل عاجز باشد
بقدر عجز او از حکم کوکبی استثنا کنی تا خطا نکنی مثلا حکمی
که آن اقتضاء پادشاهی کند کسی را که منزلت آن ندارد
و از اولاد ملوک نباشد آنقدر حکم بیش مکن که حرمت

وجاه او از اقران او زیادت باشد وحکم بحصول
فرزند در خادمی که طالع او اقتضاء آن کند حکم بیشتر
ازین ممکن که کسی را فرزند همی کیرد وبرین قیاس کلمه ع
اذا کان النحس مشرقاً دل علی کافة واذا کان مغرباً دل
علی العلة ترجمه آفت عبارت از مضرتی باشد که باعضا
رسد از خارج بدن وعلت عبارت از مضرتی که از
داخل باشد از تغیر مزاج وامراض وبعضی کفته اند که آفت
عضو آن باشد که زوالش ممکن نباشد چون کوری وکری
وزمانت وعلت آن باشد که افعالش بخلل شود وزوال
آن خلل ممکن چون نزول آب وکرانی کوش وبرجا
ماندن از تفرس وتشریق وتقریب آنست که در مدخلها
بیان کرده اند کلمه عا اذا کان القمر فی مقابلة الشمس ولا
نبس الکواکب اللطخة دلت علی الزمانیة فی العین وکذلک
ان وجدت القمر فی الوتد وکان النحسان شرقیین یطلعان
بعده والشمس فی وتد والنحسان یطلعان قبلها وهما
متقابلان

متقابلان فان المولود یذهب عیناه ترجمه آفتاب را دلیل چشم
راست نهاده اند وقمر را دلیل چشم چپ وکواکب
لطخیه کواکب را کویند که خرد ودرهم شده باشند چنانکه
میان ایشان وتمیز نتوان کرد واز اسحابیات هم
خوانند وعدد ایشان معلوم است ودر کتب مذکور
وبعضی ثریا را لطخی نهند بعضی ننهند پس میکویند چون نیرین
متقابل باشند در اوتاد وطالع مولودی ومقارن
کوکب لطخی که در ان چشم که نیر تعلق باو دارد
نقصانی بین بزمین حادث شود واکر با تقابل هردو نیر
نیز در اوتاد نحسین بعد از قمر طلوع کند وپیش از شمس
در حد تشریق هر دو چشم مولود برود کلمه عب اصحاب
القرع هم الذین لا یرتبط قمرهم بعطارد ولا یرتبط واحد
منهما بالطالع فی موالیدهم ویکون مع ذلک فی الوتد
بالنهار زحل وبالليل المریخ والمجانین ایضاً علی هذا
الا ان زحل باللیل فی وتده والمریخ بالنهار یؤکد ان

ذلک وخاصة اذا کان الوتد السرطان او العذرا
او الحوت ترجمه بسبب انکه قمر دلیل جسدست وعطارد
دلیل عقل ودانش وکیاست جون بیکدیکر ناظر نباشند
دلیل آن باشد که صاحب طالع را تنبیه دانش وکیا
ست باشد وجون هیج کدام نیز بطالع ناظر نباشند
این دلالت قوی تر شود وجون زحل در وتدی باشد
بروز ومریخ در وتدی باشد بشب دلالت قوی تر
باشد پس مولود صاحب صرع باشد واکر زحل در وتد
باشد بشب ومریخ بروز آن دلیل بمبالغت زیادت تر شود
پس صاحب طالع دیوانه باشد خاصه که در وتد شرف
یکی از سعدین یا عطارد باشد وآن سرطان وحوت
وسنبله است واین وضع اقتضاء مبالغه کند در حکم مذکور
کلمه ۶ فی موالید الرجال اذا کان النیّران فی بروج
مذکرة فان افعالهم تجری علی المجری الطبیعی واما فی موالید
~~النسا~~ فیفرطن فی الامر الغیر الطبیعی وکذلک المریخ والزهرة
النساء

فان

فان الجماع یکون علی ذلک وتشریق هذین الکوکبین
معین علی التذکیر وتغریبهما معین علی التأنیث وزحل
یزید فی النجاسة وعطارد یعین علی الانهماک فی
الشهوة وعلی هذا فقس اضداد ذلک ترجمه جون
در موالید مردان شمس وقمر در بروج مذکر یا در ربعهای
مذکر باشند آن مرد در رجولیت تمام باشد وبر
عکس جون در بروج یا در ارباع مونث باشند و
شبیه بزنان باشد ودر موالید زنان جون در بروج
مذکر باشند در امور غیر طبیعی بافراط باشند ودر بروج
مؤنثه بر قاعده طبیعی باشد ومریخ وزهره جون در موا
لید مردان در بروج مذکر باشند مجامعت بروجه طبیعی
کنند واکر مشرقی باشند بقوت تذکیر زنان را بخط تمام
رسانند پس اکر در بروج مؤنث باشند میل بغلامان
کنند واکر با وجود آن هم مغربی باشند بضد آن باشد
وممکن باشد که میل بآن کند که با او مجامعت کنند ودر

مواليد زنان جون شمس و قمر در بروج مونث باشند
و در ارباع مونث بر قاعده طبيعت زنان باشند و اكر
در بروج و ارباع مذكر باشند تشبيه بمردان كنند و مريخ
و زهره در بروج مونث مجامعت بر وجه طبيعى اقتضا
كنند و در بروج مذكر ميل بسحق كنند و از مردان دورى
جويند و اكر مغربى باشند در شهوت و ميل بمردان مولع
باشند و اكر با انكه در بروج مذكر باشند زحل ناظر باشد و مشترى
باشد فضايح از و حادث شود و ممازجت عطارد در هر باب
دليل مبالغت باشد در آن باب و افراط در شهوت
و نظر مشترى اقتضاى آن كند كه انجه از مردان و زنان
صادر شود مطابق قانون علت باشد و نظر مريخ و زهره نظر
غير محمود خلاف اين اقتضا كند كلم عد من ارباب
مثلثات الطالع تبيين التربية و من ارباب مثلثات
النير صاحب النوبة و من النيرين تبيين امر المعيشة و
من ارباب سهم السعادة تبيين العمر مدت تربيت

جهار

جهار سال باشد از ابتداى وقت ولادت و جون
ارباب مثلثات طالع در او تاد مسعود باشند و
نحوس از ايشان ساقط بود ترتيب تمام شود خاصه
كه سعدى در طالع بود و صاحب طالع نيك حال و از
ارباب مثلثات رب مثلثه اول دليل بر يكسال و
جهار ماه باشد كه ثلث اول مدت تربيت بود و
رب مثلثه دوم يعنى در مثلثه ثالث دليل ثلث دوم
باشد و شريك دليل ثلث باقى كفته اند كه صاحب مثلثه
اول دليل ثلثى كه بعد از نيمه باشد و شريك اثبات دليل
سدس باقى و ارباب مثلثات موضع نير نوبت
يعنى بروز شمس و بشب قمر دليل حال معيشت باشد
اكر مسعود باشد و از نحوس پاك و در اوتاد وجوه معيشت
مولود بر وجه محمود بود خاصه كه دوم مسعود باشد و صاحبش
نيك حال و اكر منحوس باشد بخلاف اين و قسمت
مدت ترتيب بر ارباب مثلثات جنانكه كفته اند و حال

مثلثه

صاحب مثلثه سوم صح

نیرین هم دلیل باشد بر امور معیشت و ارباب مثلثات
سهم السعادت دلیل عمر باشد و بعضی از ارباب مثلثات
استدلال کنند بر احوال همه عمر و در مواضع دیگر معلوم
شده است که دلیل عمر از هیلاج و تسییر او باشد و دلیل
عطیه یعنی مقدار عمر از کدخدا و تسییر هیلاج کلمه عه اذا کان
المریخ فی مجاسدة الرأس الغول فی مجاسدة رأس
الغول و لم ینظر الی درجة القطع سعد و لا فی الثامن سعد
و صاحب النوبة من النیرین مقابل للمریخ او فی تربیعه
فان المولود لیضرب عنقه و ان کان النیرین فی وسط
السماء صلبت جثته و ان تناظرت النحوس من الجوزا
والحوت قطعت یداه و رجلاه ترجمه رأس الغول
کوکبی نحس است بر مزاج مریخ در یک جزو مجتمع شوند و سعدی
ناظر نباشد که باز دارد و سعدی در ثامن که بیت الموت
نباشد که دلیل بر دفع مرگ باشد بر حال ناپسندیده و نیز
نوبت بر مقابله یا تربیع مریخ باشد این جمله اقتضای آن
کند

که گور رکه دلیل گردن باشد حوں با مریخ [illegible]

کند که گردن صاحب طالع بزنند پس اگر آن نیز
در عاشر باشد نزدیک بدرجهٔ عاشر او را صلب
کنند و اگر زحل و مریخ از جوزا که دلیل دست است
و حوت که دلیل پاهاست بیکدیگر ناظر باشند دستها
و پایهای او ببرند و اصحاب تجربه این هر یک را منشا
لها از تجارب ایراد کرده اند کلمه عو اذا کان
المریخ فی الطالع کان بوجه المولود اثر ترجمه مریخ دلیل قطع جرح و
و جراح باشد و طالع دلیل سروری پس بودن او در
طالع نه بر وجهی محمود و سعد ناظر نه این اقتضا کند کلمه عو
اذا جاسد المریخ صاحب الطالع فی الاسد و لم یکن
للمریخ حظ فی الطالع و لا فی العاشر سعد احرق المولود
بالنار ترجمه اسد از برج آتشی در دلالت بر آتش مبالغه
تر باشد و مریخ کوکب آتشی است پس اگر مریخ را در
طالع حظی نباشد نزدیک صاحب طالع نباشد مضرت
زیادت کند و سعد در ثامن مرگ بد باز دارد پس

جون این معانی حاصل نباشد اقتضای سوختن مولود
بآتش کند کلمه ع اذا کان زحل فی وسط السماء والذی
له النوبة فی مقابلته والرابع برج یابس مات المولود
ردیا وان کان مائیا مات غرقا وان کان علی صورة
الناس مات خنقا او تحت المقارع الا ان یکون
سعد فی الثامن فیصیبه هذا ولا یکون منه میتة ترجمه
زحل در وسط سماء و نیز نوبت در رابع بر مقابله او دلیل
بد باشد اگر رابع برجی خشک باشد مولود در زیر بنائی
افتد و اگر برجی آبی باشد غرقه شود و اگر بر صورت مردم
باشد و آن برجها هوائی باشد و سنبله و نیمه اول قوس
نحق یا در زیر چوب زدن میرد پس اگر در خانه هشتم سعدی
باشد این حوادث واقع شود اما سبب مرگ نباشد
کلمه ط تسییر درجة الطالع لاعراض الجسد و درجة سهم السعادة
لذات الید و درجة القمر لتصرف الجسد مع النفس و درجة
الشمس لحظوظ من السلطان و درجة وسط السماء لما یعانیه

من الا

من الاعمال لکل درجة سنة ترجمه از تسییر درجه
طالع حالهای که تن را عارض شود مانند صحت و مرض
و غیر آن معلوم شود و از تسییر سهم السعادة حال مال
و توانگری و درویشی و سود و زیان و از تسییر قمر احوالی
که تن را بسبب نفس عارض شود چون نشاط و غم و ثبات
و انقلاب و اختلاف و دیگر احوال و از تسییر شمس
جاهی و بهره که از جهت ملوک و سلاطین یابد یا اضداد
آن و از تسییر عاشر جاهی که بنسبته با زیر دستان او
حاصل شود و عملها که مباشرت آن کند و نیک و بد آن
و این تسییرات بمطالع باشد طالع را بمطالع بلد و عاشر
را بمطالع استوا و ما بجز میان هر دو باشد یا در دیگر مواضع
غیر او تاد بمطالع افق آن موضع چنانکه گفته آمد است
هر یک درجه را یکسال کلمه ف لیس یوثر الکواکب
فی موضع لا یعد فیه و لم یا الیه المولد ترجمه هر کوکب نحس یا سعد
که در اصل طالع اقتضا اثری کرده باشد چون بموضع

رسد که دلیل باشد بر حصول آن آن اثر در وقت رسیدن
او بآنجا یا بموضع تسییر یا انتها دلیلی کذرد از وی تاثیری
بر مقتضای طبع او متوقع باشد اما هرچه بخلاف این باشد
که در اصل اقتضای نکرده باشد یا بموضع مذکور نرسیده او را
هیچ اثر نباشد کلمه فا اذا کان المریخ فی الحادی عشر وله
دلالة قویة فی الطالع فان صاحب المولود خاین للسلطان
رضه یازدهم بیت المال عاشر است و مریخ دلیل خیانت
وچون در یازدهم افتد مال صاحب عاشر بدزدی و خیانت
تلف کند وچون صاحب خطی تمام باشد در طالع مولود ان
مولود خاین و متلف آن مال باشد کلمه فب اذا جاسدت
الزهره زحل فی المولد ولها فی السابع خط کان المولود وح
المجامعة وعلی هذا فقس سایر البیوت و اجتماع کل کوکب
مع کل واحد من النحسین شرحه زهره دلیل مجامعت
وسابع بیت نکاح وچون او را در سابع خطی باشد در
دلالت قوی‌تر شود پس اگر با زحل در یک جزو مقارن شود

دلیل

دلیل تباهی و پلیدی مجامعت باشد چنانکه اختیار کند فرج
غیر موضع مجامعت را بر آن موضع و یا حلقه غیره را بر مجامعت
واگر زحل شرقی باشد میل بسیاهان بیشتر کند واگر مریخ
مجاسد زهره باشد میل بلواطه بیشتر کند واگر مونث باشد
بسحق بو باشد که بمحارم میل کند و زنا بر نکاح ایثار کند و برین
قیاس اگر مشتری که دلیل سعادتست در حادی عشر
صاحب خط بود و با زحل باشد دلالت کند بر آنکه امید
حصول چیزهای دارد که مشتمل بر غیبی نقصی باشد از امور
پوشیده مانند حقد و بدخواستن بمردم و بخدیعت و مکر
مردم را در وقایع افکندن واگر با مریخ باشد دلالت
کند که میل قتل و احراق و قطع طریق کند واگر شمس که
دلیل جاه و سلطنت است در عاشر صاحب خط بود و با
زحل بود وجاه او بطریق مکر و غدر و حیله حاصل شود واگر
با مریخ باشد جاه بنهب و غضب و قتل و قهر حاصل شود
واگر عطارد که دلیل فهم و ذکا و عقل است در طالع خط

دارد و با زحل بود دلیل بلادت و بلاهت و سوء
تدبیر باشد و اگر بمریخ باشد دلیل حدت و جرزت و طیش
و جنون باشد و اگر قمر که دلیل حرکت و سفر است در ثالث
و یا سابع حظ دارد و با زحل بود دلیل نقل و حرکت و سکون
نه بموضع و مکث بسیار در اسفار و رنج رسانیدن خلق
باشد و اگر با مریخ بود دلیل تعجیل و قطع طریق و کریختن و قصد
مردم کردن باشد و برین قیاس کلمه ج الاوقات
یوخذ من سبعة اوجه احدها ما بین الدلیلین من البرج و
الثانی ما بینهما من المشاکلة و الثالث مصیر احدهما الی موضع
الآخر و الرابع ما بین احدهما و بین الموضع الذی له فیه قوة
و من احد و طبیعة الامر المطلوب و الخامس ما یخلص
ما یخلص بعطیة الکواکب بعد الزیادة و النقصان و السادس
تغیر شکل الدلیل علی الامر بالاستقامة و التشریق و الرجوع
و التغریب ما یشاکل هذا و السابع مصیر کل کوکب الی موضع
موافق له فی الطبیعة ترجمه هرگاه که طالع امری از امور
اقتضای

اقتضای جادثه کند و خواهند که بدانند که آن حادثه در کدام
وقت واقع شود طریق معرفت آن از هفت نوع باشد
اول از ما بین الدلیلین چنانکه در طوفان نوح علیه السلام
گفته اند طالع قرانی که بر طوفان دال باشد سرطان بود
و موضع قران در اول حمل و ما بین هر دو بود دویست و
شصت و شش درجهٔ مطلع و چون هر درجه را سالی گرفتند
طوفان بعد از دویست و شصت و شش سال از وقت
طالع حادث شد و همچنین در خسوف و کسوف ما بین
طالع و جزوی که در وی کسوف یا خسوف باشد بگیرند
بمطالع و نسبت آن با نصف دور چون نسبت ما بین
اول خسوف یا کسوف و بین وقت معظم تاثیر باشد
با همه زمان تاثیر و تسییرات و انتهاآت بیشتر ازین
جنس باشد دوم از ما بین الدلیلین من المشاکله گیرند چنانکه
اگر صاحب طالع تسدیس یا تربیع کوکبی رسد موافق او
در طبیعت یا مخالف او حصول مقتضای آن کوکب باشد

ظهير يا ضد آن در انوقت حادث شود وهمچنين چون
صاحب طالع متصل باشد بكوكبي كه در مطلوبي صاحب
حاجت باشد چون آن اتصال تمام شود آن حاجت
حاصل شود خاصه كه صاحب حاجت در طالع بود وصاحب
طالع در خانه صاحب حاجت سيم رسيدن يك دليل
باشد بموضع ديگر دليل چنانكه صاحب طالع در انصورت كه جاي
مطلوب باشد بوقت انكه بصاحب عاشر يا بدرجه عاشر رسد
آن مطلوب برآيد وچهارم انكه صاحب حاجت كدام
وقت بموضعي رسد كه اورا در انموضع قوتي باشد يا الموافق
بر طبيعت مطلوب باشد مثلا صاحب خانه مال بدرجه شرف
خود رسد يا بسهم السعادت رسد كه او سهم اقتضاي حصول
مال كند وپنجم الخ از عطيه كدخدا بعد از زياده سعود ناظر
نقصان نحوس ناظر حاصل آيد وآن مدت عمر مولود باشد
وششم انكه شكل دليل بر امري از آن اقتضا متغير نشود
بسبب استقامتي يا رجوعي يا تشريقي يا تغريبي چنانكه اگر

كوكبي

دليلي حاجتي باشد ومتوجه باشد بدليل نجاح آن حاجت
وپيش از وصول باو راجع شود وبقدر مدت رجوع
واقامت تاخير افتد در حصول آن حاجت يا بعد از ا
نكه مستقيم باز شود وباز بانجاح رسد وهمچنين در استقامت
ودر تشريق وتغريب مثلا برجوع بدليل نجاح پيوندد
وپيش از ان مستقيم باز شود وبآن موضع نرسد الا
بعد از مرور ايام استقامت واقامت وهمچنين در
تشريق وتغريب اگر دليل تحت الشعاع بود وتشريق
يا تغريب بيرون آيد مطلوب حاصل شود وهفتم وقت
رسيدن كوكبي كه مقتضي مطلوب باشد بموضعي كه موافق
او باشد در طبيعت چنانكه دليل سفر بخانه سفر رسد مثلا
كلمه قد اذا تكافات الدلايل في الامر وضده فا
نظر الى طالع الاجتماع والاستقبال فان تكافات
فلا تحكم بالقضا هرگاه كه در طالع سوالي يا طالع سالي يا طالع
مولودي باشد يا مبدا ديگر دليلي بر حصول مطلوبي و

ودلیلی بر فوات آن مطلوب متکافی شوند و همچنین در دیگر
دلایل رجوع با طالع اجتماع یا استقبال مقدم باید کرد
اگر در ان طالع یکطرف را رجحان یافته شود بران حکم
کنند اگر در ان طالع هم متکافی یابند در حکم توقف باید کرد
بسبب عدم رجحان یکی از دو طرف کلمه فه وقت
تقلّت العامل دلیل لمایمنه و بین سلطانه و وقت
جلوسه لحاله فی عمله ترجمه از طالع آنوقت که پادشاهی
عملی بکسی دهد طلب معرفت حالی باید کرد که میان او و
میان آن پادشاه روکه بالاء او بود و طالع آنوقت که در ان
خوض کند و بان شغل بنشیند طلب معرفت حالی باید
کرد که او را در ان عمل حادث شود با کسان که در تحت حکم
او باشند کلمه فو اذا کان صاحب طالع جلوس عامل
المریخ و هو فی الثانی او ملتبس بصاحب الثانی فانه یجحف
باموال من یتقلد عمله سیما ان کان صاحب الثانی المشتری
ترجمه خانه دوم طالع جلوس عامل خالی مال آن جماعت
باشد

باشد که آن عامل بر ایشان حاکم باشد پس چون صاحب
طالع مریخ بود و مریخ در ثانی باشد و یا صاحب ثانی بنظر
عداوت ناظر باشد آن عامل مال الجماعت تلف کند
تلفی تمام خاصه اگر مشتری صاحب ثانی باشد و یا مریخ
در ثانی که انگاه تلف بیشتر باشد چه مشتری منحوس از
نحوست نحس باز ندارد و بقدر انکه زحل یا نحسی دیگر باز دارد
چه نحوس متکافی و متدافع تاثیر یکدیگر شوند و سعود منحوس
مکافحت نکنند بل دلیل نقصان مال کند خاصه مشتری که
دلیل مال بود مطلقا و صاحب ثانی باشد درین صورت
کلمه فز اذا دفع صاحب الطالع الی صاحب الثانی
التدبیر من مشاکلة مودة اتفق العامل لنفقات جهة و
ان کانت من عداوة ضرّ و اذا دفع صاحب الثانی
الی صاحب طالع التدبیر الکب فان کان من مشاکلة
مودة فبرضا الناس و ان کانت من عداوة فبسخطهم فبسخطهم
و مکارههم ترجمه اتصال صاحب طالع جلوس عامل

بصاحب ثانی از نظر دوستی اقتضاء آن کند که عامل
در آن عمل مال بسیار نفقه کند و بسبب آن او را خسارتی مضر
نباشد و از نظر دشمنی اقتضاء آن کند که در آن نفقات زیان
بر وافتد و اتصال صاحب ثانی بصاحب طالع از نظر دوستی
اقتضاء آن کند که عامل کسب بسیار کند بر وجهی که رعایا ازو
راضی باشند و از نظر دشمنی اقتضاء آن که رعایا در آن کسب
ازو راضی نباشند بل کراهیت و سخط ایشان مقرون
باشد **کلمه ح** الشمس ینبوع القوة الحیوانیة والقمر ینبوع
القوة الطبیعة و زحل ینبوع القوة الماسکة والمشتری ینبوع
القوة النامیة و عطارد ینبوع القوة الفکریة والذکریة و
المریخ ینبوع القوة الغضبیة والزهره ینبوع القوة الشهویة وکذلک
عطارد و المریخ والزهره فی المولد دلالة علی اخلاق صاحبه و صناعته
ترجمه ترکیبات که در عالم کون و فساد باشد معدنی باشد
و نباتی و حیوانی و در نباتی ترکیب اول موجود باشد و
در حیوانی ترکیب اول و دوم موجود باشد و بقای هر یک

تماسک

تماسک اجزا تواند پس این چهار قوت یعنی ترکیب اول
که منسوب بطبیعت است و ترکیب دوم که منسوب بنما
است و ترکیب سیم که منسوب بحیوانیت و تماسک اجزا
که در همه شرطست تا باقی باشد آثار نیرین و علویین است
و سه کوکب باقی یعنی مریخ که غضب باو منسوبست و زهره
که شهوة باو منسوبست و عطارد که تمیز و فکر و ذکر باو منسوبست
باعتباری مبادی اخلاق باشند چه اصول اخلاق این
سه قوت اند که از یکی بر وجهی محمود شجاعت حادث
شود و بر وجهی مذموم اضداد آن چون تهور و جبن
و از دوم بر وجهی محمود سخاوت و از دیگر بر وجه عفت
حادث شود و بر وجهی مذموم اضداد آن چون اسراف
و بخل و فسق و جمود شهوت و از سیم بر وجهی محمود حکمت علمی
و بر وجه مذموم جربزت یا بلاهت حادث شود و جملگی
اخلاق فاضله و رذیله در تحت این اصول باشند و باعتبار
دیگر مبادی صناعات باشند چه صناعات مولف

وقع ۱۱

باشند از دو چیز ملکات و حرکات یا بر سبیل جذب بالذات
یا بر سبیل ورخ و اول منسوب بعطارد باشد و دوم منسوب
بزهره و سیم منسوب بمریخ پس از صلاح حال این سه کوکب
اخلاق و صناعات پسندیده حادث شود **کلام خط** زمان
انتقال البروج فی التحویل من درجة الا انتها ثمانیة و عشرون
یوما و ساعتان و ثمانیة عشرة دقیقة من ساعة بالتقریب
و من جهة الطالع فی الافق اربعة و عشرون یوما و ثلث یوم
بالتقریب و اما الشهور الشمسیة فمن انتقال الشمس من الدرجة
التی کانت فیها عند المولد الی مثلها من سایر البروج
ترجمه انتها بروجی شهوری که در هر سالی سیزده درجه انتقال
حصه یک برج از سال بیست و شش روز و دو ساعت
و هجده دقیقه باشد از یکساعت بتقریب و آن از قسمت
مدت یکسال شمسی باشد بر سیزده و چون از طالع تحویل سالی
تا طالع تحویل دیگر سال برانند و آن دوازده برج باشد با
فضل الدور و فضل الدور نزدیک هر راصدی مقداری

دیگر است

دیگر و بطلمیوس سه برج گرفته است پس چون مدت سال
شمسی بر پانزده برج قسمت کنند حصه هر برجی بیست و چهار
روز و ثلثی باشد بتقریب لیکن این مقدار از مطالع باید گرفت
و بازای آن درجه برج سوا الحسب هر موضعی معلوم میباید کرد
و اما شهور شمسی از ابتداء وقت ولادت تا رسیدن
آفتاب بهمان درجه و دقیقه از برج دیگر یک ماه شمسی باشد
و این ماهها مختلف باشد بعضی سی و یکروز و کسری و بعضی
بیست و نه روز و کسری افتد و بعضی میان هر دو چنانکه از اعمال
نجومی معلوم کرده **کلام ص** اذا اردنا تسییر سهم السعادة فی
سایر سنة التحویل اخذنا من موضع الشمس الی مکان القمر
فی المولود و القیناه من درجة الطالع **ترجمه** نزدیک بطلمیوس
و دیگر متقدمان سهم السعادة بروز و شب از تقویم آفتاب
تا تقویم ماه بگیرند و از طالع بیفکنند و اما متاخران بشب از
موضع ضوء آفتاب بگیرند و از طالع بیفکنند و اگر روز از
موضع ماه تا آفتاب گیرند و شب از موضع آفتاب تا موضع

باشد صح

ماه از اسهم الغیب خوانند و بعد از انکه موضع سهم السعادة
معلوم شود انرا در تحویل بسعود و نحوس تعبیر میکنند
و پیش ازین در تفسیر سهام ذکری رفته است کلمه صا
اطلب صاحب الجد من السابع و صاحب العم من
السادس و علی هذا القیس ترجمه جد پدر پدر باشد و چون
رابع دلیل پدر است رابع رابع دلیل جد باشد و ثالث
رابع دلیل عم که برادر پدر است اما جد مادری را اسم دلیل
هم طالع باشد که رابع عاشر است و خال را دلیل ثالث
عشر که ثالث عاشر است و برین قیاس بود کلمه صب
اذا نظر الدلیل الی الطالع فان جنس الخبی من جوهر الطالع
وان کان غیر ناظر الیه فان خبیه من جوهر موضع الدلیل
وصاحب الساعة دلیل علی لونه و مکان القمر یدل علی
زمانه فان کان فوق الارض و قد کان قبل الاستقبال
کان حدیثا وان کان تحتها و کان بعد الاستقبال کان
قدیما ومن صاحب سهم السعادة یستدل علی طوله و قصره

ومن صاحب

ومن صاحب حد درجة الطالع و صاحب حد درجة وسط
السماء ایهما کان وتد و صاحب حد القمر طبیعته ترجمه این کلمه در
استخراج خبی گفته است و خبی موجودی بود که پوشیده
دارند و ازو سوال کنند تا از حکم نجوم بگویند که چه چیز است
و دلیل درین موضع کوکبی را میخواهد که در طالع و موضع نیرین
خط بیشتر دارد و متصل نباشد به یکی پس اگر متصل
بود بکوکبی آن کوکب را که انتهای اتصال با او بود دلیل
باشد و چون دلیل ناظر بطالع بود جنس خبی از جوهر طالع باشد
نباتی اگر سنبله باشد و حیوانی اگر صورت حیوان دارد
و همچنین ارضی یا مائی یا هوائی یا ناری و همچنین در حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست پس اگر دلیل متصل
بطالع نبود دلیل جنس او موضع دلیل باشد و صاحب
ساعت دلیل لون آن بود زحل سیاه و مریخ سرخ و شمس
زرد و قمر سفید و برین قیاس و مکان قمر دلیل زمانش
باشد و اگر فوق الارض بود نو باشد و اگر تحت الارض باشد

وان کوکب کمع کبر

کهنه بود و گفته اند قبل الاستقبال نو باشد بعد الاستقبال
کهنه گفته اند دلیل اگر شرقی باشد نو باشد و اگر غربی بود کهنه
بود و از صاحب سهم السعادة درازی و کوتاهی او بشناسند
و از صاحب حد درجه طالع و صاحب حد درجه وسط السما
هر کدام که در وتد باشد و از صاحب حد قمر طبیعت او بشناسند
و باید که این حدها بحد و بطلمیوس گیرند و این دلایل یعنی
بروج و کوکب را برین چیزها در مدخلها مذکور باشد و دلیل
کوکبی باشد که در طالع و موضع نیر نوبت و موضع سهم السعادة
حظ بیشتر دارد و اگر یک کوکب نباشد کوکبی از الجمله قوی تر
باشد **کلمه صح** اخوف الادلاء علی المریض دخول دلیل فی ستلة
تحت الشعاع و یکون سهم سعادة منحوسا **ترجمه** چون از
حال بیماری پرسند دلیل او چنانکه در کلمه گذشت گفته آمد بشناسند
و آن صاحب طالع و قمر باشد و اگر هر دو یا یکی قوی تر
تر باشد تحت الشعاع بود و سهم السعادة منحوس تمام تر بی
دلیل باشد بر خطر بیماری و آنکه بغایت مخوف باشد **کلمه صد**

زحل

زحل لعلیل المشرق و المریخ لعلیل المغرب اقل ضررا و علی
ضد ایکون زیادة سعادة المشتری و الزهره فی الجنوب و الشمال
ترجمه اگر دلیل بیماری زحل بود و او مشرقی بود یا مریخ بود و
او مغربی بود ضرر او از نحوست کمتر باشد و اگر مشتری
شمالی بود یا زهره بود و جنوبی بود سعادت او بیشتر باشد
از دیگر اوقات **کلمه صه** لا تقدم علی مشابهة الصور قبل تعرف
مشابهة الاوضاع فان الریاسات تنتقل فی کل اجتماع
فاذا اصلحت الستر فی النیرین اعطیت الرئیس و المرؤس
ما یجب لهما و سلمت من الخطا الرئیس **ترجمه** یعنی در معرفت حال
رؤسا و مرؤسان بر معرفت مقتضای طبایع تنها حکم مکن
پیش از آنکه مقتضای اوضاع کواکب معلوم کنی چه بموجب
اختلاف قرانات و اجتماعات کواکب ریاسات منتقل
شود از بعضی مردم ببعضی و چون دلالات کواکب و اوضاع
ایشان در باب ریاست شناخته باشی و حال اجتماعات
هر صنفی و اخلاق ایشان در تکبر و تواضع و عدل و جور و تجبر

ششتم صو

صحیحه صح

وانقیاد وغیر آن شناخته باشی بعد از آن حکم توانی کرد
بر حال رئیس وحال مرؤس بحسب قضای دلایل وقوابل
واز خطا سلامت یابی کلمه صو اقوی الادلة فی المسئلة
یدل علی ما فی ضمیر السایل ترجمه دلیل همانست که پیشتر گفته
شد یعنی کوکبی که خط او در طالع وموضع نیر نوبت وسهم السعادة
بیشتر بود وچون او را بسیار باشد در قوی ترین نظر باید کرد
واگر در بیت سلطان باشد سایل سوال از پادشاه خواهد
کرد واگر در بیت المال بود سایل سوال از مال خواهد کرد پس
باین طریق شناسی آنچه در ضمیر سائل باشد کلمه صز صاحب
الاجتماع والاستقبال اذا وقع فی اوتاد الحاجة تمت و
کذالک ما یحتاج الی ثباته واذا استتر احد وهو فی وسط
السماء ظهر علیه ترجمه این کلمه در نسخه که احمد بن یوسف وابو
العباس اصفهانی شرح کرده اند کلمه نود ونهم است یعنی بعد
از دو کلمه دیگر وبصاحب اجتماع واستقبال مشتری باشد وچون
سوال کنند از مطلوبی که حاصل خواهد بود یا نه وصاحب
اجتماع

اجتماع یا استقبال مقدم بر سؤال در وتدی از حال طالع
سؤال افتد یا در خانه مطلوب آن مطلوب حاصل شود
وهمچنین چون کاری کنند که خواهند که ثابت باشد مانند بنایی
که بنهند آن کوکب را در طالع ابتدای آن کار یا در وتدی
دیگر نهند وچون کسی پنهان شود از کسی آن کوکب در وسط
السما باشد ظهور رش بزودی اتفاق افتد پس اگر مسعود
باشد بر وجهی صالح بود واگر منحوس بود بر وجهی فاسد
باشد کلمه صح یکاد ان یکون ما یطلع مع کل درجة مشاکلاً
لما وقع علیه اقتضاء المولود وکذالک ما یطلع مع کل درجة
مشاکلا لبضاعته ترجمه در کتابی که منسوب به تنکلوشاه بابلی
آورده اند که هر درجه چه طلوع کند واز هند همچنین روایت
کرده اند ومدخلها یاد کرده اند که با هر وجهی چه طلوع کند و
درین کلمه میگوید که نزدیکست بانکه اختیار مولود وطبع خویش
شبیه باشد بآن چیزها که با درجه طالع او طلوع کند وصناعت
او شبیه باشد بانچه با وجهی که طالع او در آن وجه باشد کلمه صط

کمـه المواضع التي تقع فيها اثر الكسوف والمقامات ومبدء
الرجوع والاستقامة هي الاوتاد والقريبة من مواضع الكسوف
في المواليد والتحاويل للاشخاص والمدن التي تدل عليها
وتثبت فيها وطبيعة ما يوثر فيه على حسب موضع الكسوف
من الكواكب المتحيرة ومقدار ما يلحق على مقدار اثر الكسوف
في النيرين وهو مقدار ما ينكسف منهما وعلى هذا يحكم
فيما يتبين من خير وشر ترجمه درين کلمه احکام بسیار
است که در الفاظ مختصر ایراد کرده است وموضعهایی
که آثار کسوف وخسوف وآثار مقامات کواکب
متحیره ومبدأ رجوع واستقامت ایشان در آن موضع واقع
شود وتدهایی باشد که منسوب باشد بموضع کسوف و
نزدیک باشد بآن موضع وآن طالع وعاشر بود در کسوفی که
در جهت مشرق بود وعاشر وسابع در آنچه در طرف مغرب
بود وبروج آن اوتاد که از طالع مواليد وتحاويل اشخاص
انسانی باشد اعتبار باید کرد وآنچه منسوب باشد بآن اوتاد

وعلامة صور الكواكب الثابتة وطبيعة ما في برج الكسوف

مانند

مانند ابدان ونفوس که منسوب بطالع بود وسلطان
وعمل وازواج وشرکا که منسوب بدیگر اوتاد باشد وهمچنین
شهرهایی که منسوب باشد ببروج آن اوتاد وبروج کسوف
وآن طبیعتها که از اصناف موجودات مدلول برج کسوف
باشد وصورتهای کواکب ثابته وطبایع کواکب متحیره
که واقع در آن برج باشد یا در وقت کسوف طلوع کند
ومقدار اثر بقدر مقدار منکسف باشد از نیر وزمانش
بقدر زمان او فوق الارض چنانکه در کتب احکام مذکورست
باشد وهمچنین در آنچه مقتضای اقامت ورجوع واستقا
سعود ونحوس باشد بقیاس با اوتاد مذکور سخن بباید
گفت از خیر وشر واین کلمه مجمل است تفصیل این در اربع مقا
لات بطلمیوس مذکور است کمه ق المستولی علی
ارباب الاجتماع والاستقبال والارباع اذا قووا اعزوا وقلّ
ما یدلّون علیه واذا ضعفوا هانت ورخص وکذلک اذا اسرع
او ابطأ سیرها ترجمه چون مستولی بر اوتاد طالعهای اجتماع

واستقبال ودوتربیع آفتاب وماه قوی حال باشد
آن چیز که مدلول مستولی باشد عزیز وگران باشد وچون
ضعیف باشد خوار وارزان باشد وچون سریع السیر باشد
رواجی رواج یابد وچون بطی السیر باشد کسادی یابد
کلمه قا النیازک وذوات الذوایب من توالی النجوم
دلیلت منها ترجمه توالی النجوم آثار علوی باشد ونیازک
وستارگان ذوذوابه وحرسها وامثال آن جمله توالی نجوم
باشد وازجمله نجوم نباشد ودربعضی نسخها این کلمه والجه بعد ازین
آید کلمه شمرده اند کلمه قب النیازک تدل علی جفاف الابخرة
فاذا کانت فی جهة واحدة دلت علی ریاح تعرض فی تلک
الجهة وان کانت شایعة فی الجهات کلها دلت علی
نقصان المیاه واضطراب الهوا وعلی جیوش تقصد الا
قالیم وتطلب ملوکها مخالفة الاعتقاد ولما علیه الاجتماع و
فیه واما ذوات الذوایب التی یکون بینها وبین الشمس احد
عشر برجا فاذا ظهر فیها ذو الجهة وکان ظهوره فی وتد من

اوتاد

اوتاد الدولة فیموت ملک منها او عظیم منها واذا
کان فیما یلی وتد من اوتاد الدولة اضطلمت ذخایره
استبدل بوزیره وان کان ساقط عن الوتد اثار الشیخون
والامراض وکانت اکثر المیتة فجاءة ولحق الناس خلل
فی الرای بذلک الاقلیم وان کان ذو الذوابة فانه
یحج علی الملک خارجی وان کان ذو الذوابة تسیره
سیره ابدا یکون من المغرب الی المشرق فان الخارجی
تاتی من بعید الاقلیم فان لم یکن سایرا فان الخارجی من
حضرة الاقلیم ترجمه درکتب آثار علوی گفته اند که ادخنه

الی صح

که از زمین مرتفع شود چون از طبقه زمهریر بگذرد واگر در
هوای حار مشتعل شود واز اشتعال آن شهب تولد
کند واگر باثیر رسد انجا نیازک وذوات الذوایب شود
واسامی آن بحسب اشکال باشد پس ظهورش چون بسبب
تاثیر حرارت آفتاب در اجزای یابس است در زمین ودلیل
خشکی هوا وخشک شدن بخارها باشد وچون دریک جهة

باشد و از آن جهت بادها تولد کند چه باد دخانی باشد که مرتفع شود
و در طبقه زمهریری سرد شود و باشیب آید و چون در همه
جهات باشد دلیل نقصان آبها باشد و اضطراب هوا
از همه جوانب و نیز دلیل باشد بر آنکه لشکرهای مخالف قصد
اقالیم کنند و ملوک را زحمت دهند و آن از سبب تغیر مزاجهای
ایشان باشد و استیلای قوت غضبی بر مزاجها که موجب
تعصب و طلب حرب باشد و آن لشکرها مخالف
اعتقاد جمهور آن اقلیم باشند بسبب انحراف مزاجهای
ایشان از اعتدال ذوالذوابه گفته است در یازدهم آفتاب
باشد یعنی در وقت صبح و پیش از صبح در مشرق طلوع کند
و این واجب نیست چه در هر دو جهت مشاهده افتاده پس
چون الخ یعنی در یازدهم ذوالجهة پدید آید و آن بر شکل پری
باشد روشن شعاعهای باریک او مانند مویهای سر
بیرون آمده و ظهورش اگر در وقت طالع دولتی باشد پادشاه
آن دولت یا بزرگی که بمشابهت پادشاه باشد نماند و اگر

در مایلی

در مایلی الوتد باشد ذخایر اموال او بکلی مستاصل شود
و وزیر بدل کند و اگر ساقط باشد از اوتاد واند و بهاو بیماریها
یعنی اعراض نفسانی و جسمانی حادث شود و بیشتر مرگ فجاه
باشد و وباها مردم در آن اقلیم محتل شود و اگر ذوذوابه
سیر کند و گفته است سیرا و بیشه از مغرب بمشرق باشد
و ما دیدیم که در مشرق پدید آمد و در اندک مدتی در مشرق پنهان
شد و در مغرب همان پدید آمد پس اگر مغرب سیر کرده باشد
و ما خلاف این مشاهده کرده ایم بل صواب آنست که اگر
شرقی باشد سیر بجانب مغرب کند و اگر مغربی باشد
سیر بجانب مشرق کند و ما دیدیم که در مغرب پدید آمد
و سیر کرد در طول بجانب مشرق و در عرض از جنوب
بشمال تا آنگاه که ابدی الظهور شد پس گفته است اگر سیر
کند خارجی که قصد اقلیم کند از موضعی و در آید و اگر سیر
نکند هم از آن اقلیم برخیزد   تم شرح الثمره للمحقق الطوسی
رحمة الله والحمد لله وحده في يوم اثنين منتصف شهر محرم الحرام

بیده کاتبه العبد الاقل اسمعیل

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

خوبترین کلامی که چون آفتاب جهانتاب عالمتاب
از افق متکلمان ظهور کند و عالم جان را بلمعان انوار معانی
چون روز عالم افروز روشن گرداند حمد خالقی است که
ایوان بی‌ستون نه سقف آسمان افراشته حکمت اوست
و تخت زمین در مرکز افلاک داشته قدرت او قادر یک
دقایق انوار حکمتش از هر ذره از ذرات کاینات تابانست
و آثار بدایع قدرتش در هر جزوی از اجزای موجودات درخشان
خالق حاکمی که جوهر صنعتش بنظر لطف قطره از امطار عنایت
در اصداف گردون چکانیده چندین هزار در لآلی ثواقب
و سیارات ببازار اظهار در آورد و مالکی که چندین اجرام
نیر و اجسام مستدیر در گرداب تدویر انداخت و گوی
زرین آفتاب در خم چوگان سبز ماه نو در آورد و از یک

حرف

بلمعان

حرف حکمتش متخرجان مرکز شمس رقم آیات
بر لطایف انتظام نگارند و محاسبان دیوان شهور روز
نامجه شهور در ثبت ایام و اعوام ارند یکی از انظار عنایت
و لطف بی‌نهایت اوست آفریدگاری که تحریک اجسام
دوار و اجرام کواکب ثوابت و سیار پیرامن مرکز
با سکون وزنش بوقلمون عنوان صحیفه قدرت اوست
و مخلوق ماء مهین و سلالهٔ طین را بر انوار دقایق افلاک
و حقایق اجرام مرکز خاک اطلاع داد و بر اسرار کیفیت
و کمیت حرکات نیراق و حالات ثوابت و سیارات
رزوانات و مجاسدات و غیر آن واقف گردانید یکی
از مقدمات برهان کمال حکمت اوست پادشاهی که آفتاب
جلال او از زوال کسوف نپذیرد و ماه کمالش محاق و خسوف
نه بیند دانای که بکمال حکمت و نور قدرت روی زمین
و هامون بفرمان کن فیکون بانواع بدایع و اصناف صنایع
محلی و مزین گردانید و از همه عناصر و موالید وجود

مستخرجان

صحائف

خلقنا صحه

انسان را برگزیده رقم اختصاص لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم بر صحیفه حال او کشیده بدرجه علیا و لقد کرمنا بنی ادم
رسانیده و بر موجب تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
ردای فضیلت بر دوش منقبت صاحب رسالتی که
آستین بزرگیش بطراز لولاک لما خلقت الافلاک مطرز است
انداخته اولاد و احفاد و اصحاب و احباب او که نجوم سپهر
امامت و شموس جهان کرامت اند کلت امامت
و خلافت مخصوص و ممتاز ساخته یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیه و سلموا تسلیما **اما بعد** از ابتداء آفرینش افلاک
و انجم که سیاحان عالم بالا و ملاحان این نیلگون دریا
بسرعت قدم و عدم تانی در گرد جهان سیران مینمایند
و درواز پی یکدیگر منازل و مراحل می نمایند خصوصا شیخ
الاسلام ثوابت که نزد مهندسان شمس بکیوان بهشتم آسمان
اشتهار یافته و مشتری که قاضی قضات ولایت افلاک
و انجم بمصطفی معطی سعادات دنیوی مردم است ازره

الده

اراده

اراده
الده و عقیده پاک بعبادت او می شتابد و نوعی از
انقالات که سر دو در برجی واحد جمع آید میجویند و از
پی فلک دیان صورت وجود میگیرد و منجمان این
وضع را قران علویین گویند و حوادث عالم سفلی از زوال
مثل ملل و دول و غیر آن از قران این سر دو کوکب و اوضاع
آن استدلال میجویند و سبب تغیرات و حادثات میدانند
و رغبت جمله خلایق عموما و ارباب دولت و حکومت
و اهل فضل خصوصا بدانستن امور عالم میباشد پیش از
وقوع آن بعضی از اکابر زمان و افاضل دوران نظر
بجانب کمترین خلایق محی الدین بدر الدین الانصاری فرموده که
تو هم مدتی کلی که درین فن شریف سعی بسیار کرده و فی الجمله
ممارستی نموده و نیز زمانه در غایت اضطراب افتاده و
دولت قدیمی بآخر کشیده و نوبت ظهور دولت حضرت
شاه ولایت پناه مظهر اسماء و صفات آل سلطان تاج
بخش گیتی ستان نادم بنیان جور و طغیان پناه ممالک

مفصل

ایران وتوران ناصب لوای امن وامان باسط بساط عدل
واحسان دافع دعایم ابهت وجهان داری عنوان صحیفه
دادگستری جریده رعیت پروری کهف الملوک والسلاطین
فی ~~زمن~~ الماء والطین ظل الله فی الارضین آیة الله فی العالمین قهرمان صح
قاتل الاعداء والمعاندین وارث اولاد سید المرسلین
ابوالمظفر شاه اسمعیل الصفوی الحسینی بهادرخان خلد الله تعالی
ظلال سلطنته وسیادته واعلا فاض علی کافة العالمین
عدله واحسانه الی یوم المسمی رسیده بموجب که سابقا حکمای الدین صح
نامدار وفضلای ذوی المقدار از قرانات این دو کوکب
استخراج کرده اند واحکام بران نوشته اند وکتب ونسخ
بسیار پرداخته اند قرانات باقی آتیه مثلثه مائیه وچند
قران از مثلثه ناریه وقران نحسین در سرطان که در اثنای
قرانات مذکوره واقع شود باستخراج طوالع سال قران و
آنچه بدان تعلق دارد دلایل واحکام در سمت بیان آورد
گفتم از دلایل شرایط عقل وادب وقانون اهل فضل بدیع و بعید
ننماید

ننماید در خدمت سلیمان سخن از منطق الطیر گفتن ودر مجلس
اکابر وافاضل شروع در مسائل حکمت کردن اما بفرموده
واشاره عالیه آنحضرت شروع در امر مذکور نمود وازباری
تعالی توفیق اتمام این رفت امید که مستحسن ومقبول گردد و
از باری تعالی مقبول گردد واز خطا وزلل محفوظ وطالبان
محفوظ بحرمت النبی وآله الطیبین وعترته الطاهرین **مقدمه**
در تعریف قران وانواع آن عبارت از بودن دو کوکب
یا بیشتر در تحت جرم یکدیگر در برجی واحد ومبدا اتصال آنگاه
بود که بعد هر یک بنصف جرمین آید وقران شش نوع
باشد ثنائی وثلاثی ورباعی وخماسی وسداسی وسباعی
جمله یکصد وبیست قران میشود ثنائی از جمله یکصد وبیست
قران مذکور ۲۱ وثلاثی ۳۵ ورباعی ۳۵ وخماسی ۲۱
وسداسی ۷ وسباعی ۱ ومعظم احکام عالم بر آنست
چنانچه بطلمیوس حکیم در صد کلمه چنین ادا فرموده که لا یفعل
امر الماته والعزین قرانا التی الکواکب المتحیره والنیرین فان

فیها علم اکثر ما یقع فی عالم الکون والفساد و خواجه شرح این
کلمه باین عبارت آورده که هر قران که بعد از آن کمتر اتفاق افتد
تاثیر آن بیشتر بود و مدت او بعید تر تا بحدی که بیان کرده اند
که قران سماوی دلیل طوفانات و انقلابات کلیه باشد و قران
قمر با دیگر کواکب ماهی که در سر ماهی واقع میشود تاثیری چندان
ندارد اینست تمامی سخن خواجه و اعظم قرانات از ثنائی هر
علویست پس قران نحسین در سرطان پس قران سعدین
در حوت و ارباب نجوم و اهل احکام و علما و فضلا و دانشمندان
این فن استدلال امور کلیه عالم و حوادث عظیمه و تغیرات فاحشه
و نظم و ترتیب آن بمبادی کلیه فلک و اوضاع کواکب از
چند چیز کرده اند اول احتراق زحل در بعد ابعد که قریب
بهر سی سال شمسی واقع میشود دوم ادوار الوف سیم انتهاآت
آن و عودارات عالم نحسین در سرطان و هفتم قران سعدین
در حوت و هشتم رجعت مریخ در عقرب **اما ادوار الوف**
چهار است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر و مبداء از روی

و چهارم ادوار فصول
و پنجم قرانات علویین
و ششم قران [illegible]

مکان

مکان اول حمل است و از روی زمان اول مدت آن
نیز و حکمای فرس و بعضی حکمای هند سیصد و شصت هزار
سال شمسی است بقدر درجات فلک هر درجه هزار سال
یعنی از گرد آمدن هفت ستاره در اول نقطه حمل تا گرد آمدن
ایشان دیگر بار در همان نقطه و از ان مبدا تا اول سال طوفان
نوح علیه السلام صد و هشتاد هزار سال شمسی تمام گذشته بود و
بزعم جماعت مذکوره و از ان مبدا تا اول تاریخ ملکی یکصد و
هشتاد سال شمسی تمام شده بود و دور اعظم بهر هزار سال
شمسی یکدرجه از فلک البروج رود و دور اکبر بهر صد سال شمسی
یکدرجه رود و دور اوسط بهر ده سال درجه رود و اصغر بهر یک
سال در درجه رود **اما انتهاآت** هم چهار است اعظم
و اکبر و اوسط و اصغر اعظم که بهر هزار سال شمسی یک برج
رود و اکبر که بهر صد سال برجی رود و اوسط که بهر ده سال
برجی رود و اصغر که بهر یکسال برجی رود **اما فردارات عالم**
اعظم که بهر سیصد و شصت سال شمسی برجی که و کوکبی دهند

وابتدا از حمل وزحل بعد از ان ثور ومشتري وهمچنین بر توالی
بروج وافلاک ومحاله بعد از سی هزار و سال شمسی دور از سر
دویست وچهل
گیرد ۳ فردار اکبر است که دوازده سال شمسی حمل را
دهد ویازده سال ثور وهمچنین بر توالی بجهة یکبرج ونقصان
یکیک برج ونقصان
یکسال وحوت را یکسال باشد سیم فردار اوسط
او چنان باشد که هر یک از سیارات وراس و
ذنب را هفتاد وپنجسال بر ترتیب اول شمس پس قمر
راس پس مشتری پس عطارد پس زحل پس ذنب پس
مریخ پس زهره چهارم فردار اصغر وآن چنان باشد
که حصه مرکوکبی از فردار اوسط بر کوکب هفگانه وراس و
ذنب بترتیب شرفها بخش کنند چنانچه حصه مرکوکبی همان
باشد که در فردارات موالید ذکر کرده اند وابتدا در هر
روز بصاحب فردار اعظم کنند پنجم شریک فردار
اصغر است والچنان بود که سالهای فردار اصغر است
والچنان بود که سالهای فردار اصغر مرکوکبی بهفت قسم

متساوی

متساوی کنند وبکواکب دهند بترتیب افلاک وابتدا
از صاحب فردار کنند ودوری دیگر اعتبار کرده اند
که مدت آن چهار هزار سال باشد بقدر مجموع عطایا یا عطا
کواکب آفتاب را یکهزار وچهارصد وشصت ویکسال
وزهره را پانصد ونود ۱۱۵ وعطارد را ۴۸۵ وقمر را
۳۰۵ وزحل را ۳۶۵ ومشتری را ۴۲۹ ومریخ را ۲۸۲
چون این مدت بگذرد باز نوبت بآفتاب
رسد ودر مبدا تاریخ ملکی پانصد وهشتاد ده سال از سالهای
آفتاب گذشته بوده است فصول عبارت از آن
که از وقت قران علویین که دلیل طوفان بوده است
وپیش از طوفان افتاده بدویست ونود ونه سال بقول
حکمای هند ودویست هفتاد وشش سال بقول حکمای فارس
واین قول معتبر است وآن قران در اول حمل بوده
که از همه قرانها عظیم تر است وطالع سال قران وطالع
وقت قران سرطان بوده است وهر دو شکل طالع

و ابتدا از حمل و زحل بعد ازان ثور و مشتري و همچنين بر توالی
بروج و افلاک و محاله بعد از سی هزار و سال شمسی دور از سر دویست و چهل و
گیرد ۳ فردار اکبر است که دوازده سال شمسی حمل را
دهد و یازده سال ثور و همچنین بر توالی بجهة یکبرج و نقصان یکیک برج و نقصان
یکسال و حوت را یکسال باشد سیم فردار اوسط
او چنان باشد که هر یک از سیارات و راس و
ذنب را هفتاد و پنجسال بر ترتیب اول شمس پس قمر
را پس مشتری پس عطارد و پس زحل پس ذنب پس
مریخ پس زهره چهارم فردار اصغر و آن چنان باشد
که حصه هر کوکبی از فردار اوسط بر کوکب هفتگانه و راس و
ذنب بترتیب شرفها بخش کنند چنانچه حصه هر کوکبی همان
باشد که در فردارات موالید ذکر کرده اند و ابتدا در هر
روز بصاحب فردار اعظم کنند پنجم شریک فردار
اصغر است و آنچنان بود که سالهای فردار اصغر است
و آنچنان بود که سالهاي فردار اصغر هر کوکبی بهفت قسم
متساوي

متساوی کنند و بکواکب دهند بترتیب افلاک و ابتدا
از صاحب فردار کنند و دوری دیگر اعتبار کرده اند
که مدت آن چهار هزار سال باشد بقدر مجموع عطایای عظمی
کواکب آفتاب را یکهزار و چهارصد و شصت و یکسال
و زهره را پانصد و نود ده ۱۱۵ و عطارد را ۴۸۵ و قمر را
۲۰۵ و زحل را ۴۶۵ و مشتری را ۴۲۹ و مریخ را ۲۸۲
جون این مدت بگذرد باز نوبت بآفتاب
رسد و در مبدا تاریخ ملکی پانصد و هشتاد و سال از سالهای فانی
آفتاب گذشته بوده است فصول عبارت از آنست
که از وقت قران علویین که دلیل طوفان بوده است
و پیش از طوفان افتاده بدویست و نود و نه سال بقول
حکمای هند و دویست و هفتاد و شش سال بقول حکمای فارس
و این قول معتبر است و آن قران در اول حمل بوده
که از همه قرانها عظیم تر است و طالع سال قران و طالع
وقت قران سرطان بوده است و مبرز و شکل طالع

زحل و از انگاه بر سیصد و شصت سال شمسی که نزد سیصد و
شصت درجه فلک البروج است و آفتاب او در یکسال
یکدور کند یکدور شمرند و آن دور را جهار قسم کرده اند و
آن قسمتها را فصول خوانند چنانکه دور آفتاب را در
سالی جهار قسمت کرده اند و قسمتی را فصلی کویند و نزد بعضی
فصول متفاوت زیاده و کم میباشد اما حکیم ابو معشر و ما شندان
از متاخرین فصول دور را اکاهیش نکرده اند بکم و بیش طریق
احکامیان آنست که هر سال یکبرج انتها را شند و یک کوکب
را نوبت دهند و بر توالی سال ابتدا از سال قران طوفانی
و همچنین که هر سال یکبرج انتها را اند و یک کوکب را نوبت
دهند هر روز یکبرج انتها را شند و یک کوکب را نوبت دهند
و انتها دور اسلام بجوزا بوده است و نوبت زهره را
رسیده برای انکه دور دوازدهم بوده بدان دلیل که
سیزده دور تمام شده از جهاردهم دویست روز آدینه
طوفان تا روز پنجشنبه هجرت سه هزار و هفتصد و بیست و سه سال
شمسی

ابو معشر

شمسی است و سه ماه و بیست و هشت روز کسری و جون
دویست و هفتاد و شش سال که از اول قران است
تا وقت طوفان برین مبلغ زیاده کنند سه هزار و نهصد و
نود و نه سال و سه ماه و بیست و هشت روز کسری باشد
و جون این جمله را بسیصد و شصت قسمت کرده اند حاصل
آید یازده دور تمام و جهل سال از دوازدهم و انتهاء دور دوازدهم
هم بجوزا باشد و نوبت زهره را رسد و انتها سالی
از سال جهلم از جوزا بسنبله رسد و نوبت زهره و
مشتری و امروز که ما در وئیم و اول محرم هفتصد وسی و
هشت موافق سنه ۴۴۵ ملکیه انتهاء دور باشد رسیده
و نوبت قمر را بدان دلیل که سیزده دور تمام شده از
جهاردهم دویست و بیست و یکسال گذشته است و
از فصل سوم جهل و یکسال گذشته است و از قران طوفان
جهار هزار سال و هفتصد و دو سال شمسی انتهاء سال از
دویست و بیست و یکم از اسد بقوس رسیده و نوبت

ونوبت از قمر بمریخ جون ازین مقدمه معلوم شد باید که
نیک تامل کنند وطالع دور وطالع فصل سال هر یک بیرون
آرند از رسیدن آفتاب بنقطه حمل نزد جمهور واز رسیدن
وی به بیست درجه وچهار دقیقه حوت نزد بعضی از اوایل
اما از قران علویین
وان جهار نوع است عظمی وکبری ووسطی
وصغری واستاد مقدم بطلمیوس سه نوع بیان کرده درکتاب
ثمره بدین عبارت که فی القران الاصغر تفصیل القران الاو
سط وفی الاوسط تفصیل الاعظم یعنی بانچه مقتضی قران اعظم
است در قران اوسط باشد که دلایل آن مناسب د
دلایل قرانی اعظم باشد برین قیاس حکم قران اصغر در
سالی بود که دلایل طالع از سال مطابق دلایل قران اصغر
باشد جنانچه بحقیقت حکم قران اعظم واوسط واصغر در
سال بلکه در ماه در میتوان یافت هرگاه بر دلایل نیکو مطلع
باشد وضعف وقوت کواکب تحقیق کرده وامتزاج
کواکب دانسته هرچند نزد ارباب حقایق ودقایق این علم
ظاهر است

ظاهر است واین مختصر لایق آن نه که در شرح مسایل تفصیل
نماید و در وجه دلایل تطویل دهد شروع دران نمیرود وبیشتر
علما و آخر ظاهر قول بطلمیوس تقلید نموده اند وگفته اند
قران سه نوع است استاد ابوریحان جنانچه درکتاب تفهیم
تقریر میکند که قران علویین هر بیست سال تقریبا یکنوبت
واقع میشود آن را قران اصغر نامند وجون در مثلثه دوازده
بار قران کنند و در دویست وچهل سال بعد ازان
قران ایشان در مثلثه دیگر افتد وان را قران اوسط خوانند
وجون در هر جهار مثلثه جهل وهشت قران کنند در مدت
نهصد وشصت سال بعد ازان قران ایشان در حمل افتد
ان را قران اعظم گویند وخواجه ابو المحامد غزنوی این قول
را قبول نمیکند ومیگوید که قران جهار نوع است جنانجه
مذکور شد وتوضیحش آنست که در مثلثه دوازده قران
یا سیزده قران کنند اما بین هر قرانی بیست سال واین
را قران اصغر گویند وبعد از مثلثه دیگر منتقل شود وقران

اول از قرانات هر مثلثه را قران اوسط خوانند و اوسط

که در یکی از مثلثات آتشی واقع شود اعظم و اعظم که در اول حمل

واقع شود (شعوه صح) اکبر گویند و مدت قران اکبر دوازده هزار و نهصد و

هشتاد سال باشد و اثر آن در گردش جهان از خرابی (معموری) و معموری

و عکس آن و مدت قران اعظم نهصد و شصت سال و تاثیر

این قران ظهور پیغمبران و تغیر خط و لغت و عبارت و حدوث

طوفانات و مدت قران اوسط دویست و چهل سال و تاثیر آن

خرابی بعضی مواضع و نقل دولت و خصومت بسبب دین و بدعت

و مذهب و مدت قران اصغر بیست سال و از اثرهای او

حرکت لشکریان و بهم برآمدن ایشان و رنجوری سلاطین

و تغیر رسوم و عادات و اگر دلالت نفاذ دولت مثل خسوفی

(خسوفی صح) و کسوف کلی یا ظهور نیازک و ذوذوابه یا بدل شدن دوری

بدوری با فصلی بفصلی یا قسمی بقسمی با قران اصغر یار شود

غالب آن باشد که تغیر دولت بظهور رسد و اگر قران مذکور

بی اوضاع مذکوره اتفاق افتد غالب ظن آن باشد که تغیر

نباید

نیاید بلکه قوت گیرد و دوراو آخر مدت هر قرانی که عالم

روبفساد آورد و ملوک و ارکان دولت و اکابر و اعیان

مضطرب الاحوال شوند و احوال (صح) بعضی رو در ترقی نهد و تلاش مراتب

عالیه نمایند و بدفع اهل قران گذشته مشغول شوند و در

اواسط زمانه مستعد فتنه و تفرقه شود و چون دولت شخصی

رو در ترقی داشته باشد هر حکم سعادت که بروی گفتی

درست آید و عکس بعکس و چون گاه تخلف نکند و عکس

بعکس و اتفاق جمهور بربن مذهب اما ضبط آن

بتحقیق جز بسیر تقویم گاه باشد که در سالی دو قران باشد

قران کند چیزی بچیزی در استقامت و چیزی در رجعت

و آن را نزیتی و نسقی نبوده و نیست و اهل احکام التجربه

کرده اند و اعتبار کرده اند همه بسیر تقویم است که مدار

احکام بر آنست نه بر سیر وسط و اگر در حد و در سالی دو سه

قران واقع شود به سیر تقویم و بعضی در مثلثه دیگر افتد

آخرین قرانی اعتبار کنیم که از تتمه عدد قرانات همان مثلثه

روی باختلاط نهد هر حکم فسادی که درباره او گویی صح

بسیر وسط هر دو نتوان کردید ازان سبب صح

بود که پیش ازین واقع شده است و اگر برخلاف قیاسی
پیش ازان که سیر وسط عدد قرانات در مثلثه تمام شود
بسیر تقویم قران ایشان در مثلثه دیگر افتد آنرا اعتبار نمیکنند
بدان سبب که اهل این صنف آنرا قران مسترقه میخوانند
و از اعداد قرانات ماضیه نمیشمرند **اما قران نحسین** در
هر سی سال یکبار واقع شود و این بغایت وضعی ناپسندیده
است بدان واسطه که هر دو در سرطان بدحالند و نامقبول
که یکی در هبوط است و یکی در وبال و هر نحسی نحسی که مبتلا شود
اثر فساد ایشان وقتی ظاهر شود که ضعیف باشد و ازینجاست
که گفته اند که نحس بهر حال مار دم زده ماند و نحس مقبول
بکوک آموخته و نیز بدان سبب اثر این قران از قرانات
نحسین در دیگر بروج بیشتر است که طالع سال عالم سرطان
می نهند و این کواکب در زیر برج بدحالند هر آینه نحوست
بیشتر بظهور رسد و اگر این قران قریب بقران علویین
یا تحویل سال یا انتقال دولت واقع شود در عالم مستعد
فتنه

فتنه شده باشد انواع خرابی و ظلم و تعدی و تغیرات
در امور عالم واقع شود و خلایق از غم خویش تنگ
باشند و زندگانی بر ایشان دشوار شود و مردم
شریر و بدنفس و قطاع الطریق زیادتی جویند و
خرابی تمام کنند خاصه در حوالی عراق عجم و زعم بعضی
از احکامیان آنست که قران نحسین دلالت بر
نحوست تمام کند چرا که هر یک از ایشان نحسند و
چون مجتمع میشوند نحوست مضاعف میشود و از
برای آنکه ضدین باشند و طبیعت ایشان یکی از اجتماع
ایشان غلبه طبیعت لازم آید و فعل خاصیت ایشان
زیاده شود مثل مقدار آتش که اگر همان قدر آتش اضافه
کنند قوت احتراق غلبه کند و اگر حکما برانند که قران
نحسین متضمن سعادتست از جهت آنکه ایشان ممازج
یکدیگر میشوند بکیفیت خاص که خاصیت هر یک خلاف
خاصیت کوکبی دیگر است چه هر کوکبی را دو طبیعت است

دو چیز که یک جنس باشند ضدین

است از گرمی و سردی و تری و خشکی یکی لازم آن
کوکب که بحسب بودن در بروج و ارباع و حدود و صعود
و هبوط در فلک اوج و تشریق و تغریب فی الجمله تغیر میابد
و یکی دیگر مطلقا متغیر میشود چنانچه طبیعت زحل که سرد و خشک
است سردی لازم اوست و بحسب مواضع کم و زیاد میشود
اما خشکی متبدل میشود بتری هرگاه که در برج و حد کوکب رطب
باشد و شرقی و هابط در فلک اوج پس زحل و مریخ که مخالفند
در طبیعت هرگاه که مقترن شوند بدو کیفیت مختلف یکی سرد
و تر و یکی گرم و خشک بواسطه مصاحبت از خاصیت هر
یک چیزی منکسر میشود و افراط طبیعت نمی ماند در منزل ان باشند
و صلاح اما صلاح بعد از فساد چرا که فساد از دو حال بیرون
نیست یا بسبب استحاله مطلق است و معدوم شدن
و این نحوست محض است یا بسبب معموری بوجه احسن و
این کمال سعادتست **اما قران سعدین مشتری و زهره** در حوالی دوازده سال
یکنوبت اتفاق افتد و این بهترین قرانهاست چه هر دو سعد

در حوت

در حوت میتوانند زیرا که یکی را خانه است و یکی را شرف
و اگر این قران نزدیک سال یا بانتقال دور و فصل
دور یا انتقال دولتی تا آخر قرانی یا اول از قرانات — قرانی
علویین اتفاق افتد دلیل راحت و آسایش خلایق
باشد و عدل پادشاه و امن و فراخی و حکام را در قران
سعدین در حوت مبالغه است در سعادت دولتها
و زیادت نعمتها در احتراق کواکب فساد کارهای عالم سفلی
چرا که حال کواکب در احتراق خلاف حال کواکب در مقارنات
رسد از آن جهت که در تحت الشعاع قوت کواکب بسیار ضعیف
میشود و از همه در برج ضعیف تر را هیچ قوت نمیماند و قرا
ایشان باطل میشود و از همه در برج ضعیف تر قمر و زهره است
از همه قوی عطارد و مریخ و زحل و مشتری میانه و شمس را
از زحل ضرر بیشتر میرسد که از مریخ با وجود آنکه هر دو نحس اند
اما رجعت مریخ در برج عقرب که طالع عزلت و تجربه یافته
اند که بهر وقت که مریخ در عقرب راجع شده است اندک

ذللی باسلام راه یافته ودانستن این از استخراج تقویم هر
سال معلوم میشود وقاعده مضبوط ندارد واین فقیر قلیل
البضاعه اکثر دلایل مذکوره را ملاحظه کرده واستخراج نمود
احکام را بدان مرتب ساخت امید که بصدق وصواب
مقرون باشد واز سهو وخطا مامون بحق النبی وآله الاکرام و
اولاده العظام ودرین مختصر اوقات را بتاریخ عرب که مشهور
است حواله کرده میشود چنانکه مذکور خواهد شد هر چند درین
تاریخ یک روز یا دو روز تفاوت ممکن است بسبب رویت
هلال که در بعضی بلاد بینند و در بعضی نبینند وهمچنین بتاریخ جلالی
ویزدجردی که اگر در بعضی اوقات در تاریخ عرب دو روز یا
تفاوت پیدا شود بر سهو حمل نکنند واین مختصر را جامع القرانات
نام کردیم **فصل** استادان قادر وحکماء ماهر پیش ازما در
کلیات امور عالم سخنان گفته اند ورسالها پرداخته اند و
احکام نوشته چون جاماسب وخراس وخازنی ومحمد بن
نجیب الطوسی وغیر ایشان اما احکامی که جاماسب نوشته در

انجا

انجا جناب طوالع وتواریخ نیست که جاماسب نوشته
ودلایل نجومی بر نوبیان کرده اما خراس قرانات مثلثه
خاکی احکام از ابتدای شهور سنه ثمان وثلثین واربعمائه
هلالیه قریب بدویست سال قران ترتیبی دارد واما خازنی
عهد سلجوقیان را احکام کرده قریب بصد وشصت سال
وهر سال را طالع واداء استخراج نموده واحکام بدان
نوشته ومحمد نجیب الطوسی از ابتدای سنه ثمان وتسعین
وستمائه هجریه تا سنه تسع وتسعمائه همه قرانات مثلثه هوائی
وچهار قران از مثلثه مائی احکام نموده وانواع حادثات
وتغیرات وخرابی وتلف خلایق بقران پنجم حواله نموده
بود ما بدان رسیدیم دیناری ده دینار از قوة بفعل آید
چنان بود که در عراق وفارس وکرمان وخراسان وسمر
قند وتبریز ومصر وشام وارمنیه وزمین هند تغیرات کلی
واقع شد خاصه در امر سلطنت که در تفصیل آن طول دارد
وسرگذشت گویند وتنگی وگرانی وقحطی وسعت وفوت

و غارت و خرابی بلاد و عمارات باغات و غنوات و
ظلم و ستم و قتل و کشش بظهور رسد و ملوک اطراف و جوانب
در ملک یکدیگر طمع میکردند و حربها و تاخت و تالان از قوت
بفعل آمد و از جانب فرنگ جمعی دخل در زمین هند و دریا
بار نمودند و بر موز و بعضی بلاد در تحت تصرف در آوردند
و بعضی از اهل اسلام را بدین و مذهب خود در آوردند و
حکیم مذکور در آخر رساله آورده که در مثلثه مائی یازده نوبت
قران خواهد شد بعضی مشرق و بعضی ثابت و نوبت قران
علویین بمثلثه آتشی رسد باول حمل و این را قران عظمی
خوانند و دوران نزدیکی در شهور سنه الف و ثمانین دور
زحل میرسد و ممکن که عالم از سر طراوتی دیگر گیرد و خلقی از نو
پدید آیند و طبع و خوی و زندگانی و لباس و غذا و قوت
و قامت و هیات دیگرگون شود و عمرهای طولانی بود
و این کمینه از قران ششم که در مثلثه مائی واقع میشود در برج
حوت در سال سنه ثمانین و تسعمایه هجریه تا سال سنه الف

و اربع

و اربع عشر و مایه بلا الیه هجریه در مدت یکصد و هشتاد و چهار
سال قرانات هر مثلثه مائیه و چند قران از مثلثه ناریه و
قرانات نحسین در سرطان که در مدت مذکور واقع میشود
عمل کرده بزیج جدید الغ بیگی و زایچه طالع سال قران ثبت
نموده و کواکب سبعه سیاره با دیگر دلایل مرقوم کرده در
وقت تحویل سال قران و وقت قران و تعیین آن بتاریخ
عربی و جلالی و یزدجردی نموده تا هر کس بقدر قابلیت
و دانش از ان استنباط احکام نماید و اگر سهوی و غلطی که
لازمه انسانست واقع شده باشد بسهولت بر ان اطلاع
یابند قلم عفو بر ان کشند و قران دهم از مثلثه مائیه در درجه
دهم قوس واقع خواهد شد و قران یازدهم در دوازدهم
برج اسد و این دو قران بمذهب آن فاضل قران
مشرقه باشد و بعد از ان انتقال قران از مثلثه مائی
بمثلثه آتشی شود و باول دقیقه حمل که قران عظمی است
چنانچه مذهب اوست و قران علویین : امره

زیج مذکور و زیج خانی در شهور سنه الف و اثنی و خمسین
هجریه در عمل در آید در درجه بیست و هشتم برج حوت
واقع میشود و میتواند بود که این قران قران عظمی باشد و تفاوت
بواسطه زیج باشد و آن فاضل ضبط قرانات بامر اوسط
کرده باشد چنانکه مذهب اهل این فن است و مدت
قران وسطی و کبری تمام شده باشد و نوبت بقران
عظمی رسیده باشد و میتواند بود که این قران از جمله قران
مثلثه مائی باشد چون در مثلثه بحسب تقویم گاهی نه نوبت
قران میکنند و ده نوبت . . و یازده نوبت ازین
بیشتر و کمتر و بامر اوسط دوازده قران میکنند یا سیزده
قران ازین بیش و کم نه بحسب تقویم قران سیزدهم انتقال
از مثلثه مائی بمثلثه آتشی شد دوازده و شهور سنه الف و اربع
و سبعین هجریه است و بموافقه زیج مذکور بعمل در آید قران
در شب سه شنبه ماه ربیع الاول سنه مذکوره موافق نهم
آبان ماه جلالی ملکشاهیه در چهاردهم درجه برج قوس واقع
میشود

و دوازده نوبت صح

میشود و بنابرین احتمال این کبری باشد و ابتدا از برج قوس
و ممکن که در مثلثه مائی بحسب تقویم نه قران واقع شود
و بعد از ان انتقال بمثلثه آتشی کنند و ابتدا از قوس باشد
چنانچه مذکور شد و قران کبری باشد و قرانی که در اواخر
برج حوت واقع میشود قران مشترکه باشد نه قران عظمی
اینست احتمالات بحسب اعمال و هو اعلم بحقایق الامور

قران صح

فصل امور سیاسی از اسباب ضروریست چنانچه
در کتب آلهی مذکور شده و از نتایج طبیعی مشهور گشته
پس باری تعالی گروهی را فراهم نیاورد اگرچه اندکی
باشد بی سروری و بی سپهسالاری برای اقامت و ضبط
عالم و در اقامت سیاست هر کس که رئیس و پیشوای
قومی باشد او را صاحب دولت گویند و هیچ شهر و ولایتی
بی سر نباشد چگونه ناحیتی یا اقلیمی از اقالیم را ممکن گردد
که بی صاحب دولت بود یا نایب او و لیکن چون
این عالم کون و فساد است یکی می آید و دیگری میرود

پس هیچ دولت قایم نشود بزوال دیگری و منجمان
ظهور دولت آینده و فنا صاحب دولت گذشته بقرانات
مذکوره امر فرموده حواله نموده اند و سخنان گفته اند و انکه
بعضی از افاضل مدار و دانشمندان ذوی الاقدار که
هریک نادر زمان بوده اند و هستند نفی این علم شریف
نموده اند و هریک دلیل برهانی آورده اند از الجمله
آنست که در شهر رجب سنه هجریه شش کوکب در برج میزان
جمع آمده اند و منجمان آن زمان که انوری شاعر یکی از
ایشانست بطوفان باد حکم کرده اند و وقت قران بر
منارها مواضع مرتفعه چراغها افروخته اند و چنان باد
نیامده که یکی از ان را منطفی سازد و در بعضی ولایات که
پیوسته بادی آمده در ان زمان باد نوزیده و انکه قرانی
که در سرطان واقع شده و در سنه نهصد و نه هجریه بعضی از
منجمان حکم بطوفان آب کرده بودند و این بهتان محضست
که چون این حکم که برج سرطان ضعیفترین بروج بارانیست

وکواکب

وکواکب بارانی در و جمع شده بودند و لازم نیست که
اثر قران و غیره در وقت قران یا در حوالی آن از
قوت بفعل آید و گفته اند که اثر کواکب علوی بعد از
امتزاج ظاهر شود چه افلاک ایشان از این عالم دور
تراست و اثر کواکب سفلی زودتر ظاهر شود و انچه بتجربه
معلوم شده آنست که احوال همه کواکب پیش از امتزاج
بظهور میرسد و ابوالمحامد غزنوی در تودی در کتاب
آورده که زحل از پیش اثر و تأثیر نیست و تجربه بر قول او
دالست و حادثهائی که در عالم واقع شود بعضی پیش از
امتزاج بوده و بعضی بعد از امتزاج و نیز مقررست و تجربه
دالست بر انکه وضعی که دیر دیر واقع میشود مثل قران
اکبر و اعظم و اوسط و اجتماع کواکب در برج واحد گاه
هست که اثر ایشان بعد از امتزاج بمدت مدید از قوة
بفعل می آید مثل قرانی که دال بوده بر طوفان باد باشد
که برج بادیست و خرابی بواسطه طوفان باشد میباید

که تغیرات وخرابی وتفرقه ظاهر شود در عالم بواسطه
باد با امریکه طبع او موافق باد باشد مثل خون که گرم و تر
است و باد گرم و تر در تواریخ مذکور است که در زمان
که هلاکوخان بجانب خراسان و عراق و تبریز آمده بود
بعد از اجتماع کواکب بوده در برج میزان وخرابی بسیار واقع
شد و در اکثر اقالیم خاصه بلاد مذکور قتل وکشتن بسیار واقع
شد از خداوندان بیرون وخلق بسیار کشته شده اند چنانکه
بسیار از مواضع بواسطه عدم خلق خراب وویران شده
وهنوز خراب وویرانست وبعمارت در نیامده ونیز اگر
علوم نجوم فروع واصول او از احکام وترتیب زیجات
وعلم هیات باطل بودی واعتباری نداشتی از علمای
متقدمین ومتاخرین که در جمیع بلاد مفتخر بوده اند ویگانه دوران
و وحید عصر وزمان در جمیع علوم معقول ومنقول نادره
جهان در مدت مدید وعهد بعید اوقات خود صرف علوم
مذکور ننموده بودند وخراج چندین سال ممالک خرج رصد
بستن

بستن نکردندی بیهیچ وفایده ونیز بجز وانکه منجمی که عامی
باشد وسوا امر حسابی که بیرون آوردن تقویم
از زیج چیزی دیگر بدست نیاورده باشد وندانده واز
روی نادانی احکامی نویسد وبرواز دکه همه یا اکثر موافق
نیاید نفی علم شریف چنین کردن از عقل عقلا دور باشد
ونیز علم احکام نجوم از علوم ظنی است بعد از انکه یکینه
او رسیده باشند احتمال صدق وکذب دارد پس اگر
علوم نجوم بدین واسطه اعتبار نداشته باشد پس هر
علمی که از جمله ظنیات گاشند معتبر نباشد مثل طب وغیر
آن وانکه انبیا علیه السلام نفی این علم فرموده اند بدان
واسطه بوده که دران زمان وبعضی از ازمنه افلاک وانجم ... دیگر هم
واوضاع را ایشان علت غائی ... میدانستند نه الت و
اسباب که فی الحقیقه اسبابند و انان که ایشان را عالم
اسباب نباشد نفرات مردم جهتی نداشته اند چه وقت
میان انکه جمع عالم وجاهل میگویند که آتش ونان پخته شده

وجهاز و سایر اعمال و افعال که از خارج صح

بواسطه آتش وهمه وطباخ ها صا درمیشود وبهمین دستور است
و آنکه بعضی علما گویند که افلاک وانجم واوضاع ایشان سبب
ظهور وجود اشیا معینت در عالم کون وفساد بواسطه
این ممنوعست وغیر آن پسندیده ومستحسن عالیا که هر کس را
این عقیده باشد مخالف شرع نخواهد بود بعد از تمهید این
مقدمات شروع کنیم در اعمال قرانات واحکام آن وطلب
کنیم توفیق اتمام آن از باری تعالی **فصل** پیش از آنکه
شروع کنیم در اعمال قرانات واحکام آن وزایچه طالع
دور چهاردهم وفصل سیم از دور چهاردهم وزایچه طالع
سال قران وسطی عقربی که در سنه هشتصد وبیست وهفت
هجریه اتفاق افتاده ثبت کنیم که در احکام قرانات بعد از این
مکتوب خواهد شد بدان محتاج خواهیم شد والله اعلم

معتبر صح

دایره زایچه

زایچه طالع دور چهاردهم می‌گردد — زایچه طالع دور سوم فصل مذکور است

زحل — الشمس — القمر — المشتری — عطارد

فصل بطلمیوس حکیم آورده باین عبارت که انظر
الی موضع القران الاصغر من طالع السنة التی یکون
فیها فبمقدار ما یکون بینه وبین البروج یکون سنون الی
اعظم ما یکون فیه در وقت وصول مرکز جرم نیر اعظم

بمجازات نقطه اعتدال ربیعی اعنی اول دقیقه که حمل
مبدا سال شمسی طبیعت بعد از گذشتن ۲ ر از شب
پنجشنبه ۲۶ ماه ربیع الاخر ۹۲۹ سنه موافق مردار ماه قدیم
۸۹۳ سنه یزدجردیه ملاحق اول فروردین ماه جلالی ۴۴۵ سنه
ملکشاهیه و در تاریخ مذکور مدت نود و نه سال گذشته از
قران وسطی در برج عقرب و نوزده سال تمام گذشته
از قران نحسین در سرطان وانتهاء جزو قران وسطی در
عقرب رسیده در برج جدی سالخداه کوکب زحل وانتها
طالع سالش رسیده برج قوس سالخدا کوکب مشتری صاحب
دور کوکب آفتاب وطالع سال عالم بافق قبة الارض که
طالع قران میدارند بحسب مؤامره زیج الغ بیکی برج عقرب
۵ اکد عاشرش برج اسد یدلج مستولی بر درجه طالع کوکب
مریخ و بر درجه عاشر کوکب آفتاب مبین در صورت طالع
کوکب مشتری و مریخ سوه در عاشر و مقابل زحل و آفتاب سوه به
در پنجم بتدلیس قمر و مشتری لعد و تسویه در چهارم بتدلیس عطارد

وذنب

و ذنب وکید در یازدهم با سهم الغیب و سهم الحرث
ثانی در دهم و سهم الحرب اول در دویم و سهم السعادة در
سوم و سهم الملک والسلطان در هشتم تا دیگر دلایل و شغل
جانکه درین زایچه ثبت افتاد وهو اعلم بحقایق الامور

زایچه طالع سال العالم فی قبة الارض وهو طالع الاوان العلوی فی حوت

رطکد

المشتری

زحل

شمس عطارد

اطکد

از حکم متعهد بر رتابی و اراده یزدانی بموجب محاسبه
زیج کورکانی قران مشتری و زحل واقع میشود در سلطان بصبح

دوشنبه ۲۵ شهر ربیع الاول سنه ۹۴۳ هجریه موافق ۲۷
بهمنماه جلالی سنه ۴۵۵ ملکشاهیه در برج حوت ط لو که زهره
است در ساعت هشتم زحل و مشتری در نطاق دویم اوج
اما مشتری در و اقرب بحضیض و هر دو در نطاق چهارم
تدویری قریب بذروه تدویر اما مشتری اقرب و عرض
هر دو جنوبی اما عرض زحل بیشتر و هر دو نیست با وضع
طالع سال در نصف هابط و نفلک مستقیم در نصف صاعد
درجات اثیر آفتاب پس کوکب مشتری درین قران نسبت
با فلک تدویر مستعلی باشد و نسبت با فلک خارج
مرکز مستعلی زحل و مستولی بر حیز و قران کوکب
مشتری و بعد از قران مذکور پنج روز تقریبا قران
نحسین در همان برج مستعلی زحل و قریب شش
سالی دور قران مریخ و مشتری در همان برج مستعلی
هم مشتری و بعد از قران سعدین قریب پنج روز
قران زهره و مریخ در برج مذکور مستعلی زهره دو روز

قران

قران عطارد و زهره در برج مذکور در وقت سعدین
سوی قمر باقی در برج حوت چنانچه اجتماع سته
باشد در برج مذکور اگر نزدیک بهم و اصحاب احکام
بر آنند که اجتماع هفت کوکب در یکدرجه سبب
شری عظیم باشد چنانکه سالهای دراز از آن نحس
گویند و تاریخ سازند از دو وجه یکی آنکه شش کوکب
بیکدرجه محترق شوند و دیگر آنکه نحس بر دو سعد غالب
آیند و نحوست نحسین ظاهر است و نیرین بحرم نحس
اند و عطارد دهر مزاج که غالب بیند آن مزاج گیرد و این
نوع اجتماع از نوادر است اما درین اجتماع که یاد کرده
دیم چهار کوکب قریب بهم آید دو سعد و دو نحس
و قوة سعدین درین برج از قوة نحسین اغلبست با دیگر
دلایل و شواهد از امتزاج طبیعه و قوت و ضعف
و قوة کواکب از اتصال و انصراف و دفع تدبیر
و قابل تدبیر و افکار و جمع نور و منع و اعراض و امثال

ونقل نور ونعت ومکافات واستیلا وحصار ومحبت
وعداوت وازبودن درحدود ووجوه اثنی عشریات
ونسبت باوضع طالع سال وفلک مستقیم وطالع وقت
قران وغیر ذلک دلیل است والله اعلم بدانکه صاحب
این قران جاه ورفعت ومنزلت وشوکتش بدرجه
اعلی رسد چنانکه حکم وفرمان او دراکثر بلاد منتشر شود و
نیکنامی وعدالت ورعیت پروری وصفحه روزگار را
ازظلم وتعدی وبدعت وناراستی پاک سازد وبغایت
عاقل ورحیم دل وصاحب تدبیر بود ودر جهانگیری وآبا
دانی ومعموری ازو بساختن عمارتهای عالی میل تمام
داشته ومملکت ودولت او روز بروز در ترقی باشد
ودر تسخیر بلاد ودفع اعدا ومخالف سعی بجد فرماید وحیلها
سازد وکار این صاحب دولت بمرتبه اوج ورفعت گیرد
که سالهای بسیار وقرنهای بیشمار ازان سخن گویند و[illegible]
سازند وصحبت اکابر واشراف وسادات بزرگ وعلما
وفضلا

وفضلا وارباب تقوی وفقها وزهاد واهل هنر مایل باشند
ورعایت ومراقبت ایشان برخود لازم شمرند واحوال
جماعت مذکوره بغایت خوب گذرد و [illegible] ازفیض وکرم دولت
بیرون آیند ودست قضاة وعلما وارباب شرع قوی
گردد وشرع را رواج تمام دهند وازپیش برند وجهال
ومفسدان ومردم سفله وشریران خوار وذلیل گردند
وبعضی ازمیانه برخیزند وهمگی همت صاحب دولت
مصروف باشد بآبادانی ومعموری بلاد وتسخیر مملکت
وتعمیر قلاع وسور بلده وابواب البر را حرمت داری
نمایند وبقاع الخیرات ومساجد ومدارس ورباطات
معمور گردانند وعمارات عالیه در زمان دولت او
طرح اندازند وباتمام رسانند وتزیین فرمایند واعوان
وانصار وامرا ووزرا وهرکس که در زمان قران مذکور
ظهور کند بغایت منصف وعادل وزیرک وممیز وامین
وصادق القول باشد وخیرخواه مردم وسلیم القلب

و با خلاق حسنه و افعال پسندیده مایل بود و صلاح و سداد
و تقوی دوست دارد و خلایق در ظل دولت ایشان
آسوده و فارغ البال باشند و امن و ایمنی و فراخی
و ارزانی شیوع پیدا کند و ابرار ظهور نمایند و اشرار
منکوب شوند و از همه بابی ارباب فضل و اهل هنر پدید
آید و مردم اکثر مایل باشند بخیرات و طاعات و صدقات
و زراعت و آبادانی و معموری و رواج دین و مذهب
و کارهای اخروی و حسن اعتقاد و امر معروف و نهی
از منکر و هرچه سبب سعادت آخرت باشد و موجب
رستگاری شود و علم اخلاق سنة و فجور و فسوق رو در
تنزل نهد و در میان ملوک و سلاطین و امرا و سرهنگان
و سپهسالاران مصالحت پیدا شود و از خرابی و ویرانی
و ظلم و تعدی و اجب مو لاف دست کشند و طمع
زیادتی فرو گذارند و اولاد و فرزندان مقبول بسیار
بوجود آیند و ابدان مزمنه در بستر اوقات سالم باشند

و در اکثر

محمد رحیم [illegible]

و در اکثر بلاد مردم فرمان و شادان باشند و ضیافتها
کنند و مجلسها آرایند و در آن باب تکلفات نمایند
و رسوم قاعده روزگار گذشته بجای آورند و سورها
و عروسیها بسیار واقع شود خاصه در رستاق و اهل
حق بر اهل باطل فایق باشند و ارتفاعات و نباتات
و آنچه سبب سعادت دنیوی باشد مانند ناز و نعمت
و پاکیزگی و خوردن و آشامیدن و پوشیدن بسیار
باشد و بسهولت و آسانی سرانجام پذیرد و بیشتر
مردم روزگار را اتفاق بفراغت گذرانند و لباسهای
پاک باقیمت پوشند و زیب و زینت و عطریات بکار
دارند و باستماع سرودها و سازها و نوازندها و گشت
باغ و بوستان و نشستن با دوستان و جوانان و
خاتونان و هرچه در دنیا از آن تمتع گیرند و لذت یابند
و راغب باشند و پیروی کنند و امرا و سرهنگان و
ارباب دولت و اعیان سلطنت و مخالفان دور

ونزدیک نفاق وحیله وکید وشرارت وبدنفسی وحسد
درحوالی قران مذکور شعار خود سازند وفتور وقصور
مأمن مملکت وسلطنت وخیالهای فاسد پیش کیرند
وحال نه بینند ومال نه اندیشند واهل عالم را رنجانند وبریکدیگر
حسد برند وهریک بسر خود شیخی باشند وسرکشی نمایند وطاغی
وباغی کیرند وبعضی شهرها وولایتها را خراب وویران
سازند وزور وزیاتی وظلم وتعدی رزند ومردم حشم را
تاخت وتالان نمایند وقتلها وحربها انکیزند وشبیخون
آورند ودر عمارت حصار وقلعه کوشند وقدم از اطاعت
امر وفرمان صاحب قران بیرون نهند واسباب حرب
مقدم ومهیا سازند ومال رعایا وتجار واعیان بظلم متصرف
شوند وبقدر امکان درخرابی وناامنی وویرانی کوشند
امانزو داشراز این کروه پراندوه نماند وجهی از امرای
ذوی المقدار وعساکر نصرت شعار که در قدم سلطان
صاحب قران باشند در اطاعت وفرمانداری بجد
وساعی باشند

وساعی باشند ودمار از ایشان برآورند وبروجه احسن
صرف فرمایند وازان تمتع وبرخورداری یابند و
اغنیا ومردم دارنده وتجار بسیار پیدا شوند وبسهولت
واسانی اموال جمع واسباب آورند وآثار خیر از ایشان
ماند وسادات واشراف وقضات وعلما را حرمتی تمام
باشد ودر ترویج شرع مبین کوشند واز پیش برند ومطالعه
علوم وترویج مدارس سعی بلیغ نمایند وطلبه را دست
قوی دارند ورعایا واوساط الناس احوال خوب
کذرد واز عدل صاحب قران بهره کلی یابند وروز
کار را انباز ونعمت کذرانند ودست ارباب ظلم از
سر ایشان کوتاه شود واحتمال دارد که مدت قران
مذکور بعضی بلاد وشهرها وعمارتها بواسطه اب طاعون
وبیماری یا قتل وخونریزش خراب وویران شود
خاصه در حدود شمال چون صقلاب وولایت ترک و
حدود بلاد ساعون وجانب مغرب زمین وهندوستان

و مردم از جوانب پریشان احوال و تفرقه و حیرانی
و سرگردان کشند و در اکثر بلاد باران و سیلها مخرب
زمان کار آید خاصه در زمین بابل و مخالفت میان
ارمنیه و بابلیان بظهور رسد و اندوه ملک بابل و بیماری
مخوفه و روز و زیادتی جاه یکی از اولادش و تنگی طعام
دران حوالی و تفرقه مردم از ان مر و خوف و موت
ملک فارس و نشستن اولادش بر تخت سلطنت
و تغیرات در احوال عالم و تجاوز نمودن اهل روم از
مکان خویش و طمع در ملک دیگری نمودن خاصه
بجانب مشرق و مغرب و بابل و جمع آمدن لشکر مخوف
و ترس در دل ایشان بدین واسطه و ظهور عدو ملک
و ملت از جانب شمال و ترقی در مرتبه مردم فرومایه
و فتنه بارض موصل و ارزان . در ناحیه مغرب و مخالفت
میان ترک و اهل خراسان و ملال اهل فارس و مردم
اصفهان از عدو و مخالفت خاصه حکام و ارکان دولت

و تلف خلایق

و تلف خلایق از آلات حرب و اکثر تاثیرات
مذکور و خرابی مردم و تفرقه و حروب فتنه و تغیرات وبا
در اقلیم سوم واقع شود و بلادی که بجانب شمال افتاده
باشد و وزرا و علما و اکابر و اشراف و ارکان دولت
و اعیان سلطنت و امرا ذی شوکت و بعضی از
مراتب افتند و بعضی مراتب عالیه یابند و با یکدیگر
مخالفت و عداوت انگیزند و قصد یکدیگر کنند و در
خرابی کوشند اما آخر الامر تفرقه و فتنه بایمنی مبدل گردد
و مسافران و تجار از اطراف و جوانب متردد باشند
و راهها امن شود و دزدان و قطاع الطریق برطرف
شوند و شریران و بدنفسان از صفحه روزگار منعدم
گردند و میل صاحب دولت و اکثر مردم او بیشتر
بپوشیدن لباسی که برنگ سفیدی باشد یا سفیدی
که بسبزی زند یا بسرخی و رنگهای روشن و بپوشیدن
تکلفات بسیار جایز ندارند و بکسب اخلاق حسنه کوشند

وبی فکرها بر هیچ امر ننهند واز افعال سیئه واقوال کریهه
مجتنب باشند وبصحبت زنها وصبا واهل فضل ومشایخ
واهل تقوی میل نمایند واز جهال ومردم شریر دوری جویند
وباسب واشتر سواری کنند اما اشتر بیشتر نگاه دارند و
دین اسلام بغایت قوة گیرد وآتش پرستان بر
ظهور دین خود کوشند ومردم ملحد بسیار پیدا شوند
وبعضی گرفتار واکثر خلایق بدولت صاحب قران
بسهولت واسانی قرار گیرند ومطیع ومنقاد شوند و
آن نیز ببر قدرت وشجاعت ضبط مملکت کنند واهل
ومخالف او اگر مدت دیگری تلف شوند وممکن که صاحب
قران درجانب ربعی که میان مغرب وجنوب باشد
توطن اختیار کند یا درمیان مغرب وشمال وآثار حکومت
ونیکنامی او در طبرستان ومازندران وخراسان و
توابع آن وسمرقند وبخارا ومصر واسکندریه تا بحد یمن
وبحرین وبصره وسمنان وتبریز وروم وعراق وسواحل

وبعضی

وبعضی از هند وسند ومردم این بلاد ویمن بمرتبه عالی وجاه جلیله
رسند وجاه ودولت ومنزلت وحرمت یابند
واهل موصل وری وآمل وساری وحجاز وبردع
وکرمان وفارس وسلطانیه وسند وهند وخرا
سان وارمنیه وهمدان واصفهان وسیستان و
اردبیل وبغداد ومغرب زمین ازاین صاحب
قران شاکر وراضی باشند واز عدل وسویت و
راستی بهره ورایند ومردم اهل شمال وجنوب فتوحات
وملکی جویند وبمراد رسند وصاحب قران کهل باشد
یا جوان در سن وعقل بمرتبه کمال رسد ودولتش
قایم شود وسالهای بسیار روزگار را بناز ونعمت
گذرانند ودولتش مدت مدید بود وتغیرات در
احوال او کم راه یابد وتبدیل بقواعد او راه ندهند
وسالهای بسیار بناز ونعمت ودولت روزگار گذا
راند ودر سال پنجم یا نهم یا دهم ازین قران صاحب

دولت را انواع فتوحات میسر شود و بر اعدا و مخالف
مظفر و منصور گردد و دمار از ظالمان طاغی و باغی بر
آورده از خدعه و تفرقه بیرون آید و تحمل احوال آنکه
در زمان این قران اشیاء غریبه عجیبه بسیار از قوة بفعل
آید و ظهور و طریق مردم دگرگون شود و مغایرت و مخالف
از روی عدالت باشد و ظلم و تعدی که روی نماید اکثر
از روی سویت و راستی باشد و هو اعلم و احکم بحقایق
الامور **فصل** سعادت و دولت و کامرانی در آمدن
سال یکصد و یازده ناقصه شمسی از قران وسطی در برج عقرب
و سال دوازدهم از قران صغری ششم نوبت مثلثه
مائی واقع شده در برج حوت و حوت و انتها جزو قران
وسطی در عقرب رسیده برج جدی سالخوداه کوکب
زحل و انتها طالع سال قران مذکوره و ملت میرسند برج
قوس سالخوداه کوکب **مشتری** و انتهاء جزو قران صغری
در حوت میرسد برج دلو سالخوداه **زهره** و حلول نیر اعظم

بمحاذات

سرزا ... ع ... برای ... ملک

بمحاذات نقطه حمل اعتدال ربیعی بعد از گذشتن ۲
از روز چهارشنبه ۲۶ ماه شعبان المعظم سنه ۹۴۰ هجریه
موافق ۹ مرداد ماه قدیم سنه ۹۰۳ یزدجردیه مطابق
دورکیه جلالی سنه ملکشاهیه و طالع سال عالم
بافق الارض بحسب موامره زیج جدید الغ بیکی برج سرطان
کط عاشر برج حمل یط بدین صورت والله اعلم

الرأس له / کدم / ه ده / م العت...	زحل ه / ه کط	المریخ ال / ال / الکه / الزهره نو م ...
و ع له / اسهام طالع قران صغری		ع له / شمس
کده / ال / اسهام طالع قران وسطی ...	اسهام جزو قران وسطی / ط کط / المشتری ع ار	ه ده / عطارد / کدم / القمر له الذنب

مستولی و مبتز درین طالع کوکب افتاب و بر عاشر نیز
مستولی افتاب و از جرم تربیع منصرف و زحل در
طالع و مشتری در سابع از مقابله زحل منصرف نشده و
درین سال قران تخمیس در سرطان روز پنجشنبه ۱۸

زایچه طالع سال العالم ... قران التخمیس

شهر شوال سنه ۹۴۵ هجریه موافق ۲۱ اردیبهشتماه جلالی
سنه ۴۵۶ ملکشاهیه گذشته از روز مذکور ره زحل در نطاق
سوم اوجی قریب بحضیض و مریخ در نطاق اول اوج
نزدیک با وج و هر دو در نطاق چهارم تدویری اما زحل
به بیت و دو دقیقه پس ازین دو کوکب هر یک بوجهی
مستعلی باشد و درین سال و طالع سال اسد برج میزان
بدرجه نوزدهم سعدین درین سال و سایر دلایل
و شواهد دلیلست والله اعلم درین سال

زایچه طالع الوقت قران النحسین فی السرطان

الرأس ا ر ه	زحل ک المریخ کا ۷۹۲	المشتری ر عطارد ط الزهره
و رم		الشمس ٤ رم
۲ الف ر ۲ القمر	ط ی	ا ح المشتری - الدسا

درین سال بر اضطراب حال امرا و حکام و ارکان
دولت و اعیان سلطنت و وزرا و کتاب و مستو
فیان و ملوک و سلاطین و مصادره توانگران و ظهور
فتنه بزرگ و حرکت سپاه و جمع آمدن لشکری و گرفتاری
ارباب قلاع و مردم صحرانشین و خروج مدعیان و
مخالفان و تاخت و تالان و تغلب دزدان
و شریران و دست برآوردن دزدان و عداوات
(margin: و راه زنان ص)
و مخالفت میان قضات و علما و ارباب زهد و تقوی
و پریشانی ایشان و حیرانی تجار و سوداگران و اهل
بازار و عوام الناس و دست تنگی خلایق و تفرقه
حال رعایا و عجزه از ظلم و تعدی و بعضی از وطن مألوف
فرار نمایند و انواع پریشانی کشند و عزت طعام خاصه
در عراق و فارس و عداوت میان اکثر ناس و
تلف مردم از وبا و طاعون و خرابی بعضی بلاد و
نقصان مزروعات از معرش و ملخ و قوت و نفرت

سلطان صاحب قران و امرا و حکام و ارکان دولت
و سرهنگان و غالب آمدن بر اعدا و مخالف و در ضبط
ملک و مملکت ساعی باشند و در رفع اعدا و مخالف
تدبیرات صایب بکار دارند و دفع و رفع ایشان
نمایند و محاربه و مقاتله میان ارمنیه و عرب بظهور
رسد و مردم فارس و عراق از جانب اعدا و مخالف
اندوه گشند و تنزل مرتبه اکابر و اشراف و ترقی مرتبه
دونان و سفله و اهل اقلیم چهارم تقلب و زیادتی نمایند
و قدم از دایره خویش بیرون نهند و زیادتی جویند
و لشکر گرد آوری کنند و مردم بلاد کشمیر و چین و بدخشان
و ختن و بلخ و زمین خراسان و مازندران و قزوین
و همدان و بیت المقدس و قاهره تا دریای مغرب
روزگار را بموجب مدعی گذرانند و از تشویش و تفرقه
سالم باشند و از آفات محفوظ باشند و خرابی و تاخت
و تالان و در ارمنیه صغری و بابل و بعضی از فارس بظهور
رسد

رسد و مزروعات و نباتات از موش و ملخ نقصان
پذیرد و سران سپاه بعضی هلاک شوند و مردم افریقیه
و بربر زمین و بعضی از زمین و بغداد و گشن و بحرین
و روم و ارمنیه کبری و صقلاب پریشانیها کشند و تفرقه
برند و اهل مکه معظمه و مدینه رسول صلی الله علیه و آله از
ملال خالی نباشند و انگ قتار از جانب سلطان و انکه فساد
عادل باشد از وزرا و کتاب و عمال و ارباب
فضل و اهل تقوی بعضی در مرتبه ترقی کنند و بعضی از مرتبه
افتند و پریشانی کلی کشند و خلایق از کثرت امر معروف
تنگ آیند و نرخیها و گندم و برنج و نخود و کنجد و سیب
و انار و قلعی و الماس و طلا بسیار تلف شود و خوار
و بی اعتبار بود و بعد از آن اکثر اجناس مذکور عزیز
الوجود شوند و بیماریها مانند سکته و خفقان و مفاصل
و درد معده در میان مردم شیوع پیدا کنند و گاو و گوسفند
و شتر بسیار تلف شوند و اتراک طمع و ران نمایند و رز

وسیم برند و مردم نصاری و پریشانی کشند و از جانب
مخالف تفرقه برند و متوطنه اقلیم دوم احوال ایشان خوب
گذرد و از عدل پادشاه بهره برند و با آبادانی و معموری سایر
باشند و صاحب قران خوف جاه و رفعت و دولتش
بیفزاید و مملکت افزون شود و خزانه و لشکر معمور گردند
و اموال و اسباب سلطان جمع آورند و در تهیه اسباب عز
و گرد آوردن عساکر مجد باشند و بر اعدا و مخالف غالب
آیند و اگر محاربه و مقاتله واقع شود فیروز بیرون آیند
درباره رعایا و عجزه التفات فرمایند و بعدل و معموری
و رعیت پروری کوشند و اندک اضطرابی که در صفحه روز
کار بظهور رسیده باشد زود برطرف شود و امن و ایمنی
پیدا شود و مداومت سرکشی و مخالفت از میان برخیزد
و خلایق مرفه باشند و ملوک و سلاطین خراسان و مملکت
چین و مازندران و بغداد و قزوین و همدان و رقه و بیت
المقدس و مغرب زمین احوال خوب گذرانند و در صدد نیک
نامی باشند

نامی باشند و در معموری و آبادانی کوشند و طمع در مملکت
دیگری کنند و ممکن که بعضی ملک را در تحت و تصرف در
آورند و از مشاهیر بعضی جامه فنا در پوشند
وهو اعلم و احکم **فصل** در بفتح و فیروزی
و اقبال در آمدن سال یکصد و یکم تا قصه شمسی از
قران وسطی در برج عقرب و سال اول از قران
صغری هفتم نوبت که در مثلثه مائی واقع میشود در
برج عقرب و سال یازدهم تا قصه شمسی از قران نحسین
در برج سرطان و انتها جزو قران وسطی ببرج عقرب
و سالخداه کوکب **مریخ** و انتها طالع سال قران مذ
کور و ملت رسیده ببرج میزان سالخداه کوکب **زهره**
و انتها طالع سالش هم در برج مذکور و حلول نیر اعظم
بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضای **کب**
از شب سه شنبه **۱۷** شهر ذی حجه الحرام سنه **۹۵**
هجریه موافق اول فروردینماه جلالی سنه ملکشاهیه

زهره

ملاحق ۱۳ مرداد ماه قدیم سنه ۹۱۳ یزدجردیه طالع سال
عالم بوسط معموره عالم که انرا قبة الارض خوانند بحسب
لومره زیج جدید الغ بیک برج قوس یه کـ و عاشر برج
سنبله طا بدین صورت — زایچه طالع الوقت ... سنه ۹۵۱

الزهرة الاول ند / ط مه / الراس / ح مم / الزهرة ه لد	زحل المشتری المریخ / ۲ ز الد	السهم ... ولادة الاعلی / اسهم طالع قران سلطونة
یا ط ا		ه ط ا
الشمس / العطارد / اسهم قران طالع سال	م العسد لد / - ز الد	الراس / الذنب / ح مه

صاحب و مستولی بر درجه طالع کوکب مشتری و بر
درجه عاشر هم کوکب مشتری و مسن در صورت طالع
هم کوکب مشتری و زحل و مریخ در اثر ان شریک او
و مریخ از قران ایشان منصرف شده و قمر و زهره تبدیس
ایشان و صاحب عاشر بصد دو سوم درپنجم تعین

تثلیث مریخ و سهم الحرین تثلیث یکدیگر قمر تسدیس
نحسین و مشتری و سهم الحب اولی و مقارن زهره
و در روز سه شنبه آخر ماه جمادی الاخر سنه ۹۵۱ هجریه
موافق ۱۱ مهر ماه جلالی سنه ۴۶۶ ملکشاهیه بعد از
یازده ساعت قران علویین است در برج عقرب
۷ - که حد زحل است و او در نطاق چهارم اوجی
تدویری و کوکب مشتری در نطاق دوم اوجی و نطاق
چهارم تدویری اما زحل اقرب بذروه تدویر و عرض
هر دو شمالی اما عرض زحل اکر است مستعلی درین قران
زحل باشد و نیرین و سفلیین در اوایل برج میزان و
علویین و ... یکسال بجرم قران در بعضی اوقات در
برج قوس و در بعضی اوقات در برج عقرب و مریخ
بعقده راس متوجه نقط خویش در دوم طالع سال قران
و وقت قران و طالع سال قران و وقت قران برج قوس
و عطارد و محترق و زهره و تحت الشعاع و تسدیس سعدین

- از ... قطع و مریخ تسدیس
... و اجتماع ... سفلیین ...

درحوالی قران با دیگر دلایل وشواهد دلیلیست والله اعلم

بدانکه درحوالی این قران صاحب دولتی ذی شوکت عظیم
قدر شجاع که در سن کمال وکهولت رسیده باشد ومعتدل
قامت با وجاهت کرد روی زنکش مایل بود برخی ظهور کند
که ذکر خیرش در اکثر بلاد بر زبان خلایق جاری شود و
قیام دولت وضبط مملکت وجهان داری بقتل وخونریزش
وشمشیر باشد ومصرف ودغدغه از اهل شرف بفعل آید ومردم
جنوب تغلب وزیادتی حق نبد د قوت کیرند وکار مردم
شمال اوج کیرد واز صاحب قران ونوایب او عدل وظلم
وخیر وشر وفساد درهم بظهور رسد ودرحوالی قران مخا
لفان وطاغیان از اطراف وجوانب بحرکت درآیند وظلم
وتالان وضبط قلاع ومحاصره آن وآمد شد لشکری واندو
رعایا ومزارعان وارباب خاندان قدیم بظهور رود در
سال دوم ازین قران از اعدا ومخالف وطاغی وباغی
مضرت وپریشانی از قوه بفعل آید واز مردم شمال وجنوب

وتعدی وخرابی وتنگی وحرب ومقاتله وتاخت

حرب وتفرقه

حرب وتفرقه بیشتر باشد ودر سال دوازدهم دولت
صاحب قران بکمال رسد وزنان امر وفرمانش طولانی
باشد وسخن در دین ومذهب وشریعت کویند ودر ترویج
شریعت وواسعی وجد نمایند اما آثار آن کم بظهور رسد و
ملوک وسلاطین وامرا دغدغه کشند وحرکت وتردد
اطراف وجوانب جهة دفع مخالف واکثر فیروز باز
کردند ودر زمین افریخ فتنه بزرک ظاهر کردد ودرمیان
خلایق درد چشم وسعال وزکام وذات الجنب و
سکته وامراض قلب وتب صبیان وموت زنان شیوع
پیدا کند وحال خلایق رو بفساد وکذب ودروغ وفسق
وفجور وفقر وفاقه وجور وظلم از اندازه بیرون وسلطان
ذی شوکت بنواحی مشرق جامه فنا درپوشد وبدین واسطه
حیرانی خلایق وخرابی بلاد وپریشانی وخوف از
قوه بفعل آید وسفک دما ومقاتله ومحاربه در اقلیم
رابع وخروج مدعیان وتعدی وزیادتی ایشان وامرا

وحکام وسوان سپاه ورؤسان وکتاب وعمال بر
فقرا وعجزه وبودن طواعین در بلاد قاتله ومباحثه و
معارضه میان اکثر مردم وانتقال بعضی از اوطان
بی اختیار از غایت اضطراب وبی رونقی بازارها و
آمدن وملال مردم بازاري خاصه در اقلیم اول وتغیرات
وتبدیلات در احوال عالم وروز بروز زیادتی وتعدی
مردم دون وسفله وشریران وفسقه وفجره وقطاع الطریق
بعضی از ایشان وملال اکابر واشراف وسادات بزرگ
وعلما وقضاة وارباب فضل از جماعت مذکور واحوال
امتداد و[illegible]
مشروعه واکثر حوالی قران از قوه بفعل آید واضمحلال پیدا
کند وخلایق از حیوانات گاو وگوسفند وشتر بیشتر نگاه دارند
وصاحب قران در ابتداء دولت از عجز خالی نباشد
وباندک زمانی قدرت وشجاعت پیدا کند وبدفع اعدا
وضبط ملک وملت ومملکت از سر قدرت ومشغول شود
وکارهای کلی از پیش برد وسلطان روم متوجه غزا شود

ونفع

فتح
ونفع ونصرت یابد وغنیمت بسیار بدست آورد وچون
دولت صاحب قران قایم شود اکثر اعدا ومخالفان
باطاعت گردن نهند وطریق نفاق گذارند وراه جان
سپاری پیش گیرند وطاغی وباغی وخوارج از میان برخیزند
برخیزند
وشریران ومفسدان ودزدان وراه زنان اکثر گرفتار
شوند وتجار ومسافران وسوداگران از مشقت براحت
افتند واز تجارت کفایت کنند ومال وغنیمت بسیار
گرد آوری نمایند واز آن برخورداری بینند وقضات و
سادات وعلما واشراف وطلبه رواج یابند ونزد ملوک
وارکان دولت واعیان سلطنت وصدور معزز ومحترم
باشند واز تبلیات پادشاهانه وسیورغال بهره برند وبمطالعه
علوم حکمت وریاضی والهی وقصص وتواریخ بیشتر
کنند در ترویج مدارس ومساجد وبقاع الخیر وتعمیر رباطات
کوشند وعساکر وسرهنگان از جانب اعدا متوهم باشند
وبعضی تلف شوند وزهاد وارباب تقوی خرسندی پیدا
حرز[illegible]

کنند و اهیلان سلطنت بصحبت ایشان مایل و راغب
باشند و معبدها معمور گردانند و کفایتها فاحش بظهور
رسند و وزرا و کتاب و مستوفیان و عمال جاه و مرتبه
یابند و روزگار در انباز و نعمت گذرانند و زمام امور
ملکی اکثر بدست ایشان باشند و بعضی رعایا و عجزه رسند و
عدل و سویت و راستی مرعی دارند و صاحب دولت
و نوایب او اکثر صاحب نعمت باشند و غم زیردستان
خورند و از جمع سلطانی معمور و خزاین کوشند و مبالغه تمام
نمایند و احوال مردم باب الابواب و دماوند و بغداد
و اصفهان و روس و مغرب و ساش و فرغانه و خوارزم
و دریای طبرستان و شهرهای بلغار و ارمنیه و فارس و
خراسان و ترک و بابل در مدینه صعید در اوایل قران
بغایت پریشان گذرد و مخالفت و عداوت میان اکابر
و ارکان دولت بظهور رسد و اما زود و ابکره و گفته نادم
و پشیمان شوند و فتنه و تفرقه فرو نشیند و مردم خوارزم و

بخارا

بخارا و نیشابور و حبشه و سند و هند و یمن و بربر زمین
و بردع و کرمان و سلطانیه و کوفه و حیره سعادت یابند
و در معموری و آبادانی و رعیت پروری کوشند و از داد
و عدل بهره برند و هر کس که درین قران ظهور کند وقار
و اعتبار دوست دارد و جبار و متکبر باشد و از هزل بازی
و خفت دوری جوید و امین و متدین و راست باشد و
از هزل و بازی گفتار و نیک کردار باشد و گندم و برنج
و نخود و انار و سیب و الماس و جامهای قیمتی پنبه و پس
و فولاد و شنگرف و نیلم و آلات حرب و شکر و زعفران
و صندل و ترنگبین و انگور و خرما و گوسفند کوهی و
اهلی و باز و اسب و بادام و شیر و شتر و سیر و پیاز
و آنچه بطعم تیز باشد بسیار تلف شود و مدتی خوار
و بی قیمت باشد و بعد از آن اکثر اشیا مذکور قیمت و عزت
پیدا کند و اطعمه و حیوانات و اغذیه فراوان و ارزان
شود و خلایق اکثر بفراغت روزگار گذرانند و آتش

جرصح

فارسی و وسواس و سودا و درد جگر و اسقاط اجنه
و فوت صبیان شیوعی داشته باشد و ملوک و ارکان دولت
و اعیان سلطنت در طبرستان و آذربایجان و دیار
بکر و سمرقند و ترمذ و ارمینه و بیت المقدس جاه و دولت
و رفعت یابند و بر اعدا و مخالف فایق گردند و عمارات
عالیه سازند چون تفرقه و فتنه فرو نشیند مردم اکثر بعما
رات مساجد و بقاع الخیر و خوانقاه و مدارس و ترویج آن
رغبت بجد نمایند و بطاعات و عبادات مشغول باشند و
خیرات جاریه از ایشان ماند و در کتب احکام آورده اند
که سبب خرابی عالم از سه عنصر است آب و آتش و باد
و علامت قیامت آتشی باشد که از قعر عدن برآید
از تحت خط استوا و عالم را بسوزاند و حیوانات همه
هلاک شوند و اصحاب اثر ابو وقتی حواله کرده اند و کوکب
قلب الاسد بدرجه بیست و چهارم برج اسد رسد که حد مریخ
و برین قول دلیلی و برهانی قایم نیست و کوکب مذکور در حوالی

این قران

این قران باین موضع برسد و غالب ظن آنست
در حوالی این قران تغیرات کلی و حوادث عظیمه از
قوه بفعل آید و بلاد و بقاع رو بخرابی نهد و مخالف
و معاند و شریران و مفسدان از هر گوشه خروج نمایند
و مردم کشی و خرابی کنند و بادهای مضر خرابی کننده وزد
و خسف و ظلمت و زلزله بسیار واقع خاصه در
بلاد قابله و برق و باران بسیار بارد و سیلهای
خراب کننده آید و یبوست هوا و خشک سالی عظیم باشد
و بدان واسطه در بعضی بلاد تنگی و قحطی و عزت اطعمه
بظهور رسد و خلق بسیار بدان واسطه تلف شوند
و رنج و تعب و مشقت کشند **فصل** بدولت و اقبال
و نصرت و اجلال در آمدن سال یکصد و سی و نه
ناقصه شمسی از قران وسطی در برج عقرب و سال نوز
دهم از قران صغری هفتم نوبت گردن مثلثه مائی واقع
شده در برج عقرب و سال اول از قران نحسین در سرطان

واثنها جزو قران وسطی و صغری رسیده ببرج ثور سالخداه
کوکب زهره وانتها طالع سال قران وسطی و تثلیث برج
حمل سالخداه کوکب مریخ وانتها طالع سال قران صغری
ببرج جوزا سالخداه کوکب عطارد وحلول نیر اعظم بمحاذات
نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضای ـ ه از روز چهارشنبه
۶ رجب المرجب سنه ۹۶۹ هجریه موافق ۱۶ مرداد ماه
قدیم سنه ۹۳۱ یزدجردی ملاحق اول فروردینماه جلالی
سنه ملکشاهیه طالع سال عالم بوسط معموره که انزاقبه
الارض خوانند بحسب موامره زیج جدید الغ بیک برج
ثور لو ه وعاشرش برج دلو ۱۶ وزایجه اش بدینصورت
است که ثبت میشود والله اعلم واحکم دایره طالع العالم
فی شهر رجب سنه ۹۶۹ الهجریه الموافقه فیها قران النحسین فی السرطان

المشتری
المریخ
الشمس عطارد
الزهره
الراس
الذنب

مستولی بر درجه طالع زهره واو بعد تسویه در دواز
دهم قدر جه نقطه شرف خویش تسدیس مشتری و مریخ و
تربیع قمر و مستولی بر درجه عاشر کوکب عطارد و او تحت
الشعاع در دوازدهم راس بعد تسویه در عاشر و مریخ
و مشتری در طالع مقارن یکدیگر در برج ثور که وبال
مریخ است و سر در صورت طالع کوکب مشتری بشرکت
زهره و در شب دوشنبه ۸ شهر رمضان المبارک سنه ۹۶۹
هجریه موافق ۲ خردادماه قدیم جلالی سنه ۳ ۸۴

بملکشاهیه گذشته از شب مذکور (ا) قران نحسین در
برج سرطان است بدرجه رمط حد؛ وجه؛ مستولی
برین دو کوکب مرخ ومریخ در برج ثور راجع بوده واین
را از منذرات کلیه داشته اند وزحل در نطاق سوم اوجی
ومریخ در نطاق چهارم تدویری وزحل نیز در همان
نطاق وعرض مریخ شمالی وعرض زحل جنوبی پس مستولی
درین قران مریخ باشد با دیگر دلایل وشواهد دلیلست
بر انکه در اکثر بلاد وبلاد خاصه اقلیم سیم وعراق وفارس
وکرمان وجزایر بحر روم واسکندریه وخیره ونواحی طبرستان
وقساریه وکرخ وعمانیه واکراد وجبال وهمدان واصفهان
وهراة وترمذ وحلوان وفرغانه وسیستان وشام و
اردبیل انواع شر وشور وفتنه ومقاتله ومحاربه وخرابی
برخیزد وملوک وسلاطین وامرا وحکام ورؤسا وسر
هنگان ومفسدان وشریران دست ظلم وتعدی بر رعایا
وعجزه دراز کنند وتاخت وتالان وغارت ومحاصره

قلاع

قلاع بسیار واقع شود ودر هر گوشه کناری مدعی تلاش
جاه ودولت نماید ومردم فرار وغربت اختیار نمایند
ومزارعان ورعایا وعجزه ومردم کوه پایه باید بغایت مضطرب
الاحوال باشند واز قحطی غلات وتنگی طعام انواع
شرارت ورنج وتعب بینند وبسیاری از عجزه بواسطه
طعام تلف شوند وشریران ومفسدان ومردم دون
بر اشراف واکابر واغنیا وارباب البر واهل تقوی
وقضاة وعلما زور وتعدی وزیادتی کنند ومردم محترفه
واهل صناعت وعوام الناس متفرق شوند وبازارها
وکاروانسراها خراب شود وتجار ومسافران وسودا
گران از ممر اتراک وحمله سلاح ودزدان وقطاع
الطریق مضرت وکدورت یابند وراهها مسدود گردد
ونا ایمنی در عالم منتشر شود وملوک وسلاطین وامرا وحکام
وارکان دولت از جانب اعدا ومخالف اندوه وتفرقه شوند
واز کثرت مخالفت وعداوت وحرکت وتردد ومحاربه

ونقاتله دیگر شوند و مرگ خویش بد از باری تعالی طلب
کنند و خلایق بعیش و عشرت و فسق و فجور و رسوائی
نفسانی و لذت جسمانی حریص باشند و بازار عطریات و
ملبوسات رواج یابد و حق و راستی پوشند و کذب و
دروغ بکار دارند و زنان سلطه دست برا او رند و ساده
زنخان و جوانان خوب صورت بشهوت اوقات را برسوائی
گذرانند و خلایق بصحبت ایشان بتشنور راغب باشند ه
۷ در برج سرطان ٭ حد زحل و اثنها جزو قران وسطی در شهر ب
وطالع سال قران نحسین در سرطان رسید و برج سرطان
سالخداه کوکب قمر و اثنها طالع سال قران وسطی ملت
رسیده ببرج جوزا سالخداه کوکب عطارد و اثنها جزو قران
نحسین در برج سنبله سالخداه کوکب عطارد و حلول نیر
اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضا ٭ از
شب شنبه ۲۸ شهر رجب المرجب سنه ۹۸۱ هجریه موافق
۱۶ مرداد ماه قدیم سنه ۹۳۴ یزدجردیه ملاحق اول فرودین ماه

جلالی

جلالی سنه ۹۸۱ ملکشاهیه طالع سال عالم بافق معموره
بحسب مو امره زیج الغ بیکی برج میزان عاشر برج سرطان
بدین صورت زایچه طالع العالم فی شهر رجب سنه ۹۸۱ الهجریه النبویه

م العاشر؛ زکه کز یو؛ راس الاول؛ ح کو یه؛ م الحادی عشر	و کـ م	م الع؛ کیح؛ اثنها جزو قران علوی؛ ه کـ یه
الراس؛ ط کـ ه		اثنها جزو قران وسطی طالع؛ کـ ه؛ الذنب زحل المریخ
القمر کـ کو؛ ما کـ یح؛ م السابع و	الشمس؛ الزهره کا؛ کـ م؛ عطارد و	کـ یه؛ اثنها طالع قران؛ الکـ ا

مستولی بر درجه طالع زحل و زهره و هر دو تربیع
یکدیگر و مستولی بر مرکز عاشر کوکب بشرکت قمر و قمر
از جرم مقابله او منصرف نشده و مبتز در صورت
طالع کوکب مشتری در نصف النهار روز شنبه مذکور
قران علویین است در سرطان ٭ حد زحل و زحل در

نطاق سوم اوجی وتدویری قریب بحضیض ومشتری
درنطاق چهارم اوجی قریب باوج ودرنطاق سوم
تدویری دور ازحضیض وعرض هر دو شمالی اما عرض
مشتری بیشتر پس درین قران مستعلی مشتری باشد
واو در عاشر مقارن یکدیگر شوند ودر اثنای این قران
انتقال از فصل سیم بفصل چهارم میشود [و] بر جزو قران
کوکب مشتری وبر طالع سال بموجبی که مذکور شد وسهم الحرب
ثانی مقابل مریخ با دیگر دلایل وشواهد دلیلست والله
اعلم برانکه شر وشور وغوغا وجنگ وجدل ومحاربه
ومقاتله وتفرقه ودغدغه وظلم وزیادتی وتعدی واشوب
وسرگردانی وتغیرات کلی در اکثر بلاد از قوة بفعل آید و
مدعیان ومخالفان ملک ودولت وملت از اطراف
وجوانب خروج کنند وشرارت وخرابی انگیزند وتا[راج]
ونالان نمایند ودولت وسلطنت ازخاندان بخاندانی
انتقال نماید وصاحب دولتی که درحوالی قران بحضیض

درسرطان

درسرطان ظهور کند درحوالی این قران دولتش
قایم گردد واوج ورفعت ومنزلت یابد وبراعدا
ومخالف فایق گردد وتغایر وتبدل بمحاربه ومقاتله و
عدل وانصاف وسویت وراستی باشد واهل جنوب
وشمال را شوکت وعظمت درتزاید باشد واز معا
ونت قومی با اهل دولت گذشته فتح ونصرت یابند
وبر اعدا ومخالف مظفر ومنصور گردند واز مردم
مغرب زمین یا شمال متنفر شوند وتفرقه گشتند خاصه
درسال چهارم ازین قران یادشم وصاحب دولت
ونوایب او واعیان سلطنت مردم دون وسفله را
نوازند ودست ایشان قوی دارند وبرابرار واهل
فضل وتقوی مسلط سازند وهرکس که درین قران
ظهور کند طبیعتش مایل باشد بخباثت وجانب بخلش
غالب بود وبرکرم وحسد شیوعی داشته باشد ودر[ترو]
ترویج دین ومذهب تغافل وتعلل ورزند امامذهب

حق گیرد و رواج پذیرد و ملاحده از میان برخیزد و
مردم نصاری که در رواج دین حق کوشند و اکثر مردم
بپوشیدن لباسهای سفید و رنگهای روشن بیشتر میل کنند
و سواری باسب و اشتر و در سال چهارم یا دهم جاه
و رفعت و شوکت صاحب قران اوج گیرد و کارهای کلی
بسهولت و آسانی از پیش برود و معموری و آبادانی
و رعیت پروری کوشد و جانب عدلش بر ظلم غالب آمده
باشد و دست ظلمه از سر رعایا و عجزه کوتاه سازد و امرا
و ارکان دولت و اعیان سلطنت قدم از نطاق و کید
کشند و مطیع و منقاد شوند و بدارائی ملک و مملکت و دفع
اعادی مجد و ساعی باشند و اغنیا و تجار و اکابر و اشراف
و مردم دارنده و اهل تمیز که فقیر و بیچیز شده باشند و از مردم
دون و سفله و اشرار انواع مذلت و خواری کشیده باشند
احوالشان روی بخوبی کند و از تفرقه و دغدغه بیرون
آیند و وجه معاشش را بسهولت و باسانی بهم رسانند

وانچه

وانچه از دست رفته باشد باز بدست آورند و از آن
تمتع و برخورداری بینند و بعضی بواسطه حرکت لشکری
و زیادتی اشرار و قلت طعام خراب و ویران شوند
و مزروعات و نباتات و اشجار از ملخ و مور و
موش نقصان کلی یابند و مردم بسیار نعوذ بالله
بواسطه طاعون و وبا یا تنگی طعام فوت شوند و سیلهای
مجب آید و بعضی قنوات و انهار و عیون و عمارتهای
بایر خراب شود خاصه در شمال و سواحل و در میان
ملوک و سلاطین و امرا و حکام و سران سپاه و سرهنگان
و سپهسالاران را حربهای عظیم واقع شود و خلق
بسیار بقتل آیند و چون دولت صاحب قران قایم
شود و اعدا و مخالف و یاغی و طاغی از صفحه روزگار
پاک سازد و دمار از ایشان بر آورد احوال مذکوره
اکثر بر طرف شود و امن و ایمنی و آبادانی و معموری
و ارزانی و فراخی پدید گردد و خواص و عوام از قبض

وکدورت برون آیند وبکثرت وعیش وعشرت ولهو
ولعب ولذات جسمانی وتعشق ونکاح وزفاف مایل
باشند وبعلوم دقیقه وکلام موسیقی وطب وریاضی
ونجوم وشعر وقصص رغبت کنند وارباب فضل راحرمت
پیدا شود وازمیان خلایق فسق وفجور وزنا رو درتنزل
نهد وامر معروف ونهی ازمنکر شایع گردد وزهاد و
گوشه نشینان فی الجمله حرمتی پیدا کنند وخوانق وبیوت
عبادات باز آبادان ومعمور شود وبعمارت مساجد
ومدارس وبقاع الخیر ورباطات ومصانع مشغول
گردند وارباب خاندان قدیم ازتفرقه بیرون آیند
اما درمیان ازواج بیجمعیتی باشد وبطلاق وفراق رسد
وحبوبات واطعمه ومیوها فراوان وارزان شود واشراف
واکابر ووزرا ومردم بزرگ وقضاة وعلما وارباب
فضل وزهاد وعباد بردونان ومفسدان وشریران
غالب آیند وشریعت وطریقت رواج گیرد ودرحوالی روم
فتنه بزرگ

فتنه بزرگ بظهور رسد وشخصی نامی محبوس گردد
وتلف شود ودرخراج وتکالیف دیوان تخفیف
کلی دراکثر بلاد نمایند واکثر مردم امانت ودیانت
وراستی وطاعات وعبادات وزراعات
ومعموری راغب باشند ودلیلست برخوبی حال
تجار وبازاری ورواج بازارها وکثرت حیوانات
مستعمله وتردد مسافران وآمدشدی قافله وبنای
مدرسه وقصور وعمارات عالیه وکثرت امراض
دماغی وانچه تعلق بسریا بحلقوم داشته باشد و
واعتدال هواخریف وشدت برد وشتا دراکثر
سنوات این قران ودریا بدیگر وحوالی آن وفارس
وآذربایجان وساری وشام وزنگ ودریای طوس
ونیشابور وعراق وکابل وجرجان وخوارزم وسمر
قند ملوک وحکام وامرا واعیان سلطنت جبار ظالم
ظهور کنند ومتوطنه بلاد مذکوره بدین واسطه تفرقه و

وپریشان وسرگردان گشتند وباز از الات حرب رواج
تمام داشته باشد وفتنه وتاخت وتالان وظهور بیمارگی
وذو ذوابه وجلای وطن ونقل وتحویل از روی اضطراب
وتلف خلایق دربلاد مذکور بظهور رسد وکثرت لحوم و
رسوم وتلف حیوانات دراوایل قران بمرتبه که آخر الامر
عزیز الوجود شوند وکم بدست آید وفوت وموت
ملکی ذی شوکت دربلاد هند واندوه بلاد فارس وتنگی
اهل
طعام بارمینه ودر افریقه وبربر زمین وبیت المقدس و بعضی
از یمن وبغداد وکنش وبحرین وبعضی از روم وارمینه کوچک
وشرقی خراسان وبلخ ونواحی سیستان وترک وچین
دلیلست بر کثرت نکاحها وزفاف وتوالد وتناسل
وتغیرات در امور عالم وسرعت انتقال در امور ملکی
وتنگی وقحطی وخوف از اعدا ووقوع طواعین وتلف
خلایق وخرابی بعضی بلاد مذکوره از آب وظهور خوارج
بارض عراق وارزانی وفراخی در بلاد روم وبابل ومدینه و
صوحیل

صوحیل بیشتر رسد از دیگر بلاد وصاحب دولت مردی
کامل سالخورده باشد ودر اوایل سال قران جوانان
خورد سال مرتبه سلطنت یابند ومدتی درمیان دو کس
ایشان جور وظلم وخرابی از قوة بفعل آید وبعد از ان
دولت خویش سپارند وبالکلیه از میانه برخیزند والله
اعلم **فصل**. بفتح وفیروزی وسعادت وکامرانی و
دولت وشادکامی درآمد سال یکصد وشصتم شمسی
از قران وسطی دربرج عقرب وسال بیست ودوم
ناقصه شمسی از قران نحسین در سرطان وسال اول قران
صغری نهم نوبت که در مثلثه مائی واقع میشود در برج
حوت که له که حد ووجه مریخ است وانتهاجزو قران
وسطی در عقرب رسیده ببرج دلو سالخذاه کوکب زحل
وانتها طالع سال قران وسطی برج جدی سالخذاه کوکب
زحل وانتهاجزو قران نحسین در سرطان رسیده ببرج حمل
سالخذاه کوکب مریخ وحلول نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال

ربیعی بعد از انقضای یکد از روز دوشنبه ۲۷ شهر صفر سنه ۹۹۱ هجریه موافق مرداد ماه قدیم سنه ۹۲۵ یزدجردیه ملاحق اول فروردینماه جلالی سنه ۵۰۵ ملکشاهیه طالع سال عالم بافق معمور که انزاقبة الارض میخوانند بموجب مؤامره زیج الغ بیگی بطریق بعد و بهت برج جوزا و عاشرش برج حوت و صورت ه طالع بدینصفت زایچه طالع سال العالم فی

ه بدم المریخ ی طط	— ی ک	اطا عطارد و الزهره
ه ی ر		المشتری الفلک زحل ما د ر
و س ک در ی طط	2 ی ی	[illegible] ط بدم

مستولی بر درجه طالع سال کوکب عطارد و بر درجه عاشر کوکب مشتری و همین در صورت هم مشتری بشرکت آفتاب در عاشر در خانه خویش مقارن زحل و به تثلیث مریخ و عطارد و زحل در یازدهم مقارن زهره و تحت

الشعاع

الشعاع تربیع مریخ و نیز نوبه آفتاب بتسویه در عاشر و در نصف النهار روز چهارشنبه ۱۹ شهر ربیع الاخر سنه ۹۹۱ هجریه موافق ۲۳ اردیبهشتماه جلالی سنه ۵۰۵ ملکشاهیه قران علویین است در برج حوت مرکز که حد مریخ است مستولی برجز ول قران مشتری بشرکت مریخ زحل در نطاق دوم اوجی و مشتری در نطاق سیم اوجی اقرب بحضیض از زحل و مردو در اول نطاق تدویری اما زحل اقرب بذروه و عرض زحل در جانب جنوب انقص از عرض مشتری پس مستعلی درین قران کوکب زحل باشد و مستولی برجز و قران کوکب مشتری و در سال سابق قران سعدین در حوت اجتماع خماسی در برج مذکور با دیگر دلایل و شواهد دلیلست والله اعلم بر ظهور صاحب دولت بزرگ مرتبه که بکمال عقل و کیاست آراسته باشد و در اوایل دولت از و و توابعش ظلم و ستم و تعدی و خرابی و بیجانی ظهور آید و قیام دولت بسیف و مقاتله و محاربه

باشند بدین واسطه انواع تفرقه ومضرت بخلایق راجع
وعاید گردد وتغیرات کلی در احوال عالم از قوة بفعل
آید چنانچه سالها وقرنها از ان سخن گویند وتاریخ سازند
وباغی وطاغی ومدعیان ومخالفان وخوارج از گوشه و
کنارها بیرون آیند ومخالفت وعداوت ومحاربه و
مقاتله انگیزند وبا ملوک وسلاطین عناد ورزند وتشویش
نمایند وفتور وقصور بامر سلطنت رسانند ودر حفظ قلاع
وتعمیر کوشند وعمارات حصار نمایند وبعضی در بعضی قلاع
متحصن شوند وما یحتاج وذخیره بقلعه برند وشر وفتنه وآشوب
داشته باشند خاصه در سال قران وآشوب وفتنه ونا
ایمنی وتفرقه وپریشانی وتاخت وتالان وتنگی طعام وبیماریهای
طویله وعداوت ومخالفت میان ملوک وسلاطین
وامرا بزرگ وحکام وارکان دولت واعیان سلطنت
وسران سپاه وسرهنگان از قوة بفعل آید وگروهی انبوه
از صفحه روزگار بدید گردند وقومی دیگر بر روی کار آیند و

مردم

مردم بسیار جامه فنا در پوشند وتلف گردند وبابلیان
از جانب اعدا متضرر شوند محاربه ومقاتله با یکدیگر کنند
وحیوانات آبی مثل ماهی وپرنده مثل طیور فوت شوند
وزیان مزروعات ونباتات واشجار از مور وملخ
وخرابی بعضی مواضع وعمارات وقنوات بدان
جهت وآمدن سیول مخربه وتغیرات وتبدیلات در
ادیان بعلت مردم فرومایه وبهمت علما وقضاة
وسادات وارباب زهد وتقوی واکابر واشراف
وملال واندوه عامه وفساد کشتیها وملال مسافران
خاصه دریا بار وزیادتی ظلم وتعدی وحساب کتاب
ومستوفیان وعمال بر رعایا وعجزه وگرفتاری وخواری
بعضی از وزرا وعمال از جانب ملوک وارکان دولت
واعیان سلطنت وسم حمله سلاح واتراک واشرار بر
عامه خلایق وبازاری وارباب حرب وپیشتر این
تاثیرات در طرف شمال واقع شود خاصه در سال چهارم

یا دهم از قران وتفرقه ودغدغه صاحب قران از
مغرب زمین یا از جانب شمال بیشتر باشد وچون دولت
وسلطنت قراری پیدا کند احوال مذکوره زود در تنزل
نهد ومدعیان ومخالفان اکثر بهزیمت روند وسر گریز
داشته باشند واز دولت ومنزلت وحشمت بهره نداشته
باشند وعلما وشرفا وفضلا واکابر وقضاة وارباب حکمت
واهل زهد وتقوی ومشایخ وگوشه نشینان رفعت ومرتبت
ودولت یابند واز التفات پادشاهانه بهره برند وعزیز
ومحترم باشند ومردم عاقل ودانا ووزرا بزرگ در مزاج
صاحب قران دخل سازند وزمام مهام بدست ایشان باشد
ودر انتظام امور ملکی ومعموری وآبادانی وعدل ورعیت
پروری الخ جد امکان باشد بتقدیم رسانند ومزارعان
ومردم صحرا نشین وارباب خاندان قدیم وعوام ناس
بتخصیص اهل بازار وارباب صنعت از کدورت وتفرقه
بیرون آیند ودر معموری وابادانی وعمارات بازار کوشند

ودیوانیان

ودیوانیان ومیرزان وارکان دولت در تخفیف
وتکالیف دیوانی ساعی باشند وراستی وسویت
مرعی دارند وجانب رعایا وعجزه نگاه دارند وسبکبار
شان سازند وبدین واسطه اکثر خلایق مرفه خاطر وفارغ
البال باشند ودین اسلام رواج پذیرد وشرع قوة گیرد
ومجوسان در رواج دین کوشند وصاحب قران و
وزرا ونوایب طریق عدل وانصاف ورعیت پروری
وظلمه بر ایشان مانند واثران مدتی باقی باشد وخزاین
معموری پیدا کند واسباب سلطنت وحکومت معد و
مهیا شود وغنیمت بسیار گرد آوری کند خاصه در سال
یازدهم از قران خلایق اکثر بلاد از صاحب ووکلا
شاکر وراضی باشند وفاتحه خانداری خوانند واز آن
نیکنامی باطراف وجوانب رسانند وبساط امن وامان
مبسوط سازند ومسافران وتجار وقوافل از اطراف
وجوانب بحرکت درآیند وفایدها کلی برند واکثر بصحت

وسلامت بوطن مألوف مراجعت نمایند وبازارها
معمور شود ومطعومات وحیوانات اغذیه وافر وارزان
کردند ومردم دون وسفله وشریر وبدنفسان خوار وذلیل
کردند وانواع رفاهیت دراکثر بلاد درمیان خلایق هبیط
شود ومردم طرابلس ورقه ومصر وارمینه وبکرت وگیلان
ودیلم ومرو وموقان واصفهان ومازندران وکرمان
وقزوین مایل باشند بعلوم الهی وسماوی وریاضی ونجوم
وفلسفه وطب ونقاشی رواج کار نقاشان وعمارتهای
عالی طرح اندازند وقصرها وکوشکها سازند ودرزینت
کوشند وباغ وبستان ترتیب دهند واسباب عیش
وعزت متعدد ومهیا سازند وخلایق ازصداع ودرد چشم
متضرر شوند وموت وصوت شیوعی داشته باشند و
مواشی ودواب تلف شوند وبرف وباران بسیار
بارد وسیلهای مخرب آید وخرابی بزرگ درحوالی اصفهان
ازقوه بفعل آید وخسف وزلزله دربلاد قابل وآمدن باد

های

های مخرب وگرد وغبار دراکثر اوقات میل خلایق
بامانت ودیانت وراستی وحرمت وعزت
ارباب تقوی ومردم متدین وگوشه نشین و
وخولی تجار واغنیا وارباب حرف وبسیاری
حیوانات مستعمله ومعموری بقاع الخیر ومساجد وابا
دانی ومعموری سور وبلده وقلعه ومدینه ومشوطه
مدینه الرسول صلی الله علیه وآله وزمین حجاز ویمن
وبصره وطرابلس وشام ودیلم وآمل وساری و
موصل وتبریز مرفه خاطر باشند وجاه ومرتبه ملوک
وحکام واکابر واشراف واعیان وتجار افزون
گردد ومیل ایشان بجمع آلات حرب بیشتر باشد وبا
یکدیگر بمکر وحیله وکید وتزویر وسلوک کنند وامور
سیاستی را بکار دارند وخزاین معمور سازند ودر
باره فقرا وعجزه تفقد فرمایند وامراض دموی بسیار
پیدا شود وبارندگی بسیار باشد وسیلهای مخرب

آید و مطعومات و ماکولات و حیوانات و اغذیه فرا
وان و ارزان باشد و ظهور رعد و بیلاد روم و فتنه
بزرگ دران جانب و هلاک مردم معروف نامی دران
اقلیم باسباب قید و حبس و اهل عراق و فارس و
خراسان و ترک و بابل و مکه و مدینه و صعید تفرقه و حیرانی
کشند و بعضی فرار بر خود قرار دهند خاصه در حوالی قران
و مردم حبشه و حجاز و بروج و کرمان و فارس و سلطانیه
و کوفه و هند و سند احوال شان بهتر از دیگر از بلاد کرد
و بسرور و شادی و فتح و کامرانی اوقات گذرانند
و با فراغ البال باشند و هو اعلم و احکم بالصواب **فصل**
بسعادت و اقبال و دولت و اجلال در آمدن سال یکهزار و
شصت و نهم ناقته شمسی از قران وسطی در برج عقرب و سال
دهم از قران صغری نهم نوبت که در مثلثه مائی واقع شده
در برج حوت و سال اول از قران نحسین در سرطان
و انتهاء حل جزو قران وسطی رسیده ببرج عقرب سالخداه

کوکب

وقت

کوکب مریخ و انتها طالع سال قران وسطی رسیده ببرج
میزان سالخداه کوکب زهره و انتهاء جزو قران صغری در
حوت رسیده ببرج قوس سالخداه کوکب مشتری و انتهاء
طالعش رسیده ببرج حوت سالخداه کوکب مشتری و حلول
نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی ابعد از انقضای ط ساعت از روز شنبه
۵ شهر جمادی الآخر سنه ۱۰۰۱ هجریه موافق ۲۳ مرداد ماه قدیم
سنه ۹٦٦ یزدجردیه مطابق اول فروردین ماه جلالی سنه
ملکشاهیه و طالع سال عالم بافق الارض که وسطی معموره
عالم است بحسب مؤامره زیج جدید الغ بیکی برج اسد له
و عاشر برج ثور ٦ بدین صورت زایکه طالع سال العالم

و حلول

مستولی بر درجه طالع کوکب مشتری بشرکت آفتاب وجوزهر
بر درجه عاشر کوکب زهره بشرکت قمر ومسن در صورت
طالع سعدین ومریخ اشراز شریک ایشان بمیزان کا گذشته
از شب دوشنبه ۱۲ شهر رمضان المبارک سنة ۱ هجریه
موافق ۱ یرماه جلالی سنة ۵۱۴ ملکشاهیه قران نحسین است
در سرطان حد وزحل در نطاق سوم اوجی ومریخ در نطاق
چهارم اوجی مستعلی درین فلک مریخ وهردو در نطاق چهارم
تدویری اما زحل اقرب بذروه تدویر وعرض زحل جنوبی و
از ان مریخ شمال ومریخ باستعلا اولی است از ان جهت که
او راست بر فوق زحل ومستولی برجز وقران قمر شرکت
عطارد ومریخ در مرکز عاشر در بیت وبال وقمر بشرکت آفتاب
وسهم الغیب منحوس وسهم السعادة باسایر دلایل وشواهد
دلیلست والله اعلم بظهور شر وفساد واندوه وملال لشکری
وحیوانی وسرگردانی ایشان وامرا وحکام وسرهنگان واهل قلاع
وجبال ومردم صحرانشین وسپهسالاران بریشان احوال
وگرفتاری

وگرفتاری وحیرانی کشند وشرارت وبدنفسی وخرابی
انگیزند تاخت وتالان آورند ومردم فرومایه وشریران
ومفسدان مضرت رسانند واکابر واشراف وسادات
وقضاة بینند ومحاربه ومقاتله انگیزند وتاخت وتالان آورند
رند ومردم فرومایه وشریران ومفسدان مضرت رسانند
واکابر واشراف وسادات وقضاة وارباب فضل
وعلما از ممر ایشان قبض وملال کشند وزیان ونقصان
بینند وظهور رفته بزرگ وحرکت سپاه وقتل وتلف خلایق
وتاخت وتالان در بعضی بلاد وکثرت خروج خوارج واعدا
ومخالف بر ملوک وسلاطین واضطراب حال ایشان و
اکابر وارکان دولت وخرابی عمارات وازارها واندوه
رعایا ومزارعان خاصه در بربر زمین وبیت المقدس و
بعضی از یمن وبغداد وکشن وبحرین وروم وارمینه کوچک
وبزرگ وشرقی خراسان بر هراة وبلخ ومرو ونواحی سیستان
وترک وختن وشهرهای اندلس وضغلاب وربعی که میان

مشرق و شمال باشد و نقصان مزروعات از حرکت و تردد
سپاه و ملخ و موش و عزت مطعومات و حبوبات
اغذیه و اکثر مخالف و فتنه از جانب عمال و کتاب و وزرا
و مقربان حضرت سلطان از تاجیک بیشتر باشد اما امکان
دارد که اشیاء مذکوره از قوة بفعل آید و اگر زمانه قابل فتنه و
تفرقه و مخالفت فرو نشیند و مخالفان و مدعیان از کسان که
سبب تباین و تخالف و خرابی شده باشد مغلوب و منکوب
گردند و آشوب بامن و امان مبدل شود و رعایا و عجزه
از عدل و انصاف بهره برند و در معموری و آبادانی کوشند
و املاک و باغ و بوستان و مزارع قیمت و عزت پیدا کنند
و حبوبات و مطعومات فراوان و ارزان گردد و بازارها
بعمارت درآید و رواج گیرد و مردم دون و سفله و اشرار
از میان برخیزند و اشراف و اکابر و سادات و قضاة
و علما و اغنیا و تجار حرمت و عزت پیدا کنند و شرع شریف
رواج یابد خاصه در سال چهارم ازین قران و مسافران و

سوداگران

وسوداگران و تجار و قوافل اطراف و جوانب
متردد شوند و از شر دزدان و قطاع الطریق و شریران
در حفظ و امان باری تعالی باشند و از تجارت
فایده و کفایت یابند و زنان و خاتونان بعفت
بصلاح کوشند و بازار عطریات رواج گیرد و امور
عالم رو بصلاح آورد و فرزندان مقبل اکثر ذکور از
دایره عدم قدم بروشن سرای وجود نهند و مردم
دمشق و بصره و همدان و عراق عجم و اسکندریه و فرغانه
و خراسان زیادتی و سرکشی نمایند و مخالفت انگیزند
اما اکثر پریشان احوال باشند خاصه اتراک و جمله سلاح
مرو و سوقان و اصفهان و اهل مصر و تکریت و گیلان
و دیلم و طبرستان و کرمان و قزوین احوال ایشان اندک
زمانی رو بتنگی کند و بعمارت و زراعت و آبادانی رغبت کنند
و بازارها معمور سازند و اغنیا و متمولان و اکابر و اشراف
و علما و رعایا بناز و نعمت اوقات گذرانند و صاحب دولت

قران و اعوان و انصار او بر اعدا و مخالفان غالب آیند
وجاه و منزلت و دولتشان بمرتبهٔ کمال رسند و از شرار و
مردم بدنفس تنفیر نمایند و مغضوب سازند وهو اعلم فصل
بسعادت دولت و کامرانی در آمدن سال یکصد و هشتاد و دوم
ناقصهٔ شمسی از قران وسطی در برج عقرب و سال دوازدهم
ناقصه از قران وسطی در برج عقرب و سال دوازدهم ناقصه
از قران نحسین در برج سرطان سال اول قران صغری
دهم نوبت که در مثلثهٔ مائی واقع شده در برج قوس اتفاق افتاد
که این را قران مشرقه میگویند چون عدد قرانات مثلثهٔ مائی
نزد بعضی تمام نشده که آن را با مر اوسط تحقیق ننموده اند
و معلوم کرده اند و بعضی بر آنند که بحسب تقویم میتوانست بود
که عدد قرانات در مثلثه نه باشد و ازین کمتر نیافته اند
و زیاده از نه تا سیزده قران ممکنست و نزد احکامیان قران
بحسب تقویم معتبر است نه با مر اوسط بنا بر قول این گروه قران
کبری باشد که از مثلثهٔ مائی بمثلثهٔ آتشی انتقال نموده باشد

وابتدا

وابتدا از برج قوس بوده باشد و نزد بعضی که تحقیق نموده
اند که عدد قرانات هنوز با مر اوسط تمام نشده بر آن
نقلی و برهانی نیست سوی آنکه حکیم فاضل کامل محقق نجیب
الدین طوسی در کتاب که مشتمل است بر احکام بعضی از
قرانات مثلثهٔ هوائی و بعضی از قرانات مثلثهٔ مائی
آورده که قران واقع خواهند شد بعضی ثابت و بعضی مشرق
که در مثلثهٔ مائی یازدهم
و قران دوازدهم در اول مثلثهٔ ناری اتفاق می افتد
که از اول دقیقهٔ حمل است و آن را قران عظمی میگویند و فضلای
عالم حواله بماینه قران میکنند و این فقیر چون متوجه عمل آن شد
قران دوازدهم را در بیست و ششم درجهٔ برج حوت چون
بعمل در آورد پس میتواند بود که قران مشرق و از قران که در
برج قوس واقع شده قران کبری بود و نیز میتواند که قران
قوسی قران مشرق بوده باشد و این قران آخر برج حوت
باشد و قران عظمی و تفاوت زیج شده باشد و قران فی الحقیقه
در اول دقیقهٔ حمل اتفاق افتد چنانکه حکیم مذکور آورده بنا بر قول

او واشهاجزو قران وسطی در عقرب رسیده ببرج میزان
که طالع سال قران وسطی است سالهذاه کوکب زهره واشها
طالع سال قران وسطی ومدت رسیده ببرج سنبله سالهذاه
کوکب عطارد واشهاجزو قران نحسین در سرطان رسیده
ببرج جوزا سالهذاه کوکب عطارد واشها طالعش ببرج سرطان
سالهذاه کوکب قمر وحلول نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی
بعد از انقضای ۹ از روز جمعه ۹ ماه شوال سنه ۱۰۱۲ هجریه
موافق مرداد ماه قدیم سنه ۹۴۵ یزدجردیه ملاحق اول فروردین ماه
جلالی سنه ۵۲۵ ملکشاهیه طالع سال عالم بافق قبة الارض ببرج
حمل عاشرش ببرج جدی برین صورت

الذنب / ل ٤	المریخ ٤ عطارد ٨ الشمس ٢ / ٤٤٤	الزهره م / العقرب / ماندم / ماثر
اشهاجزو قران نحسین در سرطان / القمر ٢ م العاشر / ح مالو / اشهاطالع قران نحسین		ط مالو
ماثر / ندم / اشهاطالع سال قران وسطی	و ٤٤ / اشهاجزو قران وسطی	زحل / الراس / المشتری

دایره طالع تحویل سال العالم فی تحویل سنه ۱۰۱۱
الموافق الواقع فیها قران العلویین

مستولی

مستولی بر درجه طالع کوکب مریخ بشرکت آفتاب وعطارد
وهرسه در طالع بعضی بعد وبعضی سویه ومستولی برحد عاشر
کوکب مریخ بتثلیث صاحب عاشر متنزد رصورت طالع کوکب
مریخ بشرکت قمر هردو در تربیع یکدیگر واوسنه ازشب پنجشنبه
شهر رجب المرجب سنه هجریه موافق فروردین ماه جلالی سنه
ملکشاهیه قران علویین است در برج قوس حد وجه مستولی
برجزو قران کوکب زحل ونطاق چهارم اوجی ومشتری
در نطاق اول اوجی امازحل اقرب باوج وهردو در
نطاق اول تدویری وقرب هردو بذروهٔ نزدیک بهم
وعرض هردو شمالی اما عرض زحل اندپس هردو متعلی
باشند وقبل از قران هردو در برج قوس محترق واحتراق
زحل در بعد الابعد که از منذرات کلی است واجتماع وباقی
قوس در برج قوس وقران سعدین در قوس پیش از قران
علویین وقران عطارد با ایشان وقرب بقران ایشان
وتربیع شمس ومریخ وزهره ومریخ وزهره وتحت الشعاع

وتسدیس مریخ ومشتری واین قران مشرق واگر قران ثابت
میگیرند ظهور احوالی که ازین قران بفعل خواهد آمد حواله بقران
علویین است در بیست وهشتم درجه برج حوت کرده میشود
چون پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم پیغمبر آخر الزمانست وآمدن
قیامت بهمه مذهبی محقق دور نباشد که قیامت در حوالی زمان
قران آخر برج حوت ظاهر گردد یا احوال که قریب بآن باشد
ویمکن که بعضی زمین در آب پوشیده شود وبعضی دیگر ظاهر
گردد وملل ودول متغیر شود والعلم عند الله آمدیم بر سر سخن
از اوضاع این قران وطالع سال او دلالت میکند که در حوالی
این قران یا در مدت این قران خاصه در سال اول یا پنجم یا نهم
تغیرات کلی در امور عالم از قوه بفعل آید وطور وطریق دین
وملت خلایق دیگرگون شود ومعاش وسلوک عامه خلایق
برضد مردم سابق باشد ویهودیه رواج دین خود دهند و
خوارج ومخالف وباغی وطاغی از هر طرف خروج کنند واکثر
بلاد واقلیم رو بویرانی وخرابی نهند ومردم سابق از اکابر و

اقالیم

شاهیر

مشاهیر از میانه برخیزند وگروهی دیگر دولت ورفعت
یابند واهل شمال ومشرق قوه گیرند وبر اعدا ومخالف غالب
آیند وانتقال دولت بشخصی ذی شوکت شود که سن او
مابین پانزده وبیست ودو باشد وبر جانب ایسر از بدن
او یا بر پهلوی راست نشانه باشد ورنگش میان سرخی
وسفیدی بود وگروه انبوه تابع او شوند ونصرت ویاری
دهند وگروهی دیگر جهت دین وملت با ایشان معارضه
ومقاتله کنند وقیام این دولت بمحاربه ومقاتله وخونریزی بیش
باشد ومیل سواری اشتر بیشتر کنند وفیل وحیوانات هندو
ستان نگاه دارند ودر زمان دولت او گاو وگوسفند
بسیار پیدا شود وخلایق از آن نفع وفایده یابند ویمکن
که تا چهل سال دولتش رو در تزاید داشته باشد وکارهای
کلی از او بظهور رسد چنانچه سالهای بیشمار از آن سخن گویند
وتاریخ سازند ودر زمان دولت او اکابر واشراف وعلما
وفضلا واغنیا وتجار وارباب هنر بسیار پیدا شوند وجاه

وحرمت وعزت یابند وهرکس که صاحب مناصب عالیه
شود مدتی مدید از ان دولت بهره برد و مال وغنیمت بسیار
بدست آید ورد و مردم وشدین اعتبار ووقار پیدا کنند وسفله
ومردم دون از میانه برخیزد و در سال نهم ازین قران صاحب
دولت تفرقه کلی کشند از بیماری یا از جانب اعدا ومخالف
وعواقب او محمود ومسعود بود واکثر خلایق مایل باشند بپو
شیدن لباسی که از پنبه کرده وپشم رنگها تیره ونیکی وصاحب
دولت سخن از خارق عادات وکرامات گوید وبیشتر اقالیم
درتحت امر وفرمان درآورد وامین شریعت نهد ومردم را
بخود خوانند واز علم تعبیر آگاهی تمام داشته باشد واکثر خلایق
تعبیر ورزند وتعبیرات در سلسله عالم بوجود آید وحوادث غریبه
عجیبه سر برزند ودر بابل انواع حرب وقتل ومخالفت پیدا
شود وملک از جانب فوت گردد ومزروعات آن هر طرف
از موش وملخ نقصان کلی یابد وبدین جهت مطعومات وحبوبات
از اغذیه عزیز الوجود شوند وتسلط وتصرف صاحب قران

دراقلیم

امین بر

دراقلیم دوم ومشرق بیشتر باشد وصاحب دولت بغایت
کریم وبلند همت باشد وعزت وبزرگی جوید واشراف و
اکابر وقضاة وعلما واهل تقوی موانست گیرد ومجالست نماید
ومنکر مردم دون وخسیس باشد ودر اوایل قران اسباب
سلطنت وخزاین متصرف شود بوجهی ناپسندیده خاصه در
آوایل سال قران واعوان وانصار او بغایت شجاع و
دلیر ومتهور وشمشیرزن بوند وقدم در واقعها درست بنهند
ومدعیان وطاغیان ویاغیان را بشمشیر گریزانند ومردم اقلیم
سوم وقندهار وملتان وکرمان وشیراز وعراق واهواز
وبصره وشام وروم وترک وآذربایجان وسمرقند وخراسان
وموصل وجیلان بغایت پریشانی کشند وتفرقه وخوف
برند واز ظلم وتعدی وتنگی وبیکاری انواع شقت ورنج
وتعب کشند ونقل وتحویل وسفر وجلای وطن اختیار کنند خاصه
در اوایل قران واهل مغرب ومصر ومدینه الرسول علیه السلام
وهراه وبلخ وبخارا وزمین حجاز ودیلم وساری وری وتبریز

برپشانیها کشند وتفرقه وخوف برند واز کثرت خروج خوارج
ومدعیان ومحاربه وتاخت وتالان جنگ باشند ومزروعات
اکثر بلاد مذکوره تلف شوند وخلایق بسیار پریشان ومتفرق شوند
ویمکن که بواسطه وبا وطاعون وتنگی طعام خلق بسیار فوت شوند
ومتفرق گردند واحوال مردم اقلیم اول وهفتم وخوارزم و
نیشابور وحبشه وسند وهند ویمن ولطوسط وبربر زمین
خوب گذرد واز آفات زمانه در اکثر اوقات در حفظ وامان
باری تعالی باشند وچون صاحب حد سهم الملک والسلطان
مشتری وزحل مسعود وصاحب دولت ونوایب عادل باشند
بعدالت ورعیت پروری ومعموری وآبادانی وداد
گستری وچون مریخ در تحت الشعاع است باشند وزحل
متصل در وقت تحویل سال در سال قران مدعیان از اطراف
جوانب ظهور کنند وآشوب وتشویش انگیزند وتاخت وتالان
آورند وخرابی کنند ورعایا ومزارعان ازین ممر تنگ باشند
وانواع تفرقه وپریشانی راجع وعاید گردد واز کثرة مطالبات

وتکالیف

تکالیف دیوانی وظلم وتعدی کتاب ومستوفیان عمال نمایند و
بزرگان در رنج وتعب باشند وبعضی قرار بر خود فرار دهند
ونقل وتحویل اختیار کنند ومحاصره وقلاع وبلاد بسیار واقع
شود وچون مریخ در خانه خویش است آوازه این صاحب
دولت در بیشتر اقالیم منتشر گردد وخزاین واموال بهم
رسانند وخروج نمایند ویمکن که صاحب قران از ناحیه
شمال بیرون آید یا از جانب مغرب ومردم قهستان جر
جان وباب الابواب ودماوند وبغداد واصفهان
وروس ومغرب زمین در مرتبه ترقی کنند خاصه اهل
عراق وبغداد ومصر وبر اعدا ومخالف غالب آیند وروز
کار بفرح وسرور وشادی گذرانند **فصل** بسعادة وکامرانی
دولت وشادی درآمدن سال یکصد ونود ونهم ناقصه
شمسی از قران وسطی در برج عقرب سال بیستم از قران
قوسی وسال اول از قران نحسین در برج سرطان وانتها
جزو قران وسطی عقربی رسیده برج ثور سال هذا کوکب

زهره واسها طالع مالش ومدت رسیده ببرج سرطان سالحذا
کوکب مریخ واسها جزو قران قوسی رسیده ببرج سرطان سالحذا
کوکب قمر واسها طالع برج عقرب سالحذاه کوکب مریخ وحلول
نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضای د کر
از شب دوشنبه جمادی الاول سنه ۱۰۳۰ هجریه موافق ا شهر
یور ماه قدیم سنه یزدجردیه مطابق اول فروردینماه جلالی
ملکشاهیه طالع این سال بموجب موافق زیج الغ بیکی بوسط
معموره عالم که از قبة الارض گویند برج عقرب یا د وعاشر
برج اسد رما نو بدین صورت والله اعلم راکد طالع العالم

	اسها طالع قران قوسی	
م الحمل ... / ط و / م حوت العاشر ...	ر ... / الرأس ...	و ... / ه رکو
ح لطـکو / م العقرب ...		م العاشر ... / د لطـکو
ما رکو / عطارد ... / طالع سال قران ...	المشتری ... / الذنب کد / ا ... / اسها حوت ...	زحل / اسها جزو قران قوسی / المریخ ...

مستولی

مستولی بر درجه طالع کوکب مریخ در هفتم بعد دورت
وبال تسدیس زحل ومهر در صورت طالع کوکب زهره
واو بعد تسویه در هفتم در خانه خویش تسدیس قمر وزحل و
مستولی بر درجه عاشر کوکب آفتاب بشرکت عطارد و
گذشته از شب یکشنبه ۱۶ شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۴۱
هجریه موافق ۶ مرداد ماه جلالی سنه ۵۴۴ ملکشاهیه قران
نحسین است در برج سرطان ۵ کم حد ل ودرجه ر در نطاق
سوم اوجی ومریخ در نطاق چهارم واو اقرب بنقطه
اوج وهر دو در نطاق اول تدویری اما زحل اقرب بذروه
پس او در بعد دو ملک مستعلی باشد وعرض هر دو شمالی
اما عرض مریخ ارند وسال بعد ازین قران علویین خواهد بود
در برج اسد واجتماع رباعی دران برج دران سال ولایت
والله اعلم بر ظهور مدعیان ومخالفان وخوارجیان از اطراف
وجوانب بر صاحب قران قوسی ومحاربه ومقاتله وخونریزش
وتاخت وتالان وتاراج ومحاصره قلاع وبلا وخرابی بعضی

اماکن و اندوه اکثر خلایق خاصه رعایا و عجزه و مردم صحرانشین
و ارباب قلاع و خاندان قدیم و مشایخ و علما و فضلا و اشراف
و اکابر و زیادتی دونان و مردم سفله و نقل و حرکت عساکر
بهر طرف خاصه اقلیم سوم و عراق عجم و گرفتاری خاطر اتراک و
حمله سلاح و بی رونقی دار القضاة و کثرت فسق و فجور و تزلزل در
دین و مذهب و نقصان و زیان تجار و مسافران و قبض و ملال
ایشان از جانب دزدان و قطاع الطریق و دست برآوردن
راه زنان و لشکری در کار عامه و خرابی بازارها و زیان
مزروعات از موش و ملخ و تنگی طعام خاصه در اقلیم سوم و عراق
عجم و اکثر حالات مذکوره طولی پیدا کند تا یکسال از قران علویین
آینده بکشد و بعد از ان آشوب و تفرقه با من و امان مبدل شود
و شریران و مفسدان و مردم دون و سفله از میان برخیزند
و عالم روی بمعموری نهد و رعایا و عجزه و محترفه از قبض و کدورت
و ملال بیرون آیند و بازارها معموری پیدا کند و در اکثر بلاد و
خواص و عام مایل شوند بعمارت و زراعت و معموری و آبادانی

و ترویج

و ترویج دین مصطفی و آیین مرتضوی و هو اعلم

فصل

بفتح و اقبال و آمدن سال دویستم ناقصه شمسی از قران
وسطی عقربی و سال بیست و یکم ناقصه قران قوسی و سال
دوم از قران نحسین در سرطان و سال اول از قران
صغری یازدهم نوبت که مثلثه مائی واقع می بایستی در برج
اسد واقع میشود و این را قران مسترق خوانند بنا بر مذهب
حکیم مذکور و انتهاء جزو قران وسط در عقرب رسیده ببرج
جوزا سالخذاه کوکب عطارد و انتهاء طالعش و ملت
برج ثور سالخذاه کوکب زهره و انتهاء جزو قران قوسی
رسیده ببرج سالخذاه کوکب آفتاب و انتهاء طالع قران
قوس ببرج قوس سالخذاه کوکب مشتری و حلول نیر اعظم
بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضای طر
از شب شنبه ۲۵ ماه جمادی الاول سنه ۹۹۲ هجریه موافق
اول شهریور ماه قدیم سنه ۹۹۲ یزدجردیه ملاحق
اول فروردین ماه جلالی سنه ۵۳۵ ملکشاهیه طالع سال

عالم برج دلو دنا و عاشر شش عقرب ... والله اعلم بالصواب

۷ دنا

الرأس

القمر

زحل

اسهام ... قوسی

صاحب حکم و مستولی بر طالع مذکور کوکب مریخ و عطارد و استیلا داخل و
زحل و عطارد و راجع زحل در سابع در بیت و بال و بنشابت قمر
و مریخ و مستولی بر درجه عاشر کوکب مشتری و او بعد ولسویه در ششم
قرب بنقطه شرف و در نصف النهار روز پنجشنبه ۱۴ شهر شوال
سنه ۱۰۳۲ هجریه موافق ۲۲ مرداد ماه جلالی سنه ملکشاهیه قران
علویین است در برج اسد ب حد ۵ وجه د مستولی بر دو کوکب
آفتاب و عطارد و مقارن زحل و مشتری و اجتماع رباعی در
برج اسد زحل در نطاق سیوم اوجی و مشتری در نطاق چهارم

اوجی

اوجی و مشتری اقرب بنقطه اوج و هر دو در نطاق اول
ندوری و قرب بهر دو و بذروه و ندوری نزدیک بهم و عرض
هر دو شمالی اما عرض زحل از ندیس هر دو کوکب مستعلی باشند
و علویین پیش از قران محترق میشوند و در وقت قران
تحت الشعاع آفتاب بیرون نیامده اند و قمر ناظر بجزو قران
و عطارد و مقارن ایشان با دیگر دلایل و شواهد دلیل است
والله اعلم بر شر و شور و فتنه و آشوب و محاربه و مقاتله در اکثر
بلاد در حوالی سال قران و مخالفت میان ملوک و سلاطین
و اعوان و انصار و امرا و حکام و انحراف خلایق از راه
حق و جاده شریعت و ظهور زنده حق و رواج علوم علم نجوم
و ریاضیان و فرو رفتن قوسی و بیرون آمدن کروهی و صاحب
دولتی ظهور کند که ذکر او در اکثر اقالیم منتشر شود و کار او رواج
گیرد و جاه و ملک و مملکت و سلطنت و دولت افزون شود
خاصه در سال هفتم ازین قران اما رعایا و عجزه و عامه خلایق
از وزرا و نوایب و کتاب و عمال متنفر شوند و از ظلم و

وزیادتی ایشان رنج وتعب کشند وبعضی فراد برخود فرارد بهند
وقیام ودولت قایم شود احوال خلایق روبنیکی آورد واز
دغدغه وتفرقه وپریشانی بیرون آیند وباذانی ومعموری کوشند
وصاحب قران ازجانب مردم مشرق زمین باخوب خایف
باشند ومتنفر کردند وملک بابل ازاعدا ومخالف تفرقه بردو
مزروعات ونباتات واشجار بواسطه عساکر یا موش وملخ
وموز زیادتی ونقصانی یابند ورنجهای تازه وآیین نونهند
وخلایق اکثر باشند بیکار وملال واندوه اکابر واشراف وتجار
وبازاری ومشایخ وارباب خاندان قدیم ومردم صحرانشین
وخرابی عمارات عالیه وسور بلده وحصار وقلعه وکثرة کذب
و دروغ ومکر وحیله درمیان خلایق وتفاوت نرخ مطعومات میل
بگرانی وگرفتگی خاطر وزرا واغنیا وسادات وقضاة وارباب
فضل واهل هنر وفتنه درجانب مشرق واقلیم رابع وعربستان
ومناظره وجدل میان عوام الناس خاصه وپریشانی وگرفتاری
کتاب ومستوفیان وعمال وظلم وستم ایشان بر رعایای وبسیاری

کوسفند است

گوسفند وستور وگاو واندوه آتشکاران وکیمیاگران واسلحه
سازان ورواج بازار عطریات وکثرت مطالبات دیوانی
در اقلیم سیم ومخالفت وعداوت میان ترک وعرب
وظهور رایات ورعد وبرق وساعقه وزلزله وسیول مخربه
ومضرت عامه از اشیا مذکوره ونقصان مزروعات ونباتات
واشجار وشدت وتنگی وسختی هر ناحیه خراسان ودر جزایر بحر روم
وصقلاب ودمشق وکرمان ومداین وخراسان وهند وسند
وارمینه وترک وباب الابواب ملوک متغلبه متولد شوند وسلاطین
قهار جبار شجاع عالی همت بخشانیده که ذکر اوصاف ایشان با
طراف وجوانب برسد ظهور کنند وبسیاری مکر وحیله وتزویر
وتدبیر وامراض معده واسهال وطواعین وفوت وموت در
میان خلایق وکثرت بارندگی وآمدن برف وباران در
بیشتر زمان این قران ونقصان مزروعات از شدت سرما
وبیشتر مردم میل کنند بلباسهای مختلف الالوان از سفید
وزرد وقرمز وجامهای منقش ودر حبشه وحجاز وراس العین

اکثر هم

وبروج وکرمان وبعضی از فارس وسلطانیه وکوفه وسند و
هند خلایق وبروج اکثر ساعی باشد بمعموری وآبادانی واعیا
قنوات وعیون وانهار باره ورواج بازارها وحصارها و
تمام نمودن عمارت عالیه وآبادانی املاک وباغ وبوستان
وغرس اشجار وتلف مواشی وکثرت برف وبارندگی وبرق
وصاعقه وشدت سرما ونقصان مزروعات از مور وملخ وموش
وتردد لشکر وقحطی وتنگی در سواحل فرات ودجله واحوال
مردم مازندران وسمرقند وبخارا ومصر واسکندریه وبحرین
وبصره وسمنان وتبریز وروم تنگ گذرد واز آفات زمانه
در حفظ وامان باری تعالی باشند اما در جانب روم واقع بزرگ
از قوت بفعل آید ودر مدت این قران بیماری از امراض متطاوله
باشد مثل سل ودق وتب ربع وعوام واشراف دست
تنگ باشند وفقر وفاقه کشند ومردم دون وسفله صاحب
اسباب وغنیمت شوند وتعدی وزیادتی نمایند وزر بگیرند وجویند
واموال واسباب بسیار گرد آورند وجمع کنند وهو اعلم بالصواب.

فصل

فصل بفتح وفیروزی وسعادت ودولت وفیروزی در آمدن سال تحویل وبکیم با فقه
شمسی از قران قوسی وسال اول از قران صغری سیم نوبت مثلثه آتشی واقع
میبایست شده ودر اواخر برج حوت واقع شده واین قران از اقران مترقبه خوانند
به مذهب بعضی ونزد بعضی سال اول از قران عظمی سال هشت وبکیم از قران نحسین برج
سرطان وحلول نیر اعظم به محاذات نقطه اعتدال ربیعی بعد انقضاء [illegible] سال از شب
جمعه ۵ شهر ذی الحجه الحرام سنه ۱۰۵۱ هجریه موافق ۶ شهریور ماه قدیم سنه ۱۰۱۱ یزدجردیه
مطابق اول فروردینماه جلالی سنه ۵۶۳ ملکشاهیه وطالع سال عالم بافق معموره
که آن را قبة الارض خوانند بحسب موامره زیج الغ بیگی برج میزان ۱۶ وعاشر برج
سرطان ۱۴ مبتز در صورت پس طالع کوکب مریخ ومستولی بر درجه عاشر
کوکب قمر وبر درجه طالع عطارد وقمر در برج عقرب وعطارد در حمل متوجه عقده
ذنب وزایچه مذکور اینست زایچه طالع سنة العالم الواقع فی ۵ شهر ذی الحجه ۱۰۵۱

الحوت الاول
الراس
القمر
الملک والسلطان
الزهره
زحل
المریخ
الشمس
عطارد
الذنب

۱۲۲

در وقت طلوع آفتاب روز شنبه ۱۲ شهر ذی الحجه الحرام سنه ۱۰۵۲ هجریه موافق ۲۱ اسفند
ماه جلالی سنه ۵۷۶ ملکشاهیه قران علویین است در برج حوت ۱۸ حد له و جمیع
مستولی بر جزو ان قران کوکب مشتری در نطاق دویم اوج اما مشتری اقرب
بحضیض وهره در نطاق ندویری اما مشتری اقرب بجزو حضیض وهره وجنوبی
اما عرض مشتری اقل است لهذا کوکب مشتری باشد برکت زحل وهره و در تحت الشعاع
آفتاب مختفی شوند و بعد از قران باندک روزی ظاهر میگردند و اجتماع رباعی در این
حوت و این قران قریب بتحویل سال است که تحویل آن در شب شنبه اول محرم الحرام سنه ۱۰۵۳
هجریه موافق ۶ شهریور ماه قدیم سنه ۱۰۱۲ یزدجردیه مطابق اول فروردینماه
جلالی سنه ۵۷۶ ملکشاهیه بعد از ماه و کمال است و طالع سال برج قوس ۲۰ و عاشر
برج سنبله ۱۸ و هو اعلم زایچه طالع سال العالم الرومی شهر محرم سنه ۱۰۵۳ الهجریه النبویه

و زحل با مشتری ع

العاشر
الراس
زحل
المریخ
الشمس

مستولی ترین سعدین و بر مرکز عاشر مریخ و مشتری در صورت طالع آفتاب و از اوضاع
کواکب و صورت طالع سال قران چنین مستفاد میشود که اکثر اقالیم و بلاد و مواضع
بواسطه آب خراب شود خاصه جانب شمال و طوفان و حادثه عظیم در حوالی این قران
از قوت بفعل آید و تغیرات کلی در ملک و دول بهم رسد و صاحب این قران مردی
تمام باشد و بکمال عقل و رای و تدبیر آراسته باشد و بغایت زیرک و منصف و رحیم
دل و پاک اعتقاد و صاحب شمشیر بوده معتقد ارباب فضل و اهل کمال و مردم زاهد
و متقی باشد و خلایق در ظل دولت او آسوده و فارغ البال باشند و مطعومات
و حبوبات فراوان و ارزان باشد و انواع راحتها بمردم رسد و آثار ظلم
و فسق از میان برخیزد و ابرار و اهل تقوی غلبه کنند و بحرمت و عزت باشند
و اهل فضل و هنر بسیار بهم آیند و مردم بخیرات و طاعات و عبادات و تعمیر بقاع الخیر
و مساجد و مدارس و رباطات راغب باشند و بر آبادانی و معموری سعی تمام باتمام رسانند
و یمکن که صاحب دولت از جانب مشرق ظهور کند یا ناحیه جنوب و مدت دولتش
طولانی بود و اهل اقلیم دوم و پنجم بخرابی روزگار گذرانند و تغایر تمام دولت بعدل
در عیت پروری بود و مضرت و خوف قران از طرف مغرب یا شمال بیشتر باشد و در
سال چهارم از قران خوف کلی برود و در سال دهم دولتش بنهایت کمال رسد

واحوال مذکوره گاهی از قوه بفعل آید که دولت صاحب قایم شده باشد و قرار گرفته اما نه
پیش از آن ظلم و تعدی و خرابی و غدر و جور و انتقال خلایق از اوطان بلا اختیار و در اکثر بلاد
و کثرت محاربه و مقاتله و تاخت و تالان و اسر و برده و قسبه و خروج خوارج
از اطراف و جوانب و گفت و گوی در دین و مذهب و ملل و نحل شایع و رؤسا و سرلشکران
و سپهسالاران قهر و غضب و درشتی و ظلم و زیاده نمایند و رعایا و عجزه و عوام الناس را
رنجانند و بیماری مزمنه مخوفه منتشر و له بسیار واقع شود و راهها مخوف بود و قطاع الطریق
دست برآورند و خونریزی بسیار واقع شود و خلق بسیار فوت شوند و تلف گردند بعلت
وبا و طاعون و کثرت زلزله و وزیدن بادهای مخرب و فساد هوا و نقصان اشجار و کروم
و چراغ ملوک و حکام و امرا و ارکان دولت از جانب مخالف دولت برآوردن
مردم دون و سفله و افتقار اغنیا و استغنای فقرا و دونان و تاخت و تالان جانب غرب
مشرق و جنوب و کثرت کذب و دروغ و نفاق و اراجیف و تنگی طعام و بسیاری باران
و آمدن سیول مخربه و رعد و برق و صاعقه و زیان و تشویش خلایق از آن بحر
و چون این قران عظمی باشد ممکن که در زمان این قران علامت قیامت ظاهر شود
و انصاف و مسلمانی و امانت و دیانت از میان برخیزد و اکثر معموری روی بخراب
و ویرانی نهد و بعضی از بلاد مذکوره در آب نهان شود و چیزی از زمین که در آب پنهان

بوده

بوده باشد بیرون آید و برین واسطه بعضی از مواضع و محل مشهوره منهدم شوند و فوت و موت
در ملک بابل و مردم طبرستان و مازندران و سمرقند و بخارا و مصر و اسکندریه
تا حد یمن و بحرین و بصره و سمنان و تبریز و روم و سواحل دریا و اوایل این قران از
مردم دون و سفله متنفر شوند و در عبادات و طاعات تقصیرات نمایند و ملاحده
بسیار شوند و اعتقادی بقیامت نداشته باشند که ناگاه به بلای قیامت گرفتار
شوند و اکثر ایمان بگیرند و اصحاب صنایع و پیشه پیش افتند و اکثر مردم عزیز و معروف
سر و پا برهنه جلای وطن نمایند و فسق و فجور و نفاق و حسد و کینه و بغض شایع
باشد و از تجارات زیان و نقصان کنند و از ظلم و تعدی ملوک و حکام بغایت
دلتنگ شوند و جان به تنگ باشند که مرگ از خدا طلبند و خادمان و دانی که
مقرب آن حضرت باشند و مقرب درگاه زمام مهام بدست ایشان باشند و در اکثر
اعمال و اشغال ایشان از مکر و تزویر خالی نباشد و به محض طالع راه روند اما چون
فتنه و تفرقه و آفات سماوی و ارضی فرو نشیند و صاحب دولت معین و ممتاز
شود و استحکامی در دولتش پیدا شود اکثر احوال مذکوره در بلاد مسطوره رو در تنزل
نهند و مردم بفراغت اوقات گذرانند و از فرقی و پریشانی و چراغها بیرون آیند و اهل
حجاز و کرمان و بعضی از فارس و سلطانیه و کوفه و سند و هند احوال ایشان بغایت

خوب کردد و از جانب سلطان صاحب قران انواع البشارت و رعایت و مرحمت و بخشش و پوشش
بیند اما از درد مفاصل متضرر شوند و برنج و تعب گرفتار شوند و در مدت این قران امراض سوداوی و
متعاوله در بیشتر اقالیم واقع شود و طعام نیز عزت پیدا کند خاصه در بلاد که منسوبست ببرج
ثور و میزان و عقرب که آن دمشق و بصره و همدان و عراق عجم و اسکندریه و هراة و
فرغانه و اندلس و افریقیه و فرات و کوفه و جزوی از شام و حجاز و یمن و قم و آمل و سایر
و نهاوند و تبریز است و عامه خلایق بخدا پرستی و علم آموزی و امانت و دیانت میل داشته باشند
و تمکین و وقار و اعتبار دوست دارند و زهد و تقوی و ورع و ادب و علم و اخلاق ورزند
و بعمارت قنوات و عیون و انهار و اراضی و مزارع و باغ و بوستان مجد و ساعی
باشند و جامه‌های سفید و چینی و مادی و رنگهای روشن پوشند و سلاح و اسباب
حرب مرتب سازند و اسب و اشتر بیشتر نگاه دارند و امور سپاهی بکار دارند و اموال
و اسباب و خزاین گرد آورند و تکلف در طعام و شراب و پاکیزگی در لباس
و ظروف و اساس آن بجا آورند و بسنت انبیا پیروی کنند و طریق اولیا و شریعت غرا
از دست ندهند و در تعمیر مساجد و بقاع الخیر و رباطات و مصانع کوشند و عدالت و
انصاف و سخاوت و مروت و بخشش شعار خود سازند و تجار و مسافران با اطراف و
جوانب تردد داشته باشند و کفایت و فایده یابند و بمطالعه علوم ریاضی و نجوم و حکمت

کنند و مرف صح

داد وار

داد و ار رغبت باشند و سازها و نوازها اختراع کنند و عمل و نقش بندند
و شادی و عشرت و طرب و لهو و لعب و گشت باغ و بوستان مایل باشند و بنا
شهرها و قلعها محکم سازند و سور و بلده و بازارها معمور سازند و عمارتهای عالی طرح
کنند و در مهمات و اعمال و امور دنیوی شتاب و سرعت و تعجیل تجویز کنند و اهمال
کنند و اگر این احوال بعد از آنکه دولت صاحب قران بمرتبه کمال رسیده باشد
بظهور رسد و نیز دلیل بود در مدت این قران بر تغیرات و تبدیلات در کار و بار ارکان دولت
دولت و اعیان حضرات سلطنت و در اکثر اوقات و گرفتاری ایشان و خوف
و تفرقه بودن از اعدا و مخالفان و حبس و قید و بند و زندان کشند و خود بد
حال مردم جبال و وزیدن بادهای مخرب معفن و خسف و تاریکی هوا خاصه در
فصول بهار و اعتدال هوای فصل زمستان و غالب لیالی بهار یکی کشکی و تیره
و نقصان بارش و بابلیان اندوه تفرقه کشند خاصه در وقت تحویل آفتاب بمیزان
در سال قران و ظهور حیله و تزویر و فتنه پر در نواحی مغرب و مصر و مدینة الرسول صلعم
و فرات و بلخ و بیت المقدس و قوت ملوک و حکام در بلاد مذکوره والله اعلم
فصل بدولت و فیروزی و کامرانی در آمدن سال چهل و هشتم با فقیر ثمر از
قران قوس و سال هشتم از قران حمل که در اواخر حوت اتفاق افتاده

ها

بار ارکان دولت صح

کوکب
و سال اول از قران نحسین در سرطان و انتهای جزو قران قوس رسیده بعقوب سالخداه

ح و انتهای طالعش ببرج حوت سالخداه کوکب ط و انتهای جزو قران ادام حوت رسیده

ببرج عقوب سالخداه کوکب ح و انتهای طالعش برج ثور سالخداه کوکب ه و حلول

نیر اعظم به محاذات نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضای کا لکا از روز دوشنبه ۱۶

شهر ربیع الاول سنه ۱۰۶۰ هجریه موافق ۸ شهریور ماه قدیم سنه ۱۰۱۹ یزدجردیه ملاحظ

اول فوردین ماه جلالی سنه ۵۷۲ ملکشاهیه و طالع سال عالم با فق معموره که آنرا

قبة الارض خوانند بحسب جامعه زیج الغ بیگی سنبله ما عاشرش برج — والله اعلم

زایچه طالع سنة العالم سر کط ۱۹ شهر ربیع الاول سنه ۱۰۶۰ الهجریة الواقعة فیها

قران النحسین فی السرطان

زحل

الزهره

مبتز در صورت طالع و مستولی بر درجه طالع کوکب زهره و زحل در اجتزاز زهره

مستوا

و مستولی بر درجه عاشر کوکب عطارد و او بعد دو تسویه در خانه مقارن مریخ و زهره و در تحت الشعاع

آفتاب محقق و قمر متوجه قران مشتری و زهره به تربیع زحل و زحل بعد دو تسویه در عاشر

قریب نقطه حضیض و عطارد و مشتری هر دو راجع و بعد از انقضاء ه کج از شب شنبه

ه شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۶۰ هجریه موافق ۱۵ امرداد ماه جلالی سنه ۵۷۲ ملکشاهیه قران

نحسین در سرطان — ه درجه مستولی ترین جزو کوکب ط بشرکت قمر زحل در نطاق

پنجم اوج و مریخ در نطاق چهارم اوج مریخ مستعلی در فلک اوج و هر دو در نطاق اول

تدویر اما زحل اقرب بذروه تدویر پس زحل مستعلی باشد بر کشتی مریخ و عوض زحل جنوبی

و از آن مریخ شمالی و نیز آمیزنا ظاهر جزو قران با دیگر شواهد و دلایل دلیلست بر ظهور

شروف و ضعف حال امرا و لشکر و اهل قلاع و جبال و گرفتاری این طایفه و خروج

مدعیان و تقلب ناکسان و دونان و مردم سفله و مضرت اشراف و اکابر و سادات

و اما از ایشان و حرکت سپاه و ظهور فتنه بزرگ و قتل و کشش و تاخت و تالان و برده

و اسیر و خرابی بعض بلاد و مواضع بدین واسطه و اضطراب حال ملوک و سلاطین از بیم

و مصادره توانگران و آفت و زیان مزروعات از برنج و غله و گرانی و تنگی در بعض بلاد

و خاتونان بزرگ و خدمتکاران ساده رخان و جوانان نورسیده و در مزاج ملوک و سلاطین

دخالت تمام بشد دست فساد و ظلم و تعدی و خرابه و ویرانی باشد و خادمان و مردم دون

وسفلها و اصحاب ساز و نواز و خرابات و ویرانها تقصیر نداشته باشند و فسق و فجور
و عیش و طرب از قاعده و اندازه بیرون بود و عامه ناس در عبادات و طاعات
و خیرات تغافل و تعلل ورزند و شریعت و طریقت و حقیقت و دین و مذهب
رواج نداشته باشند خاصه در حوالی سال قران اما سال بعد از قران احوال
مذکوره اکثر در تنزل شوند و ملوک و سلاطین و ارکان دولت و سلطنت و عامه
خلایق در ترویج شرع مصطفوی و طریقت مرتضوی کوشند و بآبادانی و معموری
عالم کوشند و بعدل و سویت و راستی مایل باشند و اکابر و اشراف و مردم بزرگ را
حرمت و عزت پیدا شود و مردم دون و سفله و اشرار و اهل فساد از میانه
برخیزند و مطعومات و حبوبات و اغذیه فراوان و ارزان باشد و احوال
مردم تبریز زمین و بیت المقدس و بعضی ارمن و بغداد و کیش و بحرین و مردم
و ارمنیه کوچک و شرقی خراسان و هراة و بلخ و مرو و نواحی سیستان و درکت
و چین و عراق عجم و اندلس و صقلاب و اوج بغایت پریشان گردد
و از ظلم و تعدی و تنگی و زیادتی دزدان و شریران و خروج خوارج رنج و تعب
کشند و جرائی و جلای وطن نمایند و از بلاد مذکوره بعضی خراب و ویران شود
و بیماریهای حاره مزمنه بسیار واقع شود و خلق بسیار تلف شوند و مخالفت

ونفاق

و نفاق و حیله و تزویر و غیبت شایع گردد و محاربه و مقاتله و خون ریزش
و شبیخون و عداوت در میان ارمنیه و عرب و قحط و تنگی در اکثر بلاد خاصه
در عراق و در فارس و کرمان و تلف شدن اطفال و جمع آمدن لشکر و جمله
سلاح از اطراف و جوانب جهت دفع اعدا و مخالف و میل اکثر مردم بحفظ
ارباب حرب و کامکاری و در شام و فرات و حبشه و کوفه و صفا و موصل و بعضی
از فارس و یمن و سند و هند و سیستان و ملوک و سلاطین و ارکان دولت
و اعیان و وزرا و کتاب مایل باشند بعدل و آبادانی و معموری و عامه ناس
در طاعات و خیرات تغافل و تکاهل و تکاسل ورزند و در تحصیل علوم طبیعی
و بلاغت و فصاحت و علم اخلاق ساعی باشند و حیله و مکر و نزاع بکار دارند
و بازار عطریات رواج دهند و مردم بلهو و لعب و عیش ساعی باشند و حیله و عیش و
طرب و ساز و نواز و گشت باغ و بوستان راغب باشند و اوقات را ببطالت
و بیکاری گذرانند و درد حلقوم بسیار باشد و خسف و زلزله در بلاد قابله ظاهر
گردد و برف و باران بسیار آید و لباس برنگ نارنجی و لیموی بیشتر پوشند و ملک
بابل بیماری صعب کشند خاصه در فصل تابستان و کثرت مور و ملخ و در حوالی این قران
امور سیاستی بکار دارند و تدبیرات صایب بکار برند و در دین و مذهب کوشند و

کوی

کنند و بخی از شریعت رانند و اکابر و اشراف و سادات بزرگ و وزرا
بسیار تلف شوند خاصه در جانب بابل و سلامتی مسافران دریا بار و درنده ~~بنشتا الرسلام~~
~~ـــــه~~ و در یمن و حجاز و بصره و شام و دیلم و آمل و ساری و ری و جوهر و موصل
و تبریز دال است بر کثرت بیماری و علل و امراض و قتل و کشتن شمشیر و زهر
و خوف و ترس در میان بلاد مذکوره و تضییع اموال و اسباب و محنت
میان دزد و اوباش و قتل بعضی از ایشان با نواع مختلفه **فصل** نفیع و فیروز
و دولت و کامرانی در آمدن سال شصت و یکم با قضه شمسی از قران قوس سال
بیست و یکم با قضه شمسی از قران اوا خوجه که بعضی آنرا قران عظمی میگویند و سال
چهاردهم از قران نحسین در سرطان و انتهای جزو قران قوس رسیده به برج ثور
سال خداه کوکب **زحل** و انتهای طالعش بطالع سال آن سال سالخداه کوکب **عطارد**
و انتهای جزو قران اوا خوجه مذکوره رسیده به برج **عقرب** کوکب **شمس**
و انتهای طالعش به برج میزان سالخداه کوکب **زهره** و حلول نیر اعظم بنقطه
نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضاء **یو** از شب چهارشنبه **۱۶** شهر شعبان
۱۰۷۳ هجریه موافق **۱۱** شهریور ماه قدیم **۱۰۷۳** یزدجردیه موافق اول
فروردینماه جلالی **۵۸۵** ملکشاهیه طالع سال عالم بوسط معموره بحساب
زیج

زیج الغ بیکی برج میزان **کو** عاشرش برج سرطان **کطه** بدین صورت
که نقشه شده و دران نسخه مستولی بر درجه طالع کوکب زحل و رکت زهره به تثلیث یکدیگر و در
سال سابق زحل در بعد البعد محترق شده باشد که منذر آفت

و مستولی بر مرکز عاشر کوکب آفتاب و ممتزج در صورت طالع قمر و عطارد و زهره با او مشترک
و بعد از گذشتن **کد** از شب سه شنبه **۲۵** ربیع الاول **۱۰۷۳** هجریه موافق **۵** بهمن ماه
جلالی **۵۸۵** ملکشاهیه قران علویین است در برج قوس **بد** حده و حد مستولی
بر جزو قران کوکب مشتری بر کثرت زهره و زحل اقرب بنقطه اوج و هر دو در نطاق جنوبی
اوج و مشتری در نطاق اول اوج اما زحل اقرب بنقطه اوج و هر دو در نطاق تدویری
اما زحل اقرب بذروه تدویر و عرض هر دو شمالی اما عرض زحل ارید مستعلی

کوکب زحل و مشتری با او شرکت دارد و اجتماع رباعی در برج قوس و در وقت
تحویل مذکور سفلیین بتثلیث علویین و مریخ بتربیع علویین و عطارد در مقارن
زهره و در حوالی قران تثلیث زهره و مریخ و بتثلیث مریخ و زحل و مریخ و مشتری
و قریب باین سال انتقال دوره است از چهاردهم به پانزدهم انتهای از اسد بسنبله
و دال او و صاحب کوکب زحل دارد قمر او منتقل شده و دال افضل اهل کوکب مریخ با
سایر دلایل و شواهد دلیلست والله اعلم بر تغیرات کلی در ملل و دول و امور عالم
و فور فسق ... و بیرون آمدن قومی که دعوی دین و ملت کنند و سخن در باب شریعت
و طریقت گویند و واقعه بزرگ از قوت بفعل آید که سالها و قرنها از آن سخن گویند
و تاریخ سازند و مردم طویل جسم صاحب قوة با جرات و دلیر و شجاع قدم
بدایره وجود نهند که عمر اکثر ایشان طولانی باشد و روش و رسم و رسوم و عادات
اکابر و اعوان و انصار و امرا و روسا و سرهنگان و رعایا که در ظل دولت
صاحب قران باشند هیچ مناسبت با صاحب قران گذشته نداشته باشند و صاحب
قران عظمی و قریب بایشان بنسبت با اهل اقلیمی که در تحت تصرف او در آمده باشند
و اوج و عظمت و شوکت صاحب قران در اوایل دولت او زیاده
باشد و در اواسط از کثرت خروج خوارج و ظهور مخالف قبض و ملال و تفرقه

وتشویش

و تشویش کنند و بمحاربه و مقاتله و جنگ و جدل و لشکرکشی محتاج شود و عاقبت
و فیروز بیرون آید و فتوحات کلی روی نماید و محتمل که اکثر احوال و امور
که قران قوسی و قران او اواخر حوتی اقتضا کرده باشد و کنند در حوالی قران
از قوة بفعل آید و بظهور رسد و صاحب قران کبری و عظمی که قران قوسی
و قران او اواخر حوتیست در زمان این قران ظهور کنند تا اثر دولت او
درین مدت ظاهر باشد و مرتبه اش اوج گیرد و حکم و فرمان او در اکثر بلاد
و اقالیم منتشر گردد و خلایق صغار و کبار و خواص و عوام در وقت انتقال
دولت و سلطنت او انواع مضرت و تشویش کشند و بعضی مواضع خراب
و ویران شود و مردم بسیار از وبا و طاعون و تنگی و قحط تلف گردند
و از مردم شریر و بدنفس و اعدا و مخالف محاربه و مقاتله و محاصره زیان
و نقصان کشند و جلای وطن اختیار کنند و اهل مصر و شام و عربستان
و مغرب زمین بغایت پریشان کشند و ملک و مملکت و امر سلطنت
و حکومت بدیگری منتقل گردد و بدین جهت انواع خرابی و پریشانی
بمردم آن بلاد رسد و محاربه و مقاتله و خونریزش و فوت خلایق
و تاخت و تالان و تاراج و برده و اسیر بظهور رسد و اغنیا و مردم

مال دار فقیر و عاجز شوند و مردم سفله غنی و مالدار گردند و جاه و مرتبه و
عزت یابند و تغیرات کلی در امور آن بلاد واقع شود خاصه در دین و مذهب
و بلاد هند و سند از آشوب و فتنه خرابی و ویرانی پذیرد و شور و شر و فتنه
در جزایر و دریابار و سواحل از قوه بفعل آید و قیام دولت و استحکام
امر سلطنت و شمشیر و محاربه و مقاتله و ظلم و تعدی باشد و اهل مشرق
و جنوب از مخالفت ایشان متنفر شوند و ملال بینند و در سال سیم
ازین قران خوف کلی بینند و اندوه کشند اما عواقب آن بخیر و خوبی
مبدل شود و دولتش اوج و رفعت گیرد و کارهای کلی بسهولت و آسانی
از پیش برد و بر اعدا و مخالف فایق آید و در سال یازدهم ازین قران
مرتبه اش بغایت بلند شود و وزرا و کتاب و اهل فضل و علما و مدبران و اهل
حزم دخل کلی در مزاج صاحب قران داشته باشند و زمام امور مملکت بدست
ایشان باشد و مهمات را از روی عقل و تدبیر از پیش برند و از قاعده
و قانون بیرون نروند و شدت و تفرقه و دست تنگی و حیرانی در اکثر
بلاد و اقلیم شایع گردد و در هر گوشه و کنار از هر مخالفی سر زند و خرابی
و ویرانی در حوالی آذربایجان و عراق عجم و بقاع الجزیره و ارس و سواحل

بار

بارو معطل گذارند و بعضی منهدم سازند خاصه در سال سیم ازین قران و علما و فضلا
و اشراف و اکابر پریشان حال باشند خاصه در عراق عجم و در سنه این قران و ذلیلت
بر کثرت امراض طویله روبه و فوت و موت خلایق از آن و مرسل و مفاصل و سل
و دق و تب ربع و حزن خلایق و حیرت و خوف و شدت و رنج و تعب و دشوار
خاصه در مشایخ و ارباب خاندان قدیم و مردم صحرانشین و مزارعان برنج و تعب وجه
معاش بدست آورند و حیوانات اهلی تلف شوند و کم باشند و شدت برد در فصل
شتا در اکثر زمان قران و کثرت ابر و بخار و رعد و برق و باران و برف و سیول
مخربه و غرق شدن کشتیها و شورش دریا و فساد اثمار و اشجار و خرابی باغ و بوستان
و کثرت عداوت میان امم و نصاری و ترویج دین خود کوشند و اختلاف میان عامه
خلایق جهت دین و مذهب و گفتگو دران باب و کثرت قطاع الطریق و خرابی
بناهای عالی بواسطه زلزله و هبوب ریاح مغزه و سعی حکام و امرا و اکابر و ارکان
دولت بعمارت حصار و قلعه و سور و بلده و فضیحت زنان و کثرت فسق و فجور و دشوار
وضع حمل و فوت و موت اطفال و زنان حامله و ارزانی جواهر آبدار و میل اکثر خلایق
بمطالعه علوم دقیقه و ریاضی و نجوم و حکمت و فلاسفه و کثرت تدبیرات در خلایق و رواج
سوگیران و شعبده‌بازان و امور مذکوره در سال قران اکثر در طرف مشرق و هندوستان

و عراق و مصر و بغداد و نشابور و جرجان و باب الابواب و دماوند و روس

و نهاوند و جنوب زمین واقع شود و در دیار بکر و فارس و آذربایجان و ساری و شام

و دونگ و دریای فرنگ و طبرستان و کابل و خوارزم و سمرقند دلیلست بر بسیاری منازعات

و مرادجات و سفر و نقل و حرکت و جلای وطن و افتادن ارباب خاندان

قدیم و اکابر و اشراف از مراتب و ظهور کردن دیگر عداوت و خصومت

و محاربه و فقر و فاقه عامه و زیادتی دونان و مردم سفله و در مدینة الرسول علیه السلام

و زمین حجاز و یمن و بصره و طرابلس و شام و آمل و ساری و موصل و تبریز دلیلست

بر ظهور سنت انبیا و رواج شریعت عز و جل اکثر خلایق با امانت و دیانت و معموری

مساجد و مدارس و بقاع الخیر و مصانع و رباطات و عدل و انصاف بر سویت

و راستی و خیرات و طاعات و آمد شد تجار و قوافل و کثرت بیع و شری و خرید و

فروخت و سلامتی مسافران و برطرف شدن دزدان و قطاع الطریق و میل

اکثر خلایق بمطالعه علوم دقیقه و حساب و نجوم و تواریخ و قصص و علم ادوار و ساز

و نواز و اختراع سازها و نوازها و بستن نقشها و عملها و کثرت لهو و لعب

و سرور و شادی و عیش و طرب و کامرانی و محبت و مؤانست و مودت

میان اکثر مردم و طرح نمودن عمارات عالیه و اتمام یافتن عمارت

حصار

حصار و قلعه و سور و بلده و قصور و باغ و بوستان و انتقال حال مردم از نوعی

بنوعی دیگر و ظلمت هوا در اکثر اوقات و چون دولت صاحب قران اوج گیرد

و قایم شود مخالفان و معاندان ملک و مملکت و دولت و ملت از میانه برخیزند

و احوالات مذکوره و ناملایم مکتوبه مستوره اکثر منعدم شود و عالم و عالمیان طرح

نو اندازند و طریق علیحده پیش گیرند و بعمارت و زراعت و معموری و آبادانی کوشند

و در ظل دولت صاحب قران بناز و نعمت روزگار گذرانند و از عدل و انصاف

بهره یابند و دست تعدی و ظلم شریران و بدنفسان از سر فقرا و عجزه کوتاه

شود بلکه طایفه مذکوره از میانه برخیزند و وزرا و اشراف و اکابر و ارباب فضل

و علما و قضاة غلبه کنند و عزت یابند در پیش تخت ملوک و سلاطین بحزم ان

براه روند و احتمال دارد که قران قوس و اسد که قبل ازین واقع شده قرانی

مسرقه باشد و قران آخر جدی قران صغری دوازدهم نوبت که در مثلثه ناری

واقع شده باشد بعضی بعض ثابت و بعضی مشرق و قران سیزدهم انتقال

از مثلثه ناری بمثلثه آتشی شود که این قران است بهر وجه که باشد در مدت

این قران و حوالی او تغیرات کلی در اکثر اقالیم بظهور رسد از هر باب و عالم

دیگرگون شود و بعضی معموره روی بخرابی آورد و طوفان و زلزله و خسف و ظلمت

و ما ریکی بر جزو و بعضی بلاد آب کیر و و هوا علم **فصل** بدولت و کامرانی و سعادت
و جهانبانی در آمدن سال ششاد و یکم با قعده شمس از قران قوس اول سال جمل و یکم قران
اوا خو خود و سال بیست و یکم با قعده از قران کبری قوس بمذهب دوم نزد بعضی و سال
دویم از قران نحسین در سرطان و انتهاء جزو قران قوس و اوا خو حوت رسیده
برج اسد سال خذاه کوکب شمس و انتهاء طالع قران قوسی رسیده برج قوس سال خذاه
کوکب مشتری انتهاء طالع قران سال اوا خو حوت رسیده برج دلو سال خذاه کوکب
زحل و انتهاء جزو قران قوسی دوم نوبت برج اسد سال خذاه کوکب شمس و انتهاء
سالش رسیده برج جوزا سال خذاه کوکب عطارد و انتهاء جزو قران رسیده برج اسد
سال خذاه کوکب شمس و حلول نیر اعظم بمحاذات نقطهٔ اعتدال ربیعی بعد از انقضاء ۲
از روز یکشنبه ۶ شهر ربیع الاول سنه ۱۰۹۳ هجریه موافق ۱۶ شهریور ماه قدیم
۱۰۵۲ یزدجردیه ملاحق اول فروردین ماه جلالی سنه ۶۰۵ ملکشاهیه طالع سال
عالم با فوق وسط معموره عالم سنبله ۱۷ عاشر جوزا ط بدین صورت

اسهار جزو قران قوس و قران لو حوت و نحس ...

المریخ / ام الملکه السلطان	۵	المشتری / ام العاشر
ام الع / ۲		
اسهم طالع قران قوس اول		اسهم طالع قران قوس
الزهره / القمر		الشمس

مستولی بر این صورت طالع موجود حب و مستولی بر مرکز عاشر عطارد و مشتری گشت
زحل و مشتری و عطارد بعد و در خانه تحت الشعاع و زحل و مشتری در دوازدهم مقابل نهم
و تسدیس مریخ و در روز جمعه اول ماه رجب المرجب سنه ۱۰۹۳ هجریه موافق ۸ تیرماه
جلالی سنه ۶۰۵ ملکشاهیه قران علویین در برج اسد ۴۴۵ در نصف النهار
روز مذکور حد عطارد و وجه مشتری مستولی بر قران کوکب عطارد و لیکن مشتری
و زحل در نطاق سیم و وجه و مشتری در نطاق چهارم ... زحل قریب بذروه
اوج قریب با وجه هر دو در نطاق چهارم و ... هر دو شمالی اند ... هر دو با شند
و هر دو در وقت تحویل سال در دوازدهم راجع و اجتماع رباعی در برج اسد و در زمان

قران قوسی نیرین با قیاما خیر و قران علوین قریب یکسال بحجم قران بیکدیگر
در برج اسد با سایر طوالع و شواهد دلالت میکند بر شورش دریا و حرکت
و جنبش اتراک و عساکر و ظهور اعدا و مخالف و خروج مدعیان از اطراف و جوانب
و محاربه و مقاتله و عداوت میان ملوک و سلاطین و ارکان دولت و آشوب
و تشویش و تفرقه و فتنه و تاخت و تالان و برده و اسیر در اکثر اوقات و خرابی
و ویرانی بلدان و عمارات و بقاع الخیر و مساجد و املاک و باغات و نقل و
حرکت عامه از اوطان خویش بی اختیار و موت و فوت ایشان در شهرها و اقالیم
و تلف دواب و قتل و کشش بسیار در ناحیه مغرب و افتقار و درویشی و حرمان
اغنیا و اکابر و تجار و مردم دارنده و استغنا و بزرگی و عزت و حرمت
و جمعیت اموال و اسباب در مردم دون و سفله و فقیر و عاجز و ترقی درجه
ایشان و ظلم و ستم و زیادتی ملوک و امرا و لشکری و کتاب و مستوفیان
و عمال بر رعایا و عجزه و مزارعان و برافتادن ارباب و زراعت و اصحاب
ثروت قدیم از آن ممر و گرفتار شدن و برطرف شدن عمال و وزرا و ارکان دولت
و ملوک از جانب عدو و مخالف و تلف خزاین و اسباب و اموال سلطان

و مضرت اشراف و سادات و قضاة و علما و اهل فضل و ارباب زهد و تقوی
از دونان و مفسدان و شریران و مردم اوباش و سرگردانی اهل حرف و ارباب
صنعت و ویرانی و خرابی بازارها و شدت و تنگی و قحط و عزت مطعومات در اکثر بلاد
و موت و فوت مردم از اندازه بیرون بدان واسطه و انحراف خلایق
از جاده شریعت و ظهور مردم ملحد و تغیرات کلی در امور عالم از لباس و خورش
و پوشش و رکوب و رسوم و سلوک و اعمال و اشغال و دین و ملت و مذهب
و تکلم و مردم بتدریج طور و طریق سابق بالکلیه گذارند و از همه با طرح نو بظهور
رسد و گروهی که در میان بوده باشند از میان برخیزند و قومی دیگر قدم در میان
نهند که وضع احوال ایشان هم مناسبت بمردم سابق نداشته باشد و بخلاف
مردم پیش براه روند و در زبان و حلیه و معاش تغیر یابد و در حوالی این قران
صاحب دولتی پیدا شود با شکوه و شجاعت و ظهور از ناحیه که قریب بجانب شمال باشد
یا از جانب مشرق و غزارت و تعدی و تفرقه از وی و مردم او با اهل عالم رسد و رسم و
آیین نو نهد و آوازه دولت او باکثر اقالیم برسد و از اهل مغرب متضرر شود و لشکرش
طولانی باشد و در سال دویم ازین قران تا یازدهم یا دوازدهم دولتش اوج گیرد و اکثر
مخالفان و معاندان و عدو ملک و دولت از میانه بر دارد و خاصه در سال دوازدهم

ویمکن که درین سال خصمی باشکوه ظهور کند و بدست صاحب قران کشته شود
وانواع غنیمت و اسباب ازو بصاحب قران رسد و عساکر و اعوان او
ازان و فایده رسد و بهره یابند و احوال مذکوره پیشتر در حوالی قران یا سال پیش
ازان از قوه بفعل آید از انچه ناملایم باشد و آنچه سبب فراغت و راحت بود بعد از
قیام دولت بظهور رسد و اعدا و خوارج بر طرف شوند و از زوال مردم شریر و سفله
مغلوب و منکوب گردند و ابرار و اشراف و علما و قضاة و اکابر و وزرا و ارباب
هنر عزت یابند و رعایا و عجزه و مردم صحرانشین از عدل و سویت و راستی بهره کلی
برند و بتجارت و زراعت و آبادانی و معموری کوشند و وجه معاش بسهولت
و آسانی بهم رسانند اما چون طالع سال قران علویین راجع اند و بد حال
و سفلیین نیز بد حال و وبال باشند بر آنکه اکثر مردم در بیشتر مدت این قران رنج و تعب
و شدت و خوف و تفرقه کشند و زندگانی برایشان دشوار گردد و از باری تعالی
فنا طلبند و موت بر حیات گزینند و بهر طرف نقل و تحویل از جای دیگر بر
باشند و در [illegible] باشند و جانب مشرق و صقلاب و رومیه و دمشق و کرمان و علائی
و خراسان و سند و صعید و ترک [illegible] خراب و ویرانی بیشتر واقع
شود و از صاحب قران و [illegible] معرفت کنند و اهل شام و اندلس و فرات

وجنبه و کوفه و موصل و بعضی از فارس و یمن و سبا احوال ان بهتر گردد و از طول و
انصاف ملوک و ارکان دولت و وزرا و عمال بهره یابند و از شدت و تنگی
و تعدی سالم مانند و مرفه الحال باشند و عامه خلایق خاصه ارکان و اشراف
اصفهان و جرجان و قهستان و دماوند و روس و مغرب ازین روزگار خوش
خاطر خواه گذرانند و مراتب عالیه یابند و بآبادانی و معموری کوشند و هوا علم

فصل بدولت و سعادت و کامرانی و فتح و فیروزی و نصرت و شادکامی
درآمدن سال صدم ناقصه شمسی از قران قوسی اول و سال هشتم این قران اوا
حوتی و سال چهارم از قران دویم قوسی و سال بیست و یکم از قران نخستین در سرطان
و انتهاء جزو قران قوسی اول رسیده ببرج حوت سالخداه کوکب مشتری و انتهاء
طالع سالش ببرج سرطان سالخداه کوکب قمر و انتهاء جزو قران اوا حوتی
رسیده ببرج دلو سالخداه کوکب زحل و انتهاء طالع سالش رسیده ببرج سنبله سالخداه
کوکب عطارد و انتهاء جزو قران قوسی دوم رسیده ببرج حوت سالخداه کوکب مشتری
و حلول نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضاء ۳۱ از روز چهارشنبه
۲۳ شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال ۱۱۱۳ هجریه موافق ۲۵ شهریور ماه قدیم
سنه ۱۰۷۱ یزدجردیه ملاحق اول فروردین ماه جلالی ۶۳۳ ملکشاهیه و طالع سال

بافق معموره عالم که اورا قبة للارض خوانند بحسب مواهره برج جدی بالغ
و طالع سعد دولت برج حمل بحول عاشر برج جدی بوده به صورت

مستولی بر درجه طالع کوکب مریخ بشرکت زحل و آفتاب و بر درجه عاشر
زحل بشرکت زهره بستر در صورت طالع آفتاب و در شب شنبه پانزدهم شهر محرم الحرام
سنه ۱۱۱۴ هجریه موافق ۲۳ خرداد ماه جلالی سنه ۶۲۳ ملکشاهیه که شب
از شب مذکور ... قران علویین است در برج حمل با حد ه وجه س مستولی بر وجود
کوکب مریخ بشرکت آفتاب و مریخ قریب بدرجه شرف زحل و مشتری هر دو در نطاق
دویم اوج مشتری اقرب بخفیف و هر دو در نطاق اول اوج و نه و بیرا اما زحل
اقرب بذروه تدویر و عرض هر دو جنوبی اما عرض زحل ازید پس مستقیم در این

قران زحل باشد و در وقت قران سدس زهره با قمر کواکب ناظر بجز و قران با سایر الدلایل
و شواهد دلیلست بر خروج و ظهور کسانیکه دعوی دین و ملت نمایند و در دین و مذهب
سخن گویند و انتقال دولت و سلطنت از ناحیه شمال بجانب مشرق شود و انتقال
دولت و تغابر بظلم و تعدی و شمشیر و محاربه و عدل و انصاف و رحم باشند و سلطان
و دودمان از میانه برخیزند و اکابر و اشراف و حکام و اتراک و غدغه بر بندد و تفرقه
کنند و تفاوت نرخها و کثرت بیماریهای حاره یابسه و زیان ابرها و خشکسالی
و تنگی آب و نان و قحط و قوت خلایق بدان واسطه و تغیر و تبدیل بعضی رسوم و عادات
و سلوک معاش و معیشت و لباس باثرات در جانب مشرق و اقلیم دویم واقع
شود و خرابه و ویرانه عمارات و مدارس و بقاع الخیر و قلاع و حصار و خانه
املاک و خانه و باغ و بوستان و مزارع و قنوات و تفرقه مزارعان و ارباب
از کثرت ظلم و تعدی و التکلیف بمرتبه که صورت قباله الطلاق میدهند و بخشش
بظلم در آورند و از املاک و اراضی دست گریزان باشند و ویرانه سازند و جلای
وطن کنند و انواع تفرقه و دغدغه بر بندد و خرابه و پریشانی بحال خلایق و عوام
راجع و عاید شود و اختلافات کلیه و تغیرات فاحشه از میان عامه از
قوه بفعل آید و اهل زمانه مرگ خود از باری تعالی طلب کنند و علما و فضلا

الکامل

و فقها و قضاة بحث و مجادله و گفتگوی در ملل و دول و دین و مذهب کنند و تعرض
در امور مذکوره واقع شود و مجوسیه دین خود را رواج دهند و حوادث عظیم از قوه
بفعل آید که سالهای بسیار و قرنهای بیشمار از آن سخن گویند و تاریخها نویسند و بعضی
اوضاع و احوال قران نوبت اول و دوم و قران اوافق حق اقتضا کرده باشد
در حوالی این قران تازه شود و ممکن که بعضی مواضع در جانب شمالی از آب و کثرت
باران که خراب شود و صاحب قران آوازه دولت و سلطنت در اکثر بلاد
رساند و روزگار با اوج و عظمت گذراند و هر کس که در زمان او ظهور کند از اکابر
و علما و ارکان دولت و امرا قصد در قضاء تجمل و لبوس و در اشیا و معمور
و آبادانی مایل بود و خیرات و سعادت ایشان بفقرا و عجزه راجع و عاید گردد
و رسم و رسوم و آیین دولت و سلطنت نگاه دارند و هر چیز غالب شود
و مردم اکثر در روش و پوشش و معاش پیروی اتراک کنند و در سال اول
از این قران کار صاحب دولت بالا گیرد و بر اعدا و مخالف مظفر و منصور
گردد و در سال دوازدهم دولت و سلطنت او اوج گیرد و بمرتبه کمال رسد
و انواع فتوحات روی نماید و ملک و ملت و مملکت او معمور گردد و امان شود
و سال نهم از خروج خوارج خوف و تفرقه کنند و در ضبط ملک و مملکت

ساعی

ساعی باشند و عساکر نصرت شعار را گرد آوری نمایند و بر اعدا و مخالف
غالب آیند و اهل ظلم را از صفحه روزگار پاک سازند و رعایا و مردم او اوقات
بفرح و سرور و شادی گذرانند و عمارات عالیه طرح اندازند از مدارس
و خوانق و جزیره و رباطات و مساجد باتمام رسانند و رواج دهند
و اهل کشمیر و قندهار و جیلان و بعضی از عراق و خراسان و زابلستان و کرمان
و شیراز و اصفهان و لرستان و کردستان و خوزستان و بغداد و کوفه
و بصره و بادیه و بلاد مغرب و سواحل دریا و اهل این قران انواع مضرت
و پریشانی و حیرانی و سرگردانی کشند و بعضی باغی شوند و تغلب و زیادتی
جویند و بار رعایا و عجزه ظلم و تعدی نمایند و تاخت و تالان کنند و سوی
و بلده و حصار و قلعه محکم سازند و متحصن شوند اما باندک زمانی اکثر مبتلا شوند
و گردن اطاعت نهند و مطیع و منقاد گردند یا بقتل آیند و در امور ممالک
کلی دخل سازند و بیش افتند و مردم بابل و آذربایجان و شام و دیار طبرستان
و دیار بکر و عراق عجم در مدت این قران مختلف الاحوال باشند و خرابی
و ویرانی در بعضی بلاد مذکوره واقع شود والعلم عند الله تعالی و تقدس اولی
آنست که این کتاب را بدین فصل ختم کنیم چه در قرانات مثلثه اکثر

دریا در اوایل

و باغی چه

ستان

بسیاری از مواضع و شهرها و ولایتها خراب و ویران شود و عمارتها و معموری
روی بنقصان و خرابی نهند خاصه ربعی که میان مشرق و شمال باشند و نواحی
سکس و فرغانه و خوارزم و دریای طبرستان و شهرهای بلغار و خزر و روس و ارمنیه
و بلاد مین ربع بیشتر خراب و ویران شود و بحر محیط بحرکت و جنبش آید و جانب جنوب
معمور شود و از اوضاع کواکب و قرانات و طوالع قرانات مذکوره چنان
معلوم گردد که در زمان مدت این قران حوتی مذکوره که در سنه ثلثین و تسعمایه
واقع میشود ظهور صاحب باشد که او را امام زمان توان گفت و دین و مذهب
و شریعت غرّا از رونق دهد و عالم بداد و عدل و راستی معمور و آبادان گرداند
و دین مصطفوی و طریق مرتضوی را تقویت دهد و آوازه دولت او در اکناف
آفاق رسد و اهل بدعت را از صفحه ایام پاک سازد و خلایق در ظل دولت او
مرفه خاطر باشند و از تفرقه و دغدغه بیرون آیند و از حوادث زمانه محفوظ
گردند و از فکر و تامل بیرون آیند و در زمان قران قوس اول و دوم با اثر آن اوج
حوتی که آنرا اعظم قران عظمی میگیرند و تفاوت بواسطه ربع بوده باشد طوفانها
و حادثهای عظیم برخیزد و رستخیز بود و عالم روی بخرابی آورد و خلق تلف شوند
و آنچه مانده باشند هلاک خود را از باری تعالی طلب نمایند و از دست جهال و دون مردم

سفله

و سفله و شریران و دزدان و عیاران و راه زنان بجان رسند و هیچ علاج
چاره نتوانند کرد در رضا بر قضا نهند و ظلم و پریشانی کشند و بیچیزی برند و وجه
معاش را نیابند و به هر طرف گریزان شوند و انتظار قیامت کشند و بجملگی که در زمان
قرانهای مثلثه آتشی خاصه در قران آتوخوتی تا قران قوسی دوم حادثه ظاهر شود
و فتنه پدید آید که نزدیک بقیامت باشد بدین اختصار کردم و از حق تعالی
طلب آمرزش داریم و استغفار میکنیم و کردیم از آنچه نوشتیم و گفتیم لا یعلم الغیب الا هو

فصل در احکام سالهای ترکان و تمام سال اوّل سیچقان سال موش جون سال موش درآید
کسلو موش حمل آن سال با ایمنی و خوش گذرد و درمیانهٔ سال و تیرماه نم و باران
و فراخی باشد و میوه بسیار بود و جون هوا خنک گردد جنگ و آشوب و خونریزی
باشد و ملوک و سلاطین غمناک باشند و زمستان دراز گذرد و موش بسیار
بود و زیان بسیار کنند و درین سال دزد و سلطان حذر باید کرد و راز خویش
باکس نباید گفت و اگر درین سال مولودی زاید بغایت زیرک باشد و کلهٔ
از و نیکو آید و جون باول سال زاید باهنر بود و درمیانهٔ سال گریه پا
و بدکردار باشد و در آخر سال دروغ زن و لجوج باشد سال دوم کاو اود
ثور نام نهادند و جون سال کاو درآید سالی بود با درد سر و بیمار بسیار
و سرما سخت بود و بهمه حال میوه را سرما زند و در اطراف عالم فتنه و
آشوب بود و ملوک و سلاطین را رنج رسد اما بارانها بوقت آید و نعمتهای
تیرماه نیکو بود آبها فرو گردد جنگ و حصار و خونریزی بود و اگر درین سال
مولودی زاید در اول سال دانا و دوربین بود و لیکن دانش او را سود
ندارد و بشغل کسان دیگر رسیده بود و شغل خود کمتر رسد و اگر بمیان
سال زاید خوب صورت و درست روی بود و اگر باخر سال زاید

رنجور

رنجور و غمناک و ابله باشد سال سوم را سال پلنگ نهادند بارس جوزا جون
سال پلنگ درآید سالی بود با تعصب و عداوت و کینه میان مردمان و مرگ
حیوانات بود و فتنه و آشوب افتد ملوک و سلاطین یکدیگر را خلاف کنند
و عهدها بشکنند و بدگمان گردند و در بعضی مواضع خونریزی باشد که بصلاح
باز آیند زلزله افتد حیوانات گزندهٔ زهرناک بسیار باشند آب رودها بسیار
بود و ~~در بعضی مواضع خونریزی باشد که بصلاح باز آیند~~ کشتها آفت
رسد انگور کمتر بود و اگر درین سال مولود زاید در اول سال دلیر
و بزرگ همت باشد و خوب روی و نیکو سخن و اگر بمیانهٔ سال زاید از
حیوانش روزی بود و اگر در آخر سال زاید حرون و کاهل بود سال چهارم
سال خرگوش نهادند تاوشقان سرطان جون سال خرگوش درآید
سالی باشد با نعمت و میوه بسیار و وبا افتد و زمستان خوش گذرد
و در فصل تیرماه و تابستان و بهار و دل مشغولی بود از جانب مغرب و مشرق
بیم و فزع بود و درمیان دروغ و اراجیف بسیار افتد و در کوهها
زلزله افتد و باران بسیار آید و اگر درین سال مولودی زاید باول
سال شتاب زده باشد و بر سخن وی اعتماد نباشد و بیوفا بود و اگر بمیانهٔ

سال زاید دراز اندیشه وکوتاه نظر باشد واگر باخر سال زاید
بسیار گوی وسخت رو بود وهیچ کس را ازوی منفعت نباشد وباهر کس ستیزد
سال پنجم را سال نهنگ نام نهادند که لو باشد دران سال تاخت
وحرب وفتنه وآشوب بسیار بود وباران کم بود ودرختان را سرما زند
وزمستان سرد بود وجو وگندم بسیار بود وارزان وگاورس کم بود
واگر دران سال مولودی زاید در اول سال بدساز بود وبدطبع
وزردموی وسپید اندام بود واگر درمیانه سال زاید بدطبع بود
وبرجای نیارامد واگر در آخر سال زاید بدخوی وبی شرم بود واگر
سلان یر — زن بود دبلابه واگر مرد بود مخنث بود **سال ششم را** مار نام نهادند سال
ازسنبله چون سال مار درآید سالی بود خشک ومیوه کمتر وزمستان
سرد بود ودنبل بسیار بود ومار وگزنده بسیار بود واگر مولودی زاید
خاموش وبسیاردان بود ودنیاوی خلاف کردار بود وازمردمان
بی روزی بود واگر در اول سال زاید نرم وآهسته وگران روی ودراز
اندیشه وگران کار باشد واگر بمیانه سال زاید طامع وبدکردار بود
وبدساز وکینه دار بود واگر باخر سال زاید درشت وبدعهد بود وبد

کدار

وبدکردار
سال هفتم را اسب نام نهادند بودات حکما خطا وایغور برانند که چون — یونت ر
سال اسب درآید دران سال حرب وخون ریزش بسیار بود وزمستان
بغایت سرد کند زد وهلاک ستوران بود ومیوه را آفت رسد لیکن کشتها نیکو
بود ومرگ بزرگان باشد وبفصل بهار سرما کند وفرزندی که در اول سال
زاید سخت بارنج بود لیکن مردانه وبا دانش بود وآنکه درمیان سال
زاید خوب صورت بود وآنکه در آخر سال زاید بدخوی واندوهگین
بود والله اعلم **سال هشتم را** گوسفند نام نهادند حکما خطا وترکستان اتفاق
کرده اند در احکام سال بموافقت ومناسبت دوازده برج بر عادت
وطبیعت دوازده جانور تا هر سالی که نوبت بیکی رسد آن طبیعت ظاهر شود
وچون سال گوسفند درآید دران سال بغایت زمستان دراز گردد
وکشت را آفت رسد وسالی بیمارناک بود ومردم کارها بخیر کنند وبیم
آشوب بود وهر که باول سال زاید درست روی ونیک خوی وفراخ روزی
باشد واگر بمیانه سال زاید تمام خلق باشد ورحیم بود واگر باخر سال زاید ابله
وبا خود وکوتاه عمر وبدسیرت وبدمعاش بود والله اعلم **سال نهم را**
بوزینه نام نهادند از دوانا عشر که آنرا بلغت ایغوری چون نکون بیچن



خوانند یعنی سال بوزینه و اصحاب تجربه از حکما الیغور و ترکستان چنین
گفته اند که چون سال بوزینه در آید سال خشک بود و بیماری اسپ و شتر باشد
و دزدان و عیاران بسیار و زمستان سرد گذرد و انگور کمتر باشد و گزندگان
بسیار باشند و ستم بر مردم رود و اگر درین سال فرزندی بزاید بد فعل و بسیار
دان باشد و دوستان کاه باشد و اگر در میانه سال زاید حسود باشد و اگر
در آخر سال زاید بد طبع و بیوفا باشد والله اعلم سال دهم را نهادند حکما
اقبا و الیغور متفق اند که چون سال مرغ در آید نرخها میانه بود و میوه و زر [illegible]
بسیار باشد و دخل و ارتفاعات شتوی و صیفی تمام بود و سلامت بر
و فصل تابستان خوش گذرد و در زمستان سرما و برف زیاده بود و میان
ملوک و سلاطین مخالفت و محاربت بود و زینت اسلحه و آلات حرب فرمایند
و زنان بوقت وضع حمل سختی کشند و فرزندی را در اول سال زاید چون
روی بود و مال جمع کند و چون بمیانه سال زاید خصومت دوست بود
و اگر آخر سال زاید دانا و فراخی روزی بود والله اعلم سگ نام نهادند
حکما اقبا و الیغور و ترکستان برانند که چون سال سگ در آید چنین گویند
که سال بود اندر [illegible] ناک و لیکن میوه بسیار و بیماری اسپ و اشتر بود و دردها

تخاقوی نام
خط
سال یازدهم را

بسیار

ر بود و زمستان سرد بود و دراز گردد و جیم و باء مرگ بود و آبها بر جهند
و [illegible] خون ریختن بود و هر که باول سال زاید زیرک و بسیار خواره
بود و اگر بمیانه سال زاید زیرک و بسیار دان بود و اگر بآخر زاید با حرمت
و وفادار باشد والله اعلم سال دوازدهم را خوک نام نهادند حکما اقبا و الیغور
و ترکستان بر آنند چون سال خوک در آید چنین گفته اند که در میان
سلاطین منازعت و خصومت بسیار افتد و در بعضی مواضع فتنه و
آشوب بود و مردم را بیماری و دردسر بود و زمستان زود در آید و دراز
گردد و مرگ چارپایان و گوسفندان بسیار بود و زرع جو و ارزن را آفت
رسد و نعمت بسیار بود و خلایق نقل و تحویل بسیار کنند و تولدات نباتات
بسیار بود و اگر فرزندی در اول این سال زاید بدکردار بود و اگر بمیانه
سال زاید بزرگ منش و خودبین بود و اگر بآخر سال زاید بسیار رو بد
[illegible] بود والله اعلم بالصواب تمت بعون الملک الوهاب حسب الامر مخدومی ملاذی [illegible]
[illegible] مولانا محمد صادق سلمه الله تحریر یافت تاریخ ۲۷ شهر [illegible]

خط

